

نهضت قرامطه

مقالاتی از:

استرن مادلونگ
دخویه ماسینیون

ترجمه و تدوین:

دکتر یعقوب آرند

مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخ

میراث ملل

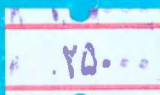
نهضت قرامطه در تاریخ جنبش‌های سیاسی-اجتماعی جهان اسلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. در زبان فارسی کمتر کتاب یا مقاله‌ای می‌توان یافت که منحصرأ به این موضوع پرداخته باشد، حال آنکه بطور مثال در باب اسماعیلیان شاخه نزاری کتب و مقالات متعددی منتشر شده است. بررسی تحولات درونی نهضت قرامطه در عرصه تفکر و سیاست و تلاش قرامطیان در جهت تأسیس حکومت در مناطق مختلف جهان اسلام و نیز تبیین روابط جامعه قرامطی با خلفای فاطمی و عباسی و آشنایی با نقش قرامطه در دگرگونی‌های اجتماعی عصر خود از جمله اهداف اساسی انتشار مجموعه حاضر می‌باشد که امید است تا حدی در وصول به اهداف مذکور موفق بوده باشیم.

«میراث ملل»



مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی

بهاء: ۵۵۰ ریال





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نهضت قرامطه

مقالاتی از:

استرن مدلونگ
دخویه ماسینیون

ترجمه و تدوین:

دکتر یعقوب آژند

مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی
میراث ملل



نمضت قرامطه

ترجمه و تدوین : دکتري معقوب آژند
چاپ اول : مهرياه ۱۳۶۸
تيراژ : ۳۰۰۰ نسخه
حروفچيني : مؤسسه پيشگام
چاپ : مهر ايران
صحافي : سازمان چاپ خواجه
حق چاپ محفوظ است

یادداشت ناشر

بسمه تعالی

نم‌ضت قرامطه در تاریخ جنبش‌های سیاسی - اجتماعی جهان اسلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. در زبان فارسی کمتر کتاب یا مقاله‌ای می‌توان یافت که منحصرأً به این موضوع پرداخته باشد، حال آنکه بطور مثال در باب اسماعیلیان شاخه نزاری کتب و مقالات متعددی منتشر شده است. بررسی تحولات درونی نم‌ضت قرامطه در عرصه تفکر و سیاست و تلاش قرمطیان در جهت تأسیس حکومت در مناطق مختلف جهان اسلام و نیز تبیین روابط جامعه قرمطی با خلفای فاطمی و عباسی و آشنایی با نقش قرامطه در دگرگونی‌های اجتماعی عصر خود از جمله اهداف اساسی انتشار مجموعه حاضر می‌باشد که امید است تا حدی در وصول به اهداف مذکور موفق بوده باشیم.

میراث ملل امیدوار است با استفاده از راهنمایی‌ها و نظرات اساتید محترم و دانشجویان علاقمند بتواند در انتشار آثار ارزنده تاریخی گام‌های مؤثری بردارد.

مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی

میراث ملل

فهرست مطالب

صفحه		عنوان
۱ - ۱۸	مترجم	حرف اول
۱۹ - ۳۴	س. م. استرن	۱- قرامطه و اسماعیلیان
۳۵ - ۵۶	ویلفرد مادلونگ	۲- قرمطی
		مدخل
		از جدائی تا حدود سال ۹۱۳/۳۰۰
		از حدود سال ۹۱۳/۳۰۰ تا روی کار آمدن
		معز خلیفه فاطمی
		پس از جلوس معز خلیفه فاطمی (۹۵۳/۳۴۱)
		دولت قرامطه در بحرین
		کتابشناسی
۵۷ - ۷۴	م. ی. دخویه	۳- قرمطیان
۷۵ - ۹۶	لویی ماسینیون	۴- قرامطه
		مدخل
		تاریخ متقدم قرامطه
		موضع قرامطه در مقابل فاطمیان
		آئین قرامطه
		الف: تکامل خلاقه
		ب: برگشت عرفانی

ج: نقله و تفویض
 د: اکوار، ادوار، قرانات
 ه: درجات ورود افراد به آیین
 اصطلاح فنی امام
 رابطه عقاید قرامطه با فلسفه یونان
 نقش قرامطه در تکوین اسلام
 توضیحات
 کتابشناسی

۹۷-۱۰۴

ملحقات

۱- صفت لحسا
 ۲- درباره قرامطه بحرین
 فهرست اعلام

۱۰۵-۱۱۶

۱- نام کسان

۲- نام مکان

بسمه تعالی

حرف اول

بعد از واقعه کربلا، شیعیان و طرفداران آل علی به دو فرقه بزرگ تقسیم شدند: (۱) آنهایی که امامت را از آن علی بن حسین (ع) دانسته و پیرامون او را گرفتند. جده امام علی بن حسین (ع)، حضرت فاطمه (س) بود. (۲) گروه دیگری پیدا شدند که امامت را از آن محمد بن حنفیه (پسر دیگر امام علی [ع]) دانسته و در اطراف او گرد آمدند. مادر محمد بن حنفیه، خوله دخت جعفر بن قیس بود و وی را بنام حنیفه بن طیم که از نیاکان مادری او بود، محمد بن حنفیه می خواندند. پیروان محمد بن حنفیه در تاریخ به کیسانیه معروف هستند. مختار به محمد بن حنفیه گروید و بنام او دعوت کرد و در کوفه علیه مسببین واقعه کربلا بپا خاست.

کیسانیه پس از محمد بن حنفیه به فرقه های گوناگونی تقسیم شدند و هر کدام، اعتقادی پیدا کردند. عده کثیری از آنها معتقد شدند که محمد بن حنفیه «نمرده و نخواهد مرد و نیز نشاید که بمیرد. بلکه ناپدید شده و دانسته نیست در کجا باشد. به زودی بازگردد و زمین از آن او شود و بر جهانیان پادشاهی کند.» ولی عده دیگری نیز پیدا شدند که با ابوهاشم عبدالله پسر او بیعت کردند و چون وی در سال ۹۸ ه. ق. وفات یافت، اصحاب او با این عنوان که ابوهاشم

بیعت خود را به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس از خاندان بنی-هاشم وا گذاشته، پیرامون محمد بن علی را گرفتند و بنام او دعوت کردند و از آن تاریخ به بعد به شیعه آل عباس معروف شدند. اینان در به خلافت رساندن عباسیان، فعالیت زیادی از خود نشان دادند.

و اما شیعه امامیه که بعدها در مقابل شیعه آل عباس به شیعه علویه معروف شد، خود به گروههای متعدد تقسیم گردید و گرایشهای خاص سیاسی در ارتباط با شرایط زمانه در بین آنها چهره نمود. اولین فرقه‌ای که پدید آمد، فرقه زیدیه بود. با این اعتقاد که بایستی برای در دست گرفتن خلافت، قیام به سیف کرد. آنها این مسأله را یکی از صفات امام می‌دانستند. خود زید بن علی در سال ۱۲۲ ه.ق. بر یوسف بن عمر ثقفی والی هشام بن عبدالملک در کوفه، قیام کرد ولی سرکوب شده و به قتل رسید. راه و روش او را پسرش یحیی بن زید در خراسان ادامه داد. وی در زمان ولید بن عبدالملک در ناحیه جوزجان بر نصر بن سیار عامل امویان شورید. او نیز سرکوب شد و جسدش تا قیام ابومسلم خراسانی همچنان بر دروازه شهر بر دار بود.

در روزگار امویان دو گرایش سیاسی بین علویان در مقابله با هیئت حاکمه رخ نمود: (۱) آنهایی که معتقد بودند که امویان و یا بدیگر سخن، خاندان بنی‌امیه غاصب خلافت اسلامی‌اند و این خلافت حق خاندان بنی‌هاشم است و لذا برای تحصیل این خلافت بایستی مسلحانه علیه خاندان بنی‌امیه وارد مبارزه شد و مخالفین را بسیج نمود و با شمشیر، حق خود را گرفت. در میان این گروه، هم از علویان، (از اعقاب امام علی [ع]) وجود داشتند و هم از عباسیان (از اعقاب عباس عم پیامبر [ص])

(۲) گروهی که بنا به شرایط زمانه، اعتقادی به قیام مسلحانه علیه هیئت حاکمه اموی نداشتند ولی آنها را هم تأیید نکرده و غاصب خلافت می‌دانستند و کارشان بیشتر به امامت و هدایت و جذب پیروان خود می‌گذشت و در این راه بر عمق و گستره مذهب تشیع می‌افزودند و آنرا هرچه بیشتر غنی می‌ساختند.

روزگار امویان، روزگار عدول از آرمانهای اصیل اسلامی و برگشت به نوعی حکومت و یا سلطنت دنیایی در مقابل خلافت اسلامی بود. معاویه پس از صلح با امام حسن (ع) در ملاء عام اعلام داشت که وی نه برای حفاظت قرآن و سنت پیامبر و برپایی نماز و روزه، بلکه برای «حکومت» آمده است و همین عبارت، بعدها پایه و مایه‌ای برای سیاست داخلی بنی‌امیه گردید. آنها با قدرت هرچه تمامتر با سیاست ویژه خود اهرمهای قدرت اسلامی را در دست خود متمرکز ساختند و هر نوع مخالفتی را در نطفه خفه کردند.

نیروهای مخالف امویان از پاننشستند. علویان آشکارا به مخالفت برخاسته و تنور مبارزه را همچنان گرم نگهداشتند. شاخه دیگر بنی‌هاشم، یعنی خاندان عباس راه و روش دیگری در پیش گرفتند. آنها پس از گذشت سالیان دراز، بالاخره دریافتند که برای مبارزه با امویان بایستی به صورت منسجم و حساب شده وارد مبارزه شد و لذا نوعی دعوت مخفیانه راه انداختند و نقیبان و دعاة خود را به سرتاسر سرزمینهای اسلامی گسیل داشته و ناراضیان را از تمام سطوح و لایه‌های اجتماع به سوی خود فراخواندند. حرکت تشکیلاتی آنها - که بنام «رضای آل محمد (ص)» دعوت و طبیعتاً، تمام عناصر ناراضی جامعه را جذب می‌کردند - بالاخره نوعی انقلاب علیه بنی‌امیه راه انداخت که ثمره‌اش پیروزی بود.

در ماه صفر سال ۱۳۲ ه.ق. کوفه بدست ابوسلمه خلال، نقیب عباسیان در این شهر، افتاد. وقتی ابوسلمه خلال از قتل امام ابراهیم عباسی آگاه شد، به این فکر افتاد که امر دعوت را که تاکنون به سود عباسیان پیش رفته بود، به علویان برگرداند و یک تن از ایشان را به خلافت بردارد. به این منظور نامه‌ای به امام جعفر صادق (ع) و نامه‌ای به عبدالله بن حسن (عبدالله محض) از اعقاب امام حسن (ع) نوشت و از ایشان درخواست کرد که به او رجوع کنند تا دعوت را به نام ایشان برگرداند. امام جعفر صادق (ع) بنا به مصالح و وقایعی این دعوت را نپذیرفت. عبدالله محض هم با وجود وسوسه‌اش به

پذیرفتن آن، پس از مشورت با امام جعفر صادق (ع)، و وقوع مسایل دیگری در این ایام، دست از اینکار کشید. روز جمعه دوازدهم ربیع الآخر سال ۱۳۲ هـ. ق. خطبه بنام ابوالعباس عبدالله معروف به سفاح، برادر امام ابراهیم خوانده شد و خلافت بنی عباس آغاز گردید. ابوسلمه خلال بعدها جان خود را بر سر این واقعه گذاشت. او که بنام وزیر آل محمد (ص) معروف بود، بدست عباسیان به قتل رسید و شهرت دادند که خوارج او را کشته‌اند.

با روی کار آمدن عباسیان مواضع نیروهای مختلفی که آنها را در رسیدن به خلافت کمک کرده بودند، مشخص شد. بالاتر از همه علویان و شیعیان بودند. عباسیان برای مبارزه با بنی امیه شعار «رضای آل محمد (ص)» را پیش کشیده بودند که در صورت پیروزی، یکی از اهل بیت به خلافت می‌رسید. طبیعی است که شیعیان با این امید به همکاری با آنان پرداختند که کسی از خاندان علوی به خلافت برسد. ولی وقتی خطبه به نام سفاح خوانده شد، و معلوم گشت که خلافت به آل عباس تمکین یافته، دست به اعتراض گشودند. نخستین فردی که به اعتراض نشست، شریک بن شیخ مہری، از فرماندهان نظامی ابومسلم در خراسان بود. وی اظهار داشت: «ما از رنج مروانیان اکنون خلاص یافتیم ما را رنج آل عباس نمی‌باید.» و «فرزندان پیامبر باید که خلیفه پیامبر» باشند. قیام شریک بن شیخ مہری گرچه از سوی ابومسلم سرکوب شد ولی موضع شیعیان را در قبال خلافت عباسی روشن ساخت.

از این زمان به بعد شاخه‌ای از علویان، مثل دوران بنی امیه، عباسیان را غاصب دانسته و به مبارزه با آنها برخاستند. قیام برخی از اینان کوتاه مدت و محدود بود مثل قیام محمد نفس الزکیه از اعقاب امام حسن (ع) و قیام حسین بن علی معروف به صاحب الفخ که باز از اعقاب امام حسن (ع) بود. قیام اینها با سرکوبی و قتل و کشتار همراه بود. ولی قیام بعضی دیگر چهار ستون خلافت عباسی را لرزاند و سالها آنها را به خود مشغول داشت. مثل قیام علی بن محمد علوی

معروف به صاحب الزنج که با استفاده از نیروهای زنگیان مدت پانزده سال بر خلافت عباسی شورید (۲۷۵-۲۵۵ ه.ق.) و ضایعات زیادی بر پیکره این خلافت وارد ساخت.

لیکن گروه دیگری از علویان از همان ایام شکل‌گیری خلافت عباسی، با تشبث به مبارزات تشکیلاتی، به صورت مخفیانه، علیه عباسیان وارد مبارزه شدند و در این رهگذر به پیروزیهایی نیز نائل آمدند و آنان اسماعیلیان و شاخه‌های متعدد آن (قرامطه، نزاریان و...) بودند.

در روزگار پراشویی که بالاخره به قدرت‌گیری عباسیان انجامید، نیروهای شیعی نیز دچار تغییر و تحولاتی شدند که حرکت‌های آینده این مذهب را تحت تأثیر خود قرار داد. نوبختی می‌نویسد که پس از فوت امام جعفر صادق (ع) سه گروه عمده پیدا شدند که دارای اعتقادات خاص خود بودند.

گروه اول کسانی بودند که اعتقاد به مهدویت امام جعفر صادق (ع) داشته و اینکه «جعفر بن محمد زنده است و نمرده و نمیرد و او مهدی است. سرانجام آشکار شود و بر مردمان فرمانروایی کند...» این دسته را بنام پیشوایشان که فلان بن فلان ناووس خوانده می‌شد و از مردم بصره بود، ناووسیه خوانند.

گروه دوم، افرادی بودند که پس از فوت امام جعفر صادق (ع)، پسرش اسماعیل را امام دانستند و مرگ اسماعیل را در زمان پدرش انکار کرده و گفتند که از بیم مردمان پنهان شده است. «چنان پنداشتند که اسماعیل نمرده و نخواهد مرد تا اینکه زمین از آن وی گردد و به کار جهانیان پردازد. اسماعیل مهدی قائم است... و وی نمرده و قائم آخرالزمان است. این دسته اسماعیلیان ویژه هستند.»

گروه سوم آنهایی بودند که می‌گفتند پس از جعفر بن محمد (ع) پسرش موسی کاظم (ع) امام است. در میان اینان شیعیان اثنی عشری بودند. این گروه هم در جای خود به فرقه‌های متعدد با عقاید مختلف

تقسیم شدند. لیکن مهمترین شعبه آن شیعیان اثنی عشری بودند که امروزه مذهب تشیع بنام آنها شناخته می شود.

و اما از گروههای مذکور، ناووسیه چندان نپاییدند و چیزی نگذشت که در گروهها و فرقه های دیگر شیعی مستحیل شدند و نامی از آنها باقی نماند. گروه سوم یعنی شیعیان اثنی عشری نیز تاریخ طولانی پر افت و خیزی را از سر گذراندند و تا به روزگارمانماینده مهمترین شاخه تشیع گردیدند. آنچه در اینجا مورد نظر و بررسی ماست، گروه دوم یعنی اسماعیلیان خالص یا ویژه می باشند که در جای خود شعب و شاخه های متعددی را تشکیل دادند.

اسماعیلیان را قبل از هر چیزی از پیروان ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اسدی دانسته اند که معتقد به امامت اسماعیل بود. گفته اند که این ابوالخطاب از شاگردان امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) بود که به دلیل اعتقاداتی که آورد از سوی امام جعفر صادق (ع) تکذیب و طرد شد. اسماعیلیان ویژه را خطابییه نیز گفته اند. ابوالخطاب توانست که از همان آغاز کار عده ای را به سوی خود فراخواند و ادعاهایی بکند. عیسی بن موسی، حاکم کوفه به سرکوبی پیروان وی رفت و آنها را درهم کوبید. ولی ریشه عقاید خطابییه توسط عده ای از یاران وی همچنان حفظ و منتشر می شد و فرقه های متعددی از درون آن بوجود آمد.

يك گروه از اسماعیلیان گفتند که پس از جعفر بن محمد (ع)، نوه او محمد بن اسماعیل که مادرش کنیز بود، امام است. زیرا در روزگار جعفر بن محمد (ع) پسرش اسماعیل برای امامت مطرح بود و چون درگذشت جعفر پسر او محمد را جانشین خود ساخت. «امامت حق محمد است و به جز او دیگری شایسته نیست... هواخواهان این گفتار را بنام پیشوایشان مبارك نامی که غلام اسماعیل بن جعفر بود، مبارکیه گویند.» گروهی از اینان معتقد بودند که روان جعفر بن محمد در ابوالخطاب اندر آمد و پس از غیبت وی در محمد بن اسماعیل بن جعفر جایگزین شد. از اینرو امامت را ویژه محمد بن اسماعیل

دانستند.

از فرقه مبارکیه دسته‌ای پدید آمد که بنام پیشوای خود قرمطویه که مردی نبطی و از مردم سواد کوفه بود، قرامطه نامیده شدند. این دسته در آغاز جزو مبارکیه بودند ولی بعدها با آنها از در ناسازگاری درآمده و راه و روش و رأی و اعتقاد خاصی را در پیش گرفتند. اینان معتقد بودند که محمد بن اسماعیل نمرده و قائم است و روزی برخواهد گشت و حکومت این جهان را در دست خود گرفته و آئین و دین جدیدی بنیان خواهد گذاشت.

بهر حال اکثر منابع کلامی، ایجاد فرقه اسماعیلیه را به ابوالخطاب نسبت داده‌اند. ابوالخطاب در سال ۱۳۸ ه.ق. از سوی حاکم کوفه گرفتار و به چهارمیخ کشیده شد و به مرگ فجیعی درگذشت. در بعضی از منابع تاریخی که صحت و ثقت آنها در محاق تردید است (از جمله آثار ابن رزام، اخومحسن و ابن ندیم که از دو منبع مذکور استفاده کرده) آمده که میمون القداح از شاگردان ابوالخطاب بود که بعدها فرقه میمونیه را پی نهاد و معتقد به امامت اسماعیل بود و آئین تأویل و باطن و غیره را او توسعه داد.

با اینکه شواهد تاریخی درباره میمون و پسر او عبدالله بسیار مغشوش و درهم است، با اینهمه این دو نفر را از داعیان نخستین و بزرگ اسماعیلیه بشمار می‌آورند که در راه بسط و گسترش آئین اسماعیلی فعالیت زیادی داشته‌اند (۲۱۸-۱۹۸ ه.ق. در زمان مأمون خلیفه عباسی). اکثر منابع اهل سنت برآنند که آنها وابسته به اعتقادات قبل از اسلامی ایران و از اهل ثنویت و باردیصانی مذهب بودند. خصوصاً در ارتباط با عبدالله پسر میمون زیاد قلمفرسایی کرده و او را موجد فرقه و اعتقادات خاصی دانسته‌اند. در میان پیروان عبدالله، از شخصی بنام دندان یا زیدان سخن رفته که نظیر خود او ایرانی بوده (از اهالی کرج و یا اصفهان) و کمکهای بسیار زیادی خاصه از نظر مادی به رشد و توسعه آئین اسماعیلی کرده است.

بهر حال قابل توجه آنکه، خاندان قداح به عنوان داعیان مهم و عمده ائمه مستوره عمل می‌کردند و مردمان را مخفیانه به آئین اسماعیلی فرامی‌خواندند. آنها بعدها حتی به مقام ائمه مستودع ارتقاء حاصل کرده‌اند. تشکیلات وسیع دعوت اسماعیلی منسوب بدانها می‌باشد که داعیان زیادی را به اقصی نقاط سرزمینهای اسلامی گسیل می‌داشته‌اند. در منابع آمده که یکی از داعیانی که آنها به بین‌النهرین فرستاده‌اند حمدان بن اشعث قرمطی بنیانگذار نهضت قرامطه می‌باشد.

رشیدالدین فضل‌الله در جامع‌التواریخ می‌نویسد:

«... و چون اسماعیل وفات یافت، پسرش محمد بن اسماعیل که به زمان جعفر بن محمد (ع) بود و از موسی (ع) به سال مهتر، بر صوب جبال برفت و به ری فرود آمد. و از آنجا به‌دماوند شد به دیه سلمبه. و محمدآباد، در ری منسوب به اوست. و او را فرزندان بود؛ متواری به خراسان و حدود قندهار از ناحیت سند متوطن شده. داعیان ایشان در ولایتها افتادند و مردم را به مذهب خود دعوت می‌کردند و بر سبیل مظلومی، تا خلائق بسیار اجابت دعوت ایشان کردند. و از جانب مغرب محمد بن اسماعیل را بخواندند و متوجه جانب شام شد.»

از این زمان به بعد است که خط ائمه مستوره در تاریخ اسماعیلیه بوجود آمد. این خط یکی از مبهم‌ترین و پیچیده‌ترین نکات تاریخ آنها می‌باشد. منابع مختلف، روایات گوناگونی در این زمینه عرضه کرده‌اند که گاه بسیار متضاد و متناقض است. از سوی دیگر نویسندگان و مورخین، این ائمه مستوره را گاه با ائمه مستودع^۱ اشتباه گرفته و لذا گرفتار بسیاری از لغزشها شده‌اند.

ائمه مستودع را نسل میمون‌القداح تشکیل داده بودند که از سوی ائمه مستوره مأمور دعوت و تبلیغ در جهان اسلام بودند و درواقع

۱- ائمه‌ای که امامت در نزد آنها به ودیعه گذاشته شده بود.

امامت از سوی ائمه مستوره در نزد آنها به ودیعه گذاشته شده بود. ائمه مستوره از نسل محمد بن اسماعیل بودند. طبق منابع مختلف تاریخی و نیز اسماعیلی، این ائمه عبارت بودند از: محمد بن اسماعیل، احمد، حسنین، علی (معل) و محمد (القائم). این ائمه مستوره به دلیل شرایط حاکم بر جامعه دوره عباسی راه استتار و اختفاء در پیش گرفته و پنهانی به توسط داعیان خود دست به دعوت و تبلیغ زده بودند.

اینان خصوصاً شمال آفریقا را مد نظر قرار داده و يك عده از داعیان داهی خود را به میان قبایل بربر شمال آفریقا گسیل داشتند. این داعیان به دعوت پرداخته و بر تعداد پیروان اسماعیلی افزودند. گویا مرکز اصلی خود ائمه مستوره شهر سلمیه در سوریه بوده است. از داعیان اسماعیلی، که در زمان امام جعفر صادق (ع) به شمال آفریقا فرستاده شدند، حلوانی و ابوسفیان بودند که اسامی‌شان در منابع آمده است. آنها بودند که بنیاد نهضت اسماعیلی را در شمال آفریقا پی نهادند و بعدها داعیانی چون ابو عبدالله شیعی کار و روش آنان را دنبال کردند.

مهدی^۱ پس از يك سفر مخاطره‌آمیز از سلمیه به سوی شمال آفریقا، بالاخره بتوسط یاران و پیروانش به شهر رقاده وارد شد و در سال ۲۹۷ ه.ق. تشکیل خلافت فاطمی را اعلام داشت. چیزی نگذشت که شهر قیروان را در مغرب تسخیر نموده و آنجا را نخستین پایتخت خلافت خود کرد.

پس از مهدی، پسرش قائم (۳۲۲-۳۴ ه.ق.) امور خلافت فاطمی را در دست خود گرفت. در زمان او نخستین حمله فاطمیان به مصر آغاز گشت ولی نتوانستند بدانجا راه یابند. تا اینکه در زمان معز (۳۴۱-۳۶۵ ه.ق.) چهارمین خلیفه فاطمی، مصر تسخیر شد و پایتخت فاطمیان به قاهره منتقل گشت و این شهر مرکز علمی و فرهنگی و مذهبی این خلافت شیعی گردید. در زمان معز، سرتاسر آفریقای

(۱) شاید محمد القائم و یا به اسم دیگر، عبیدالله

شمالی، سیسیل، جزیره کرت تحت سیطره خلافت فاطمی درآمد و این خلافت با سرزمینهای خلافت عباسی هم‌مرز شد.

نکته قابل توجه اینکه قبلاً متوجه شدیم قرامطیان مرگ محمد را انکار کرده و در انتظار رجعت او به‌عنوان مهدی باقی ماندند. در واقع در نظر آنها محمد بن اسماعیل آخرین و هفتمین امام محسوب می‌شد. امامان آنها به‌قرار زیر بود: علی، حسن، حسین، علی، محمد باقر، جعفر صادق و محمد بن اسماعیل. با روی کار آمدن فاطمیان مسایلی روی داد که از نظر آئینی باعث انشقاق و افتراق در کل حرکت اسماعیلیان (فاطمیان و قرامطه) گردید. این مسایل بیشتر در پیرامون امامت می‌چرخید.

مهدی اولین خلیفه فاطمی این امامت را برای خود ادعا و امامت محمد بن اسماعیل را انکار کرد. و همین مسأله مخالف با اعتقادات قرامطه بود که از مدت‌ها پیش در انتظار ظهور محمد بن اسماعیل بسر می‌بردند. یکی از وجوه اختلاف بین قرامطه و فاطمیان از همینجا برخاست و حتی بعدها به درگیریها و برخوردهای نظامی انجامید.

از وجوه دیگر اختلاف بین این دو جناح مذهبی، در برداشت و گرایش انقلابی آنها نهفته بود. فاطمیان پس از تسلط بر سرزمینهای شمال آفریقا و مخصوصاً مصر و تشکیل خلافت فاطمی بتدریج از حالت نهضت درآمد و تشکیلاتی بهم زدند و نهادهایی ایجاد کردند و لذا راه سازش و مصلحت را با مخالفین عقیدتی خود یعنی عباسیان در پیش گرفتند و درواقع با دشمنان دیرینه خود مماشات کرده و گاه رابطه نزدیک برقرار نمودند و از اصول مبارزاتی خود عدول کردند. و حال آنکه قرامطه به دلیل قرار گرفتن در متن سرزمینهای خلافت عباسی و مبارزه پیگیر با آنها، همچنان آرمانها و اهداف نخستین خود را حفظ کرده و درواقع حالت انقلابی داشتند. این برداشتها و گرایشهای خاص عقیدتی و سیاسی نیز مزید بر علت شد و اختلاف بین فاطمیان و قرامطه را عمیق‌تر ساخت.

از سوی دیگر فاطمیان نیز بر این عقیده شدند که حمایت و

هواداری از قرامطه که بهر حال در سرزمینهای اسلامی دشمنان زیادی داشتند، به نفع دولت آنها نبوده و موقعیت آنها را حفظ نخواهد کرد، و لذاست که بین داعیان فاطمی و قرمطی در نواحی مختلف (از جمله بحرین، یمن و سوریه) اصطکاک پیش آمده و به قتل یکدیگر برخاستند. یا اینکه منافع از برخوردهای نظامی بین فاطمیان و قرمطیان در نواحی سوریه صحبت کرده‌اند که ناشی از این اختلافات عقیدتی و سیاسی بوده است. گفتنی است که این اختلافات گاه با مصالحه برگزار می‌شد و بین قرامطه و فاطمیان صلح برقرار می‌گردید و حتی طبق نوشته ابن‌حوقل، قرامطه در سال ۳۶۷ ه.ق. مالیات سالیانه به امام ارسال می‌داشته‌اند و یا اینکه وقتی آنها به مکه حمله کردند و حجرالاسود را با خود به بحرین بردند، بالاخره با درخواست خلیفه فاطمی آنها را به جای اصلی خود برگرداندند (سال ۳۳۹ ه.ق.)

قرمطیان و اسماعیلیان را اعتقاد بر این بود که هر چیزی ظاهر و باطنی دارد. آیات قرآنی نیز دارای معانی ظاهری و باطنی می‌باشد. معنی ظاهری آن را هر کسی که سواد خواندن داشته باشد، می‌تواند درک کند. ولی معنی باطنی آن خاص آنهایی است که وارد آئین اسماعیلی می‌شوند. آنها ورود به آئین اسماعیلی را «بلاغ» می‌گفتند. آنان معتقد بودند که باطن ادیان یکی است و هر پیامبری که شریعتی آورده، فقط ظاهر دین را تغییر داده و باطن آن تغییر نیافتنی است. از این روی اسماعیلیان را «باطنیه» نیز می‌نامیدند.

عدد هفت در نزد قرامطه و کلا اسماعیلیان مقدس بوده است. آنها معتقد بودند همانطور که هفت آسمان و زمین وجود دارد، اعضای بدن آدمی هم از سر، دو دست و دو پا و پشت و شکم و دل، به هفت می‌رسد و خود سر نیز هفت تکه است که شامل دو چشم، دو گوش، دو سوراخ بینی و دهان می‌باشد و زبان در دهان به مثابه دل در سینه است. امامان نیز هفت تن هستند و دل ایشان محمد بن اسماعیل می‌باشد.

اسماعیلیان و قرامطه اعتقاد داشتند که تاریخ بشریت از هفت دوره تشکیل شده و هر دوره دارای شارعی است که شریعت جدیدی آورده است. این پیامبران شارع را «ناطق» می‌گفتند. در کنار هر شارع یا ناطقی، يك نفر وصی و یا جانشین قرار داشت که «اساس» یا «صامت» نامیده می‌شد. شارعان هفتگانه در نزد آنها همان پیامبران اولوالعزم بودند؛ که اولی آدم بود با وصی خود شیث؛ دومی نوح بود با وصی خود سام؛ سومی ابراهیم بود با وصی خود اسماعیل؛ چهارمی موسی بود با وصی خود هارون یا یوشع؛ پنجمی عیسی بود با وصی خود شمعون الصفا یا پطروس؛ هفتمی حضرت محمد (ص) بود با وصی خود حضرت علی (ع). و بعد از آخرین وصی، هفت امام وجود داشت که امام هفتمی به مرحله شارعی و یا ناطقی ارتقاء می‌یافت و تمام شریعت‌ها را باطل می‌کرد و باطن ادیان را که جز یکی نبود، ظاهر می‌ساخت و این همان بود که شریعت اصلی این جهان بشمار می‌رفت. او حکومت عدل جهانی را بر کل جهان بشریت می‌گستراند. ظلم و ستم را بنیان می‌کند و در نهایت دنیای جسمانی را برمی‌چید و قیامت آغاز می‌گشت.

امر دعوت و تبلیغ در درون تشکیلات قرامطیان و کلا اسماعیلیان دارای سلسله مراتب خاصی بود که داعیان برای رسیدن به مراحل نهایی بایستی این سلسله مراتب را طی می‌کردند. نوبختی به بعضی از این مراحل سلسله مراتب، اشاره‌هایی دارد. طبق نوشته وی، در رأس تشکیلات دعوت امام قرار داشت که در نظر قرامطیان محمد بن اسماعیل بود. بعدها که فاطمیان خود ادعای امامت کردند، در رأس تشکیلات دعوت قرار گرفتند و درواقع خلیفه بر کل این تشکیلات نظارت پیدا کرد.

از افرادی که فعالیت وی مستقیماً تحت نظر خلیفه قرار داشت، داعی کبیر یا باب‌الابواب بود. وی بر آئین اسماعیلی اشراف کامل داشت و حرف او در امور مربوط آئین و مذهب اسماعیلی، حجت بود.

بعد از داعی کبیر، حجت بالاتر از مقامهای دیگر بود. هر امامی دوازده حجت داشت که چهار تن از آنها در خدمت وی بودند. هر يك از حجتها به سرزمینهای مختلف اسلامی برای دعوت و تبلیغ گسیل شده بودند.

تحت نظر هر حجتی، چندین نفر داعی قرار داشت.^۱ این داعیان مأمور بودند تا مردم مستعد را مخفیانه به آئین اسماعیلی فراخوانند. خود داعیان به چند طبقه تقسیم می شدند: (۱) داعی بلاغ؛ (۲) داعی محدود؛ (۳) داعی مطلق.

هر يك از داعیان را یاورانی بود که مأذون نام داشتند که اجازه سخن گفتن پیدا کرده بودند و در امر دعوت به کمک داعیان می آمدند. خود مأذونان هم به مأذون بلاغ، مأذون محدود، مأذون مطلق تقسیم می شدند. مستجیبان افرادی بودند که بتوسط داعیان وارد آئین اسماعیلی شده و هوادار آن بشمار می رفتند.

این داعیان علی الخصوص در ایدئولوژی و جزئیات آئین خود کارآمد و به چم و خم شریعت اسماعیلی آگاه بودند و راههای نفوذ در مدعو را به خوبی می دانستند. اینان بیشتر در بین قشرهای نادار و ناچار جامعه که تحت ستم قرار داشتند به تبلیغ و دعوت می پرداختند و آنها را به آئین خود جذب می کردند.

و اما قرامطه در سرتاسر سرزمینهای اسلامی پراکنده شدند و به دعوت و تبلیغ آئین خود پرداختند. داعیان آنها در آغاز، از بین النهرین هدایت می شدند و به اقصی نقاط عالم اسلام می رفتند و در بعضی نقاط موفق به تشکیل حکومت می شدند. آنها تبلیغات خود را در بین اعراب بادیه نشین، قبایل متعدد و ساده ذهن صحراء، نواحی غیرشهری و مناطق دور از پایتخت خلافت عباسی به انجام می رساندند. لایه های زحمتکش شهری از جمله پیشه وران و صاحبان حرف بدانها می پیوستند.

(۱) حدود سی نفر.

قرامطه را نخستین گروه متشکلی می‌دانند که پایه‌های صنوف مختلف شهرهای اسلامی را بنیان گزاردند. داعیان قرمطی در ناحیه بحرین، توجه خود را به قبایل و اعراب بادیه‌نشین معطوف کردند و در خود بین‌النهرین روستائیان و کشاورزان را مطمح نظر قرار دادند. در سوریه هم به تبلیغ در بین افراد قبایل متعدد پرداختند و همچنین بود در یمن.

آنها در ایران که مراکز شهرنشین زیاد بود به سوی لایه‌های پیشه‌ور جامعه روی آوردند و گاه در بین قدرتمداران نیز به دعوت برخاستند و از وجود آنها سود جستند. جالب‌ترین حکومت خود را در بحرین برپا کردند که دارای ویژگیهای خاصی بود. این دولت در تاریخ حکومتهای جهان اسلام به بعضی از شاخص‌ها ممتاز بود. مؤسس آن يك نفر ایرانی بنام ابوسعید جنابی بود که آئین خاص خود یعنی بوسعیدی را در بحرین رواج داده بود. حکومت آنها از سال ۲۸۶ ه.ق. تا ۳۵۸ ه.ق. در بحرین ادامه یافت و افرادی که در رأس عقدانیه یا شورای حکومتی قرار داشتند به ترتیب عبارت بودند از:

ابوسعید حسن بن بهرام جنابی	۲۸۶ ه.ق.
ابوطاهر سلیمان	۳۰۱ ه.ق.
سابور بن سلیمان	۳۳۲ ه.ق.
حسن بن احمد بن بهرام	۳۵۰ ه.ق.
ابویعقوب یوسف بن حسن جنابی	۳۵۸ ه.ق.

در ارتباط با نهضت قرامطه در داخل کشورمان تحقیق علمی و مغزداري انجام نگرفته و آنچه هم نوشته شده در حد بسیار ابتدائی می‌باشد.^۱ شاید یکی از دلایل نپرداختن به این امر، وسعت منابع و اطلاعات ضد و نقیض این منابع باشد که اشراف وسیع محقق را بر

(۱) جز يك یا دو مقاله‌پر مغز در ارتباط با کتابشناسی جنبش قرامطه و اسماعیلیان

تاریخ این ادوار و منابع متعدد آن طلب می‌کند. ولی تحقیقات قرمطی‌شناسی در خارج از کشورمان خصوصاً در کشورهای اروپایی و نیز در ممالک عربی‌زبان از مدت‌ها پیش آغاز شده است.

از نخستین افراد اروپایی که به نهضت‌هایی از نوع نهضت اسماعیلیان و قرامطه پرداختند، سیلوستر دوساسی، دوزی، کاترمر و گوپار بودند و بالاتر از همه دخویه هلندی. دخویه کتاب مفصلی در این زمینه پرداخت و نهضت آنها را ریشه‌یابی کرد. این رساله متأسفانه بصورت نه چندان مطلوب در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز ترجمه شده است. رساله دخویه هنوز هم از اطلاعات دست اولی درباره قرامطه برخوردار است. یکی از مقالات وی که چکیده افکارش راجع به قرامطه است، در اینجا انتخاب و ترجمه شده است. ایوانف هم که در زمینه اسماعیلی‌شناسی از فحول مستشرقین است مقاله مفصلی درباره قرامطه و اسماعیلیان تألیف کرده که هنوز هم از بداعت خاصی برخوردار می‌باشد. ایوانف از جمله افرادی بود که تمام سالهای عمر خود را به تحقیق و تدقیق در تاریخ اسماعیلیان صرف کرد و آثار متعددی در این باره منتشر ساخت.

ساموئل استرن محقق آلمانی نسب در خصوص آثارش راجع به اسماعیلیه و قرامطه دقت نظر خاصی داشت. مقالات و کتب چندی در این زمینه پرداخت و نظریاتی آورد که در جای خود قابل بحث و فحص است. یکی از مقالات او که در جای خود نظریات جدیدی ارائه داده، در این مجموعه انتخاب و ترجمه شده است.

لوئی ماسینیون فرانسوی از اسلام‌شناسان بنامی بود که عمر خود را صرف مطالعات اسلام‌شناسی کرد. آثار و مقالات زیادی درباره اسلام و شاخه‌های متعدد آن رقم زد که امروزه هم مورد رجوع بسیاری از اسلام‌شناسان غربی است و نظریاتش مورد قبول آنها می‌باشد. او نیز در مورد قرامطه بررسی‌هایی دارد که یکی از مقالات وی در این مجموعه ترجمه شده است.

آخرین محقق که درباره قرامطه تحقیقاتی کرده و تا حدی آخرین

حرف را زده، ویلفرد مادلونگ آلمانی است که بررسی او را می‌توان یکی از محققانه‌ترین آثار در این زمینه دانست. او در این بررسی نسبت به آثار دخویه و دیگران پا را فراتر از نظریات گذشته گذاشته و از درون منابع اصلی و فرعی اطلاعات دقیق و جاننداری را بیرون کشیده است.

برنارد لویس هم از جمله محققین انگلیسی است که درباره اسماعیلیان و قرامطه مطالعاتی دارد. بررسیهای وی بیشتر در خصوص اسماعیلیان نخستین و پیدایش آنها و نیز اسماعیلیان نزاری ایران و سوریه می‌باشد. او به ناچار به ریشه‌های پیدایی قرامطه هم اشاره‌هایی دارد که قابل اعتنا می‌باشد.

در ایران نیز اخیراً دو مقاله محققانه انتشار یافته که جای تأمل دارد و مهمتر از همه مقاله «کتابشناسی تحلیلی جنبش قرمطی»^۱ است. نویسنده تمام منابع اصلی و فرعی این جنبش را (چه داخلی و چه خارجی) در مقاله خود مورد بحث و بررسی قرار داده است. این مقاله از حیث منبع‌شناسی جنبش قرمطیان ارزشمند است. مقاله دیگر «تحقیقات اسماعیلی و اسماعیلیان نخستین»^۲ است، که در آن نیز به صورت محققانه تاریخچه اسماعیلیان و پیدایش آنها و قرمطیان با توجه به منابع اصلی و فرعی و خاصه تحقیقات اروپائی، رقم خورده است.

این مجموعه به منظور آشنایی دقیق با نهضت قرامطه فراهم آمده است. تاکنون کتاب مستقلی در این خصوص منتشر نشده است. نویسندگان این مجموعه، همچنانکه گذشت، از قرمطی‌شناسان بنام جهان هستند که حاصل مطالعاتشان را به صورت مقاله و رساله در نشریات علمی ادواری و یا کتب مرجع ارائه داده‌اند. این مقالات طوری انتخاب شده‌اند که از نظر محتوا مکمل یکدیگر باشند. شاید به

(۱) رضا رضازاده لنگرودی در یادگارنامه فخرایی.

(۲) فرهاد دفتری در کتاب آگاه.

همین دلیل بود که مقاله «اسماعیلیان و قرامطه» ایوانف را برای ترجمه انتخاب نکردم؛ چون تکرار بسیاری از مکررات بود. در آغاز هر مقاله شمه‌ای از نویسندگان آن عرضه شده تا احوال و آثار وی بر خواننده مکشوف گردد و در جریان مطالعات و بررسی‌های او قرار گیرد.

در تحریر «حرف اول» این مجموعه از منابع و مأخذ اصلی و فرعی زیر استفاده شده است:

این حوقل، *صورة الارض*، ترجمه دکتر جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵ ش.

این ندیم، *الفهرست*، ترجمه دکتر رضا تجدد، انتشارات ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۶ ش.

ابوالحسن اشعری، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ ش.

اقبال، عباس، *خاندان نوبختی*، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۵۷ ش.
امام، سید کاظم، «مکتب قرامطه» در مجله گوهر، سال ۲ (۱۳۵۳ ش.)، شماره‌های ۹-۱۲.

باسورث، *سلسله‌های اسلامی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹ ش.

برتلس، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه یحیی آرین‌پور، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶ ش.

تامر، عارف، *القرامطه*، بیروت، بی‌تاریخ.

حمزه اصفهانی، *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه دکتر جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶ ش.

دفتری، فرهاد، «تحقیقات اسماعیلی و اسماعیلیان نخستین» در *کتاب آگاه*، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۲ ش.

رشیدالدین فضل‌الله، *جاء التواریخ*، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه و مدرسی زبجانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶ ش.

رضازاده لنگرودی، رضا، «کتابشناسی تحلیلی جنبش قرمطی» در *یادگارنامه فخرایی*، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳ ش.

شهرستانی، الملل و النحل، تحقیق احمد مهمی محمد، قاهره، ۱۳۶۸ ه. ق.

قمی، *المقالات و الفرق*، تحقیق دکتر محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۶۳ ش.

غالب، مصطفی، *القراعه بین المد و الجزر*، بیروت، ۱۹۷۹ م.

لويس و دیگران، *اسماعیلیان در تاریخ*، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات مولی،

تهران، ۱۳۶۳ ش.
مرتضی بن حسنی رازی، تبصرة العوام، به اهتمام عباس اقبال، نشر اساطیر،
تهران، ۱۳۶۴ ش.
نوبختی، فرق الشیعه، ترجمه دکتر محمدجواد مشکور، بنیاد فرهنگ ایران،
تهران، ۱۳۵۳ ش.

دو منبع از منابع قدیمی راجع به قرامطه اطلاعات دست‌اولی دارند که پرده از روی بسیاری از اعتقادات، شیوه‌های حکومتی و کلا آئین قرامطه بحرین به يك سو می‌نهند. از اینرو اطلاعات این دو مأخذ هم که یکی صورة الارض ابن حوقل و دیگری سفرنامه ناصر- خسرو است به صورت ضمیمه در پایان این مجموعه آورده شد تا خوانندگان هرچه بیشتر در جریان تاریخ قرامطه بحرین قرار گیرند. والسلام.

ی. آژند
۶۸/۲/۲۰

قرامطه و اسماعيليان

نوشته: س. م. استرن

(S.M. Stern)

My friends & family

My dear friends

My dear friends

س. م. استرن: ساموئل میکلس استرن در ۲۲ نوامبر سال ۱۹۴۰ م. در شهر تب (Tab) هنگری (مجارستان) چشم به جهان گشود. شرق‌شناسی و فقه - اللغة رومی را نزد استادان بنامی چون گویتین (Goitein) فرا گرفت. پس از اینکه ایام جنگ دوم جهانی را در خاورمیانه گذراند، به دانشگاه آکسفورد رفت و دوره دکترای خود را نزد پروفیسور هامیلتون گیب به پایان رسانید. موضوع رساله وی در مورد شعر اسپانیولی - عربی بود. وی بعدها منشی دانشنامه اسلام Encyclopedia of Islam و ناظر مسکوکات شرقی در موزه اشمولین گردید. او در زمان مرگش در ۲۹ اکتبر ۱۹۶۹ م. کرسی استادی تاریخ تمدن اسلامی دانشگاه آکسفورد را بر عهده داشت.

یکی از علایق خاص استرن مطالعه در زمینه تاریخ اسماعیلیان بود که در این باره کتب و رسالات و مقالات گوناگونی نوشت. او درباره خلفای فاطمی و نیز گروه‌های دیگر اسماعیلی مطالعه کرد و ماحصل بررسی‌های خود را طی مقالاتی در نشریات ادواری علمی منتشر ساخت. دوتا از مهمترین مقالات وی در این زمینه، در مجلات Islamic Culture و BSOAS چاپ شد که درباره فعالیت اسماعیلیان در ناحیه سند و دعوت آنها در شمال غرب ایران، خراسان و ماوراء -

النهر بود. وی در مجله Numismatic Chronicle مقالاتی هم درباره مسکوکات عمان در زمان ابوکالیجار بویهی و نیز مسکوکات آمل نگاشت. استرن در مجله Iran و نیز مجله Oriens مقالات زیادی منتشر ساخت. از آثارش می‌توان به نوشته‌های زیر اشاره کرد:

«موشح اسپانیولی - عبری»، در مجله Andulus (۱۹۴۸ م.)؛

«موشح عربی با قافیه‌های اسپانیولی»، در مجله Andulus (۱۹۴۹)؛

«دعوت اسماعیلیه و ساطه فاطمیان بر سند»، در مجله Islamic Culture

(۱۹۴۹ م.)؛

«فاطمیان و ادعای امامت» در مجله Oriens (۱۹۵۴ م.)؛

«فاطمیان در شمال آفریقا» در مجله Oriens (۱۹۵۴ م.)؛

«اسماعیلیه در روزگار معتز» در مجله BSOAS (۱۹۵۵ م.)؛

«اسماعیلیه و قرامطه» در کتاب سیر تکاملی عقیده اسلامی،

پاریس (۱۹۶۲ م.)

قرامطه و اسماعیلیان

با اینکه پراکندگی اصلی اسماعیلیان و قرامطه معمایی محسوب شده و انسان را به اشتباه می‌اندازد، ولی اعتقاد بر اینست که دو واژه اسماعیلیان و قرامطه مترادفند و معرف دو فرقه جداگانه نمی‌باشند.

واقعیت اینست، نهضتی که هر دو واژه مبین آنست در لحظه‌ای از تاریخ شکاف برداشته و نام «قرامطه» قبل از همه در مورد قرامطه بحرین به کار رفته که گویا نهضتی جدا از جنبش اسماعیلی به حساب می‌آمده است؛ البته اصطلاح «قرامطه» منحصرأ در مورد آنها بکار نرفته، بلکه اغلب به فرقه‌های گوناگون اسماعیلی - آنها با مفهوم بسیار استهزاءآمیز - اطلاق شده است. بنابراین با اینکه اینها دو اصطلاح مربوط بهم‌اند و در خصوص دو نهضت متفاوت بکار رفته‌اند، ولی استعمال این دو در مورد دو نهضت متوالی چندان قانع کننده به نظر نمی‌رسد. در اینجا قبل از همه بر سر آنیم که به بحث درباره روابط بین نهضت اسماعیلی بطور اعم، و قرمطیان یعنی اسماعیلیان عراق و بحرین بطور اخص، بپردازیم. البته این بحث، طرح کلی ما خواهد بود؛ لیکن از آنجا که بررسی قرامطه بطور مجزا میسر نیست، لذا به مسایل و مشکلات اصلی تاریخ اسماعیلیان متقدم

نیز اشاره خواهیم کرد.

در اینجا صحبت‌مان را با اشاره به نام اسماعیلی آغاز می‌کنیم - اشاره‌ای که ما را مستقیماً به نخستین مسأله و مشکل تاریخی که بحث ما در مورد آنست، سوق خواهد داد. اسماعیلیان متقدم را معاصرین آنها با این اسم خوانده‌اند، بلکه به جای آن از اسامی قرامطه یا باطنیان استفاده کرده‌اند.

چنین می‌نماید که خود آنها نهضتشان را به نام سادۀ الدعوة و یا به صورت بسیار رسمی الدعوة الیهادیه نامیده‌اند؛ از اینرو زمانیکه آنان وارد دعوت (دخلة الدعوة) شده‌اند، نام خود را به اسماعیلی تغییر داده‌اند. نام اسماعیلیه را اصلانحله نویسان (۱) در مورد شیعیانی که به امامت اسماعیل پسر امام جعفر صادق (ع) قایل بودند و یا مترادف با خطابیۀ^۱ بکار برده‌اند. ریشه همه این فرقه‌ها به زمان خود اسماعیل یعنی نیمه دوم قرن دوم هجری (قرن هشتم میلادی) برمی‌گردد، از اینرو اعتقاد بر اینست که در ارتباط با استعمال این واژه، بین این فرقه‌ها و نهضت اسماعیلی رابطه کمتری وجود داشته باشد. می‌توان گفت که نهضت اسماعیلی تا حدود یکصد سال بعد، یعنی نیمه قرن سوم/نهم چهره ننمود. این نظریه که بین گروه‌های متقدم نیمه اول قرن دوم/هشتم و نهضت اسماعیلی قرن سوم/نهم رابطه مستقیم وجود دارد، نظریه‌ای است که با نظریه عمومی در این زمینه نمی‌خواند، ولی با اینهمه می‌تواند با دو نکته اساسی تقویت شده و مورد استناد قرار گیرد.

۱- حدود سال ۲۶۰ ه.ق. (نیمۀ دوم قرن نهم میلادی) در ایالات مختلف جهان اسلام، ناگهان داعیانی پیدا شدند که آئین‌های انقلابی را تبلیغ می‌کردند. در سال ۲۶۱ ه.ق. یکی از دعاة اسماعیلی در جنوب عراق، در جاییکه رهبران محلی نظیر حمدان قرمط و عبدان وجود داشتند، مستقر شد؛ کمی پس از آن، گروه‌هایی از اسماعیلیان

(۱) خطابیۀ یکی از فرقه‌های افراطی بود که در قوالب مختلف معتقد به امامت اسماعیل و پسرش و الوهیت ائمه بودند.

در بحرین تحت رهبری ابوسعید جنابی و در یمن تحت زعامت منصور الیمن و علی بن فضل قرار گرفتند. داعیان معروف ابو عبد الله الشیعی - دؤسس خلافت فاطمیان - در سال ۲۸۰ ه. ق. از یمن راهی شمال آفریقا شدند. مرکز اسماعیلیان در ری (شمال غرب ایران) گویا در نیمه دوم قرن سوم هجری ایجاد شده است.

در حاشیه باید گفت که دعوت و تبلیغ اسماعیلیان بین طبقات و قشرهای مختلف جوامع مناطق گوناگون و متعدد از اقبال عامه برخوردار می شد. دعوت اسماعیلیان با اینکه در بین بعضی از قبایل بدوی جنوب عراق پذیرفته شد، ولی بیشتر در میان مردم روستایی سواد اشاعه پیدا کرد. این دعوت در بحرین نیز در بین بدویان توسعه یافت؛ در شمال آفریقا بعضی از قبایل بربر به آن گرویدند.

نخستین دعاة اسماعیلی در شمال غرب ایران، در میان روستاییان ناحیه ری پیروانی پیدا کردند و تا سال ۳۰۰ ه. توانستند حکام ری را به آئین خود درآورند. در خراسان که دعوت اسماعیلیان گویا تا قبل از پایان قرن سوم هجری ظاهر نشده بود، از همان آغاز مورد تعقیب قرار گرفت و دعاة اسماعیلی تمام تلاش خود را برای فراخوانی رجال دولت سامانی و بعدها خود امیر سامانی به آئینشان، بکار بسته اند.

با توجه به این ظهور و فعالیت ناگهانی، می توان دریافت که تشکیلات مرکزی قدرتمند و توانایی در کار بوده که گویا کمی قبل از ظهور دعاة در صحنه، یعنی حدود نیمه قرن سوم / نهم ایجاد شده است. از اینرو اسماعیلیان متقدم و اسماعیلیان به مفهومی که امروز از آن مستفاد می کنیم، دارای ماهیت مختلفی هستند: چون آنان از يك سو با فرقه های كوچك، با پذیرش محدود، در ارتباط بودند و از سوی دیگر نهضت دعوت وسیعی را راه انداختند که پذیرش جهانی یافت.

۲- آئین هایی که توسط دعاة اسماعیلی نیمه دوم قرن سوم / نهم تبلیغ می شد، با آئین های فرقه های متقدم کاملاً متفاوت بود؛ مثلاً در جایی که خطابه و فرقه های مربوط به آن معتقد به الوهیت ائمه

بودند، نهضت اسماعیلی - چنانکه قبلاً متوجه شدیم - به تجسم الهی در انسان اعتقاد نداشت. تردیدی نیست که بین فرقه‌های متقدم و نهضت اسماعیلی، روابطی وجود داشته است و چون نهضت (بعداً متوجه خواهیم شد) در پیرامون شخصیت محمد بن اسماعیل خلاصه شده بود، از اینرو همین شجره را اسماعیلیان متقدم هم پذیرفتند ولی این مسأله به هیچ‌وجه تداوم تاریخی را نشان نمی‌دهد. می‌توان گفت که در این میان افرادی وجود داشتند که با يك یا چند فرقه اسماعیلی (که نهضت جدیدی ایجاد کرده بودند) در ارتباط بودند و با توجه به اهداف و تشکیلات و نیز آئین اسماعیلی، به این فرقه‌ها ماهیت کاملاً متفاوتی بخشیده‌اند.

یکی از مناطق عمده دعوت جدید اسماعیلیان، جنوب عراق بود و نام «قرمطی» از نام داعی این منطقه، یعنی حمدان بن اشعث معروف به قرمط یا قرمطویه مشتق شده است. چنین می‌نماید که اصطلاح قرمط با اینکه معنی آن دقیقاً معلوم نیست، ولی يك کنیه آرامی بوده باشد؛ قرمطویه نیز همان قرمط است که پسوند «ویه» فارسی به آن اضافه شده است. طبق منابع مختلف، حمدان قرمط دعوت اسماعیلی را در حدود سال ۲۶۰ هـ. - یعنی نخستین دوره نهضت اسماعیلی - با فعالیت در سوادکوفه، زادگاه خود، آغاز کرد؛ او بعدها همراه شوهر خواهر خود حمدان، نهضت را در جنوب عراق رهبری کرد.

وقتی که نهضت در عراق ریشه گرفت و بین اهالی محل و نیز قدرتمندان بغداد شناخته شد، به نام «قرامطه» یعنی پیروان قرمط معروف گشت. این نام حتی در مفهوم گسترده‌ای نیز بکار رفت و به پیروان نهضت اسماعیلی در سایر نواحی جهان اسلام هم اطلاق گردید. یکی از چند منبع معاصر این نهضت یعنی کتاب فرق الشیعه^۱، اصطلاح قرمط (۲) را در خصوص پیروان نهضت عراق و یمن بکار

(۱) که نویسنده آن سعد بن عبدالله الاشعری است و اثر وی محتملاً به دهه هشتم قرن سوم هجری متعلق می‌باشد.

برده و تعداد آنها را صد هزار نفر نوشته است؛ چنین می‌نماید که این رقم نظیر نام قرمط، تمام افراد این نهضت را در بر می‌گرفته است. نویسنده می‌نویسد که: «تعداد آنها زیاد است... خصوصاً در سواد کوفه و یمن فراوان هستند.»

مع‌الوصف در این خصوص که عقاید پیروان حمدان قرمط در جنوب عراق، از بعضی لحاظ با عقاید پیروان نهضت متقدم اسماعیلی فرق داشته، دلیلی وجود ندارد. و اما این عقاید چه بوده است؟ با غور و بررسی این عقاید روشن می‌شود که منابع مختلف، آئین دعاة اسماعیلی را در نیمه دوم قرن سوم هجری به آنها نسبت داده‌اند و این تنها روش مقبول این منابع می‌باشد.

شاید بتوان از راه تطبیق بعضی از شواهد این منابع، با برخی از متون متأخر اسماعیلی، روشی را برای بررسی نظام کیهانشناسی اولیه اسماعیلیانی که بعدها آئین‌های پیشرفته‌ای را ایجاد کردند، بدست آورد. این آئین اولیه از نوعی اسطوره خشک کیهانشناسی تشکیل شده است؛ اما در اینجا مجالی برای بررسی مفصل این جنبه از آئین اسماعیلی وجود ندارد چرا که باید قبل از هر چیز دیگر به تعلیم اصلی آنها راجع به امامت پرداخت.

خوشبختانه در زمینه امامت از نویسندگان فرق‌الشیعه شواهد مفصلی در دست است و این شواهد هم از آنجا که نویسندگان آن نزدیک به زمان اسماعیلیان متقدم است، اهمیت دارد؛ چون وی کتابش را زمانی تألیف کرد که چهره نهضت اسماعیلیان هنوز تحت تأثیر تحولات سیاسی و آئینی، مخدوش نشده بود؛ درواقع کتاب فرق‌الشیعه علل تحول درونی نهضت اسماعیلی را بر ملا می‌سازد.

طبق نوشته این کتاب، اسماعیلیان معتقد بودند که هفت پیامبر اولوالعزم وجود دارد: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد، علی و بالاخره محمد بن اسماعیل. آنها معتقد بودند که محمد بن اسماعیل نمرده، بلکه به صورت مهدی منتظر یا قائم برخواهد گشت. متون دیگر و خصوصاً متن کتاب جعفر بن منصور الیمن (پسر مؤسس دعوت

اسماعیلیان یمن و یکی از علمای نامدار فاطمیان در نیمه اول قرن چهارم/دهم) که اخیراً چاپ شده مسأله مهدویت محمد بن اسماعیل را که درواقع آئین متقدم اسماعیلیان بود، تأیید کرده‌اند (۴). متأسفانه برای بررسی مفصل این سند که برخی از مسایل و مشکلات تاریخ اسماعیلیان را روشن می‌سازد مجالی نیست^۱. در اینجا می‌توان فقط این عبارت سند مذکور را متذکر شد که برخی از دعاة متقدم «اشتباهاً» به قائم بودن محمد بن اسماعیل قایل بوده‌اند.

نسب‌نامه‌ای نیز در این میان وجود دارد (مربوط به خطابیّه) که خط ائمه را از ذریه محمد بن اسماعیل می‌داند؛ ولی نویسندهٔ فرق‌الشیعه که به این نسب‌نامه اشاره دارد (۵) آنرا از قرمطیان ندانسته و معتقد است که قرامطه به‌وجود ائمه پس از محمد بن اسماعیل اعتقاد ندارند و به هفت امام یعنی علی (که هم ناطق و هم صامت بود)، حسن، حسین، علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر و محمد بن جعفر قائل هستند.

حال این سؤالات پیش می‌آید: چه کسانی این نهضت را ایجاد و متشکل کردند؟ آیا آنها اجداد خلفای فاطمی بودند؟ در این صورت اجداد آنها چه کسانی‌اند؟ و بالاخره مقام و موقعیت این اجداد در این نهضت چه بوده است؟ متأسفانه به دلیل فقدان اسناد موثق همزمان با آنها و نیز به‌علت آشفتگی اسناد و مدارک بعدی، در اینجا نمی‌توان به این سؤالات جواب قانع‌کننده‌ای داد.

معروفست که طبق يك سند رسمی فاطمی، خط خلفای فاطمی از طریق يك سلسله ائمه مستوره به محمد بن اسماعیل برمی‌گردد. لیکن وجود چندین گزارش متناقض در این زمینه، مسأله را آشفته ساخته است.

مخالفین خلفای فاطمی، ذریه آنها را از محمد بن اسماعیل ندانسته‌اند، بلکه تأسیس آئین اسماعیلی را به عبدالله بن میمون

(۱) این سند مبتنی بر اینست که خلفای فاطمی از اعقاب محمد بن اسماعیل نیستند بلکه از فرزندان عبدالله بن جعفر صادق می‌باشند.

قداح^۱ نسبت داده‌اند و «ائمه مستوره» و نیز فاطمیان را اعقاب دروغین علی(ع) دانسته‌اند. این نظریه را می‌توان جعل کینه توزانه‌ای به حساب آورد، البته با این تصور که در کنار فرقه‌های مختلف نهضت اسماعیلی، نبایستی آئین اجداد قداحیها را نیز فراموش کرد. از اینرو با سنجش و ارزیابی این شواهد گوناگون، نمی‌توان به واقعیت واحدی رسید چون اسناد و مدارك قانع‌کننده‌ای در دسترس نیست.

به غیر از شجره‌نامه واقعی اجداد فاطمیان - که آنها را رهبران اصلی نهضت بشمار آورده‌اند - وظایف واقعی آنها نیز زیر سؤال است. یکی اینکه اگر نهضت، مهدویت محمد بن اسماعیل را به عنوان قائم تبلیغ می‌کرده، پس ائمه مستوره در این میان چه نقشی داشته‌اند؟ چون نویسنده فرق‌الشیعه می‌نویسد که قرامطه هیچ امامی را به رسمیت نمی‌شناسند. دیگر اینکه، طبق نوشته همان نویسنده، گروهی از اسماعیلیان هم وجود داشتند که به وجود ائمه‌ای از ذریه محمد بن اسماعیل قایل بودند. رابطه این گروه با نهضت چه بوده است؟ مرجعیتی را که اجداد فاطمیان برای خود در نهضت ادعا می‌کردند (یعنی آئینی که در آن جایی برای ائمه نبود) چه بوده است؟ به دلیل فقدان اسناد و مدارك موثق، نمی‌توان به این سؤالات جواب قانع‌کننده‌ای داد.

حال به جریانی می‌رسیم که از طریق آن آئین اسماعیلی از استخوان‌بندی اولیه خود بدر آمد و به صورت قالب نیمه دوم قرن چهارم/دهم متبلور گشت. از ابن‌رزام رساله‌نویس ضد اسماعیلی نیمه اول قرن چهارم/دهم، گزارش مفصلی در دست است که راجع به تحول کامل آئین این فرقه در خصوص امامت (حدود سال ۲۸۶ هـ.) می‌باشد.

طبق این گزارش، رهبر این فرقه که در سلمیه در شمال سوریه زندگی می‌کرد، در همان ایام درگذشت و پسرش به جای او نشست. پسر مذکور در نامه‌هایش به حمدان و عبدان قرمط رهبران نهضت

(۱) که در حدود اواخر قرن سوم/هشتم زندگی می‌کرده است.

در جنوب عراق، لحن متفاوتی در پیش گرفت، تا آنجا که آنها مشکوک شده و فرستاده‌ای به حومه سلمیه گسیل داشتند. ابن رزام تأکید می‌کند که رئیس جدید به این فرستاده ابراز داشت که قضیه مهدویت محمد بن اسماعیل حيله‌ای بیش نیست؛ و من بعد امام اصلی، رهبران نهضت یعنی اعقاب عبدالله بن میمون قدام هستند و حال نیز خود وی یعنی رئیس جدید، امام می‌باشد.

فرستاده مزبور گزارش را به رهبران عراق رساند ولی آنها این خط جدید را نپذیرفته و رابطه خود را با رهبریت سلمیه قطع کردند. حمدان قرمط در همان زمان درگذشت و عبدان به قتل رسید. می‌توان این گزارش را که نویسنده آن می‌خواسته به اعتبار فاطمیان ضربه وارد ساخته و رهبریت آنها را رد و تکذیب نماید، نپذیرفت و با تردید به آن نگریست. از سوی دیگر گفتنی است که محتوای اصلی این گزارش بوسیله ابن حوقل، جغرافی‌نگار معروف که طرفدار فاطمیان بود، مورد تأیید قرار گرفته است. او می‌گوید (۶) که حمدان قرمط و عبدان که در آغاز از پیروان فاطمیان بودند، بعدها رابطه خود را با آنها قطع کردند و عبدان به قتل رسید. بنابراین قطع رابطه‌ای که بین رهبران سواد و رهبران ایالت عراق رخ داده بوسیله یکی از هواداران فاطمی تأیید شده است. از اینها گذشته، ابن حوقل واقعیت مهم دیگری را نیز به گزارش خود افزوده که در سایر منابع نیامده و آن اینکه ابوسعید جنابی رهبر نهضت در بحرین به طرفداری از حمدان قرمط و عبدان برخاست و رابطه خود را با فاطمیان قطع کرد؛ و لذا در نهضت شکاف افتاد و دو شعبه شد.

در يك طرف افرادی بودند که آئین اسماعیلی را با وجود يك نفر امام علنی در رأس جامعه، قبول داشتند. (قبلا دیدیم که گروهی از گروه‌های قرمطی قایل به يك سلسله ائمه از ذریه محمد بن اسماعیل بودند).»

هنگامیکه نخستین خلیفه فاطمی (بنام عبیدالله که نام اصلی او عبدالله بود) در آفریقا قدرت گرفت و دولت فاطمی را ایجاد کرد،

این آئین را مذهب رسمی دولت خود نمود. آئین فاطمی در ایام نخستین حکومت فاطمی در شمال آفریقا دارای ویژگی مهمی بود که آنرا از استخوان بندی متقدم خود جدا می ساخت: یعنی وارث و جانشین عبیدالله، پایگاه و جایگاه خاصی نداشت و او که دومین خلیفه فاطمی محسوب می شد، عنوان مهدی (که نشانگر دوره ای از مهدویت است) داشت. این عقیده، انتخاب نام حکومتی دومین خلیفه فاطمی (یعنی لقب القائم بامرالله) را بیان می کند: نام ابوالقاسم محمد بن عبدالله با نام حضرت محمد (ص) تطابق داشت و با حدیث اینکه نام مهدی با نام حضرت محمد (ص) یکی است، جور در می آمد. پس از فوت القائم بامرالله معروف به مهدی تمام امیدها بر باد رفت و حتی با اینکه بعدها تلاش شد تا تعداد ائمه قبل از ظهور مهدی، توجیه و تعریف گردد، ولی خود امام در تفکرات اسماعیلی از اهمیت زیادی برخوردار گردید و مهدی القائم بامرالله فرع بر آن شد.

در مقابل این جریان، جناح دیگر نهضت بود که دست از آئین اصلی اسماعیلی نکشیده بود و به مهدویت محمد بن اسماعیل همچنان اعتقاد داشت. چنین می نماید که قرامطه بحرین به این گروه تعلق داشته باشند. راجع به اعتقادات آنها شواهد و مدارک موثقی موجود نیست، لیکن اشاراتی نیز در این میان وجود دارد که واقعیاتی را دربر دارد و می تواند راهگشا باشد. متوجه شدیم که طبق نوشته ابن حوقل، ابوسعید جنابی با حمدان قرمط و عبدان در يك خط بودند.

حتی واقعه عجیب زمان ابوطاهر جنابی که در خلال آن قرامطه بحرین در سال ۳۱۹/۲-۹۳۱ يك نفر ایرانی را به عنوان رهبر خود پذیرفتند (ولی حکومت او زیاد نپایید و با مرگ او پایان یافت) نشانگر اینست که قرامطه امامت عبیدالله یا مهدویت وارث او را به رسمیت نشناخته اند؛ و این مسأله زمانی شکل واقعی به خود می گیرد که ببینیم هیچ يك از منابع صحبتی درباره اینکه قرامطه، ایرانی مزبور را تجسمی از محمد بن اسماعیل می دانستند، نکرده اند؛ همین مسأله جز این حدس، توجیه دیگری را بر نمی تابد. از اینها گذشته

می‌توان ابراز داشت که قرامطه بحرین، فاطمیان را به عنوان ائمه واقعی نپذیرفته‌اند؛ چون در غیر اینصورت با آنها همدل و همراهی می‌شدند و آنان را رهبران اصلی نهضت اسماعیلی، و نمایندگان مهدی منتظر (محمد بن اسماعیل) به حساب می‌آوردند.

این رابطه مبهم از بعضی ویژگیهای مبهم تاریخ قرامطه روشن می‌شود و نیز مبین شکاف و اختلاف بین فاطمیان و قرامطیان در زمان خلافت المعز فاطمی می‌باشد. چنین می‌نماید که آئین کهن اعتقاد به مهدی القائم محمد بن اسماعیل، علاوه بر قرامطه بحرین و بعضی از گروههای عراقی، در جاهای دیگر نیز هوادارانی داشته است؛ مثلاً شواهدی موجود است که امیر وهسودان بن علی از آل مسافر به این جریان از آئین اسماعیلی تعلق خاطر داشته است.

حال می‌توان تحولات عظیم ایدئولوژیکی را که همراه رویدادهای سیاسی (که مهمترین آنها ایجاد حکومت اسماعیلی در شمال آفریقا بود) چهره آئین اسماعیلی را تغییر داد، توصیف و تشریح کرد؛ مع‌هذا نباید در اینجا از ذکر يك بدعت بزرگ دیگر چشم پوشید که مبتنی بر اقتباس نوعی از فلسفه نوافلاطونی اسلامی به توسط آئین اسماعیلی بود. شاید بتوان نام نسفی، داعی خراسان و ماوراءالنهر را در اوایل قرن چهارم/دهم به عنوان فردی برد که نخستین بار این التقاط را بین آئین اسماعیلی و فلسفه نوافلاطونی ایجاد کرد؛ و زمانی که در محافل نزدیک به خلافت فاطمی، سیستم فلسفی ابتدایی آئین همراه با بعضی از اصلاحات متشکل می‌گردید، سیستم فلسفی نسفی در محافل پیشرفته نهضت رواج یافت و حتی اساس نوشته‌های ابویعقوب سجستانی شد.

در اینجا این بررسی به پایان رسید؛ ولی باید اشاره کرد که در این بررسی به‌جای اینکه آئین اسماعیلی یا پدیده قرامطه بحرین مورد تفحص قرار گیرد، تاریخ درونی نهضت اسماعیلی از دیدگاه تاریخ عمومی اسلام بررسی شد تا اهمیت آنها مشخص شود. چون ایجاد واقعیت‌ها تا حد ممکن بر تفسیرشان سبق دارد و لذا اعتقاد بر

اینست که بسیاری از کج‌فهمیها در خصوص مسایل ابتدایی تاریخ اسماعیلیان، شیوع عمومی دارد و بحث در مورد آنها مجال و مقال دیگری می‌طلبد.

در اینجا سعی شد تا دست‌کم یکی از مسایل و مشکلات مهم تاریخ اسماعیلیان یعنی زمینه اجتماعی نهضت آنها روشن شود. چند کلمه هم راجع به ویژگی دیگر آنها در ارتباط با یکی از مسایل سابق می‌گوئیم: یعنی اینکه آیا واقعاً اسماعیلیان در ایجاد اصناف اسلامی دست داشته‌اند یا نه؟ می‌توان اذعان داشت که برای اثبات این قضیه سند محکم و موثقی وجود ندارد، از اینرو صحبت در این خصوص راه به جایی نمی‌برد.

عقیده بر اینست که در نهضت اسماعیلیان حتی نمی‌توان مفهومی از جریان تسامح و یا دست‌کم جذب آنها به سوی غیرمسلمین پیدا کرد. مخالفین اسماعیلیان به‌خاطر اینکه آنها را از نظر اهل تسنن بیاندازند، این اتهام را پیش کشیده‌اند و در رسالات افتراآمیز خود راجع به پوچ‌گرا بودن اسماعیلیان، حرفهای مهملی را به آنان نسبت داده‌اند.

واقعیت اینست که آئین اصلی اسماعیلیان نکات بدعت‌آمیزی نظیر نبوت علی(ع) و محمد بن اسماعیل در خود نهفته داشت و محمد بن اسماعیل نیز در ظهور دوباره خود به‌عنوان مهدی، شریعت جدیدی می‌آورد - لیکن این مسأله چیزی نداشت تا باعث جذب آنها به طرف غیرمسلمین گردد؛ و نیز کل سیستم آئین اسماعیلیان می‌توانست برای آنهایی که اصول تشیع را می‌پذیرفتند، پرمفهوم و معنی‌دار باشد. در ایام بعد، در نیمه‌های قرن چهارم/دهم بود که یکی از گروههای غیر رسمی اسماعیلی یعنی نویسندگان رسائل اخوان-الصفاء، نوعی فلسفه مذهبی را بر طبق تمام مذاهبی که وحدت وجود را قبول داشتند، بوجود آوردند. از سوی دیگر آئین رسمی فاطمیان نکات ویژه بدعت‌آمیز آئین اصلی اسماعیلی را روشن ساخت و اینهم در جای خود نوعی تشکل ویژه شیعی محسوب می‌شد؛ و همین قضیه

تنفیری را در بین مخالفین آنان بوجود آورد تا «افسانه سیاه» خود را پراکنده و تبلیغ کنند (۷).

توضیحات

- ۱- نگاه کنید به فرق الشیعه، چاپ ریتز، ص ۵۸.
- ۲- رجوع کنید به خود همین مقاله؛ صفحات ۴-۶۱.
- ۳- نگاه کنید به مجله Der Islam، ۱۹۵۴ م، ص ۲۰۴.
- ۴- حسین همدانی، On the Genealogy of Fatimid Caliphs، قاهره، ۱۹۵۸ م.
(چاپ دانشگاه آمریکایی قاهره، مدرسه مطالعات شرقی، رساله شماره ۱). این متن را باید طی مقاله جداگانه‌ای بررسی کرد.
- ۵- ص ۶۱، سطور ۴-۲.
- ۶- چاپ کرامرز، ص ۲۹۵.
- ۷- نظریات این بررسی بطور مفصل در کتاب Early Ismailism خواهد آمد. (بعضی از نتایجی را که از سالها قبل به آنها رسیده بودم با نظریات مقاله ویلفرد مادلونگ می‌خواند: Fatimiden und Bahrain qarmation در مجله Der Islam، ۱۹۵۹، صفحات ۸۸-۳۴. این مقاله چند ماه پس از تألیف بررسی من چاپ شد. از طرف دیگر با توجه به اسناد او می‌توان نتیجه گرفت که بعضی از فرقه‌هایی که با فاطمیان رابطه سیاسی داشتند و بر انسان بودن محمد بن اسماعیل [نه مهدویت او] تأکید داشتند از قرامطه بحرین کاملاً مستقل بودند.)

قرمطی

نوشتہ: ویلفرد مادلونگ

(W. Madelung)

ویلفرد مادلونگ:

ویلفرد فردیناند مادلونگ در ۳۰ دسامبر ۱۹۲۶م. در اشتوتگارت آلمان متولد شد. در سال ۱۹۵۳م. از دانشگاه قاهره لیسانس ادبیات دریافت کرد و در سال ۱۹۵۷م. موفق به اخذ درجه دکترا در رشته تاریخ اسلام از دانشگاه هامبورگ گردید. طی سالهای ۶۰-۱۹۵۸م. وابسته فرهنگی آلمان در عراق بود. در سال ۱۹۶۳م. استادیار تاریخ اسلام در دانشگاه تگزاس گردید. در سالهای ۶۹-۱۹۶۶م. استاد افتخاری مطالعات اسلامی دانشگاه هامبورگ محسوب می‌شد. ضمن سالهای ۶۶-۱۹۶۴ استادیار تاریخ اسلام در دانشگاه شیکاگو و طی سالهای ۶۹-۱۹۶۶م. دانشیار و از سال ۱۹۶۹ به بعد سمت استادی همان دانشگاه را بدست آورد.

وی عضو انجمن شرقی آلمان، انجمن شرقشناسی آمریکا، مؤسسه مطالعات خاورمیانه آمریکای شمالی و آکادمی مطالعات تاریخ میانه آمریکا می‌باشد. تحقیقات او بیشتر در زمینه مذاهب تاریخ اسلام است. او در این زمینه خصوصاً درباره تاریخ اسماعیلیان (فاطمیان و قرامطه) مطالعات وسیعی دارد. چندین بررسی در زمینه زیدیان، علویان مازندران و آل بویه به رشته تحریر درآورده است. بررسی وی در خصوص فاطمیان و قرامطه و روابط اینها که در مجله Der Islam به چاپ رسید، بسیاری از مسایل تاریخ این دو دولت جهان اسلام را روشن و مشخص ساخت. مقاله «قرمطی» وی از Encyclopedia of Islam - (چاپ دوم) انتخاب و ترجمه شده است.

قرمطی

مدخل

قرامطه اصطلاحی است که به هواداران شاخه‌ای از فرقه اسماعیلیه اطلاق می‌شود. می‌گویند که این اصطلاح اصلاً در مورد هواداران و پیروان حمدان قرامط بکار می‌رفت؛ حمدان یکی از رهبران فرقه اسماعیلی در سواد کوفه بود که کنیه‌اش قرامط (و نیز قرامطویه) در منابع مختلف به مفهوم پاکوتاه و سرخ چشم آمده است.

مع الوصف بایستی اذعان داشت که فضل بن شاذان نیشابوری، فقیه امامی و متوفی به سال ۲۶۰/۴-۸۷۳ رده‌ای در باب قرامطه با عنوان الرد علی القرامطه نوشته است. از اینرو فعالیت دعاء حمدان را یا باید سالها قبل از ۲۶۱/۵-۸۷۴ یا ۲۶۴/۸-۸۷۷ (که اکثر منابع به عنوان سال آغاز قیام عرضه کرده‌اند) دانست یا اینکه کنیه وی را مشتق از نام خود فرقه به حساب آورد.

بهر حال نهضتی که حمدان راه انداخت، شاخه‌ای از نهضت

عمومی اسماعیلیان زمانش بود که رهبریت آنرا برسمیت شناخته

بود. پس از شورش حمدان علیه رهبریت اسماعیلیان در سال ۲۸۶/

۸۹۹ و غیبت بعدی وی، اصطلاح قرامطه در خصوص گروههایی از

اسماعیلیان بکار رفت که به این نهضت پیوستند و در نهایت ادعای

امامت خلفای فاطمی را مورد انکار قرار دادند. این اصطلاح گاهی

نیز از راه تحقیر به اسماعیلیانی اطلاق شد که از امامت فاطمیان

هواداری کردند. بررسی حاضر فقط تاریخ گروههای متقدم و

روابط و مناسبات آنها را با نهضت اسماعیلی فاطمیان در بر می گیرد.

از جدایی تا حدود سال ۳۰۰/۹۱۳

ادعای عبیدالله (که بعدها با عنوان المهدی خلیفه فاطمی گردید) در مورد امامت و بدون رهبریت متمرکز و در يك بحران آئینی، باعث شد بین جوامع اسماعیلی که امامت عبیدالله را قبول نداشتند، و کلاً در نهضت اسماعیلی، در سال ۲۸۶/۸۹۹ شکاف پدید آید. حمدان و یار اصلی وی عبدان در بین النهرین از دعوت اسماعیلی دست کشیدند. چیزی نگذشت که عبدان بدست یکی از دعاة بنام زکرویه و به تحریک یکی از اقوام عبیدالله که در طالقان اقامت داشت، به قتل رسید.

زکرویه که از سوی پیروان عبدان تهدید به انتقام شده بود، ناچار به اختفا خزید. وی در سال ۲۸۹/۹۰۲ پسر خود حسین (یا حسن) معروف به صاحب الشامه را به بیابان سوریه فرستاد تا قبیله بنو کلب را به آئین اسماعیلی فراخواند. حسین توانست حمایت قبیله بنوعلیص و بعضی از افراد بنو اصبغ را تأمین نماید و نام مذهبی فاطمیون را به آنها اطلاق کند. چیزی نگذشت که صاحب الناقه نیز به حسین پیوست؛ طبق نوشته طبری، صاحب الناقه همان یحیی برادر حسین بود؛ لیکن طبق گفته اخو محسن او یکی از اقوام و نزدیکان عبیدالله (یعنی قاتل عبدان) محسوب می شد.

صاحب الناقه رهبریت را بدست گرفت و ادعا کرد که از اعقاب محمد بن اسماعیل می باشد. پس از اینکه وی در محاصره طولانی و بی نتیجه دمشق در شعبان سال ۲۹۰/ژوئیه ۹۰۳ به قتل رسید. صاحب الشامه رهبریت را برعهده گرفت. او نیز ادعا کرد که از ذریه محمد بن اسماعیل است و لذا لقب امیر المؤمنین و المهدی به خود بست. صاحب الشامه پس از يك حمله بیهوده به حلب، بالاخره شهرهای حمص، حماة، معرة النعمان، بعلبك و سلمیه اقامتگاه پیشین رهبران نهضت اسماعیلی، را متصرف شد و در آنجا دستور داد تا هاشمیان و

سایر ساکنان آنرا به قتل برسانند. طبق نوشته یکی از منابع فاطمیان اسماعیلی، صاحب الشامه قبل از همه در نظر داشت عبیدالله را که قبلاً از ترس قرامطه سلمیه را ترك کرده، ولی بعدها برگشته و رهبریت را بدست گرفته بود، بدام بیاندازد. وقتی که تلاشهای وی با ناکامی مواجه شد، قصر عبیدالله را در سلمیه تاراج کرد و تمام نزدیکان و اعضای خانواده او را در همانجا به قتل رساند. صاحب الشامه پس از يك شکست شدید، از پیروانش جدا شد و به سمت بین النهرین رفت؛ لیکن در ربیع الاول ۳۹۱/ژانویه ۹۰۴ دستگیر و در بغداد کشته شد.

زکرویه در سال ۲۹۳/۹۰۶ داعی دیگری بنام ابوغانم نصر به میان پیروان خود در قبیله بنو کلب گسیل داشت. آنها بصره و اذرع را غارت کردند و بار دیگر به دمشق حمله آوردند و خاک طبریه و اطراف هیت را به توبره کشیدند. نصر در رمضان ۲۹۳/ژوئیه ۹۰۶ توسط تعدادی از هوادارانش که در پی گرفتن امان نامه از حکومت بودند، به قتل رسید.

زکرویه داعی دیگری بین پیروان باقیمانده اش گسیل داشت و به آنها نزدیکی روز پیروزی و ظهور خود را نوید داد. آنان با پیوستن پیروان زکرویه در سواد با حمله غافلگیرکننده ای وارد کوفه شدند، لیکن چندی بعد اجباراً عقب نشینی کردند. زکرویه در ذیحجه ۲۹۳/اکتبر ۹۰۶ از مخفیگاه خود در صوان، نزدیکی قادسیه، بیرون آمد. آنها یکی از قشون های عباسیان را شکست داده و کاروان زوار خراسانی و غرب ایران را در برگشتشان از زیارت مکه غارت کردند و اکثر حجاج را به قتل رسانیدند. زکرویه در ربیع الاول ۲۹۴/ژانویه ۹۰۷ زخم برداشت و در جنگی دستگیر شده و چند روز بعد درگذشت. اکثر هواداران او دستگیر و اعدام شدند.

شورش قرمطیان در سوریه به پایان رسید. برخی از پیروان زکرویه مرگ او را انکار کرده و منتظر بازگشت وی شدند. در سال ۲۹۵/۸-۹۰۷ یکی از دعاة بنام ابوحاتم الزطی بین قرامطه سواد فعالیت

داشت. او قرامطه را از خوردن بعضی از سبزیجات و کشتن حیوانات ممنوع کرد. از اینرو پیروانش به بقیلیه معروف شدند، یعنی کنیه‌ای که از آن پس به عموم قرامطیان سواد اطلاق گشت. اکثر قرامطیان این ناحیه به عقیده کهن خود وفادار ماندند که محمد بن اسماعیل زنده است و روزی به صورت مهدی بازخواهد گشت.

ابوسعید جنابی که توسط حمدان و عبدان به بحرین گسیل شده بود، زندگی سیاسی خود را در سال ۲۷۳/۷-۸۸۶^۱ آغاز کرده بود. ابوسعید پس از قتل عبدان، همراه شورشگران علیه عبیدالله برخاست و ابوزکریا ظمامی^۲ یکی از دعاة را که قبلا با وی همکاری می‌کرد، به قتل رسانید. به احتمال قوی ابن حوشب داعی یمن، ابوزکریا ظمامی را بدانجا گسیل کرده بود و ابوزکریا هم مثل خود ابن حوشب به فاطمیان وفادار باقی مانده بود.

طبق نوشته قاضی عبدالجبار، ابوسعید پس از کشتن ابوزکریا، ادعا کرد که نماینده مهدی محمد بن عبدالله بن محمد بن حنفیه که در سال ۳۰۰/۳-۹۱۲ ظهور خواهد کرد، می‌باشد.

در یمن دو نفر داعی یعنی ابن حوشب و علی بن فضل وجود داشتند که بطور مجزا در مناطق جبال مسور و بلاد یافع به فعالیت مشغول بودند؛ آنها در آغاز به عبیدالله وفادار بودند، ولی وفاداری ابن فضل در محاق تردید بود و حتی روابطش با ابن حوشب، داعی کبیر، نیز در مواقعی تیره بود. وقتی که هر دوی این افراد در صدد گسترش قلمرو خود برآمدند، موفقیت بیشتر از آن ابن فضل گردید. او پس از تسخیر مجدد صنعا در رمضان سال ۲۹۹/۳ مه ۹۱۲ وفاداری خود را نسبت به خلیفه فاطمی انکار کرد و شریعت را لغو و ادعای مهدویت نمود. ابن فضل به شماتت ابن حوشب گوش نسپرد و تقاضای تسلیم او را رد کرد و وی را به مدت هشت ماه در جبال مسور به حصار

۱- سالها قبل از بروز شکاف بین قرامطه و فاطمیان.

۲- نسبت ظمامی گویا به ظمام، بازار مکاره‌ای در لاهه، جایگاه نخستین ابن

حوشب برمی‌گردد.

کشید. با اینکه ابن حوشب مجبور شد یکی از فرزندان را به عنوان گروگان تحویل او دهد، ولی این محاصره با ناکامی مواجه شد. ابن فضل پس از آن صنعا را به اسعد بن ابی یعفور وا گذاشت و اسعد هم مالك الرقابى او را پذیرفت؛ ابن فضل بعداً به جایگاه خود در مذيخره برگشت. پس از مرگش در ربیع الثانی ۳۰۳/اکتبر ۹۱۵ پسرش فعضاف(؟) به جایش نشست و بسیاری از ملازمینش را به قتل رسانید. اسعد بن ابی یعفور هم شورش کرد و پس از يك محاصره طولانی، مذيخره را در رجب ۳۰۴/ژانویه ۹۱۷ گشود. چهار ماه بعد دستور قتل فعضاف و سایر رهبران قرمطی را صادر کرد و سرهای آنها را به بغداد فرستاد و بدین ترتیب نهضت ابن فضل خاتمه یافت. قبل از انشقاق بین فاطمیان و قرامطه جامعه اسماعیلی ناحیه ری که پس از نخستین داعی آن خلف حلاج، به خلیفه معروف شده بود، مستقر گشت. از اشارات و امارات چنین برمی آید که این جامعه، امامت عبیدالله را برسمیت نشناخته و منتظر برگشت محمد بن اسماعیل به عنوان قائم باقی مانده است. داعی غیاث پس از مناظراتی با اهل تسنن، مجبور شد در دهه پسین قرن سوم ۲۹۹-۲۹۰/۱۲-۹۰۳ به خراسان فرار کند. وی در آنجا آمدن مهدی را در زمان معینی بشارت داد. پس از سپری شدن زمان تعیین شده و نیامدن مهدی، غیاث که به ری برگشته بود، پیروان خود را از کف داد و چیزی نگذشت که از یادها رفت.

اطلاعات درباره نهضت متقدم اسماعیلیان در خراسان و ماوراءالنهر بسیار پراکنده و مغشوش است. منابع مخالف اسماعیلیان مبین آنست که عبیدالله پس از به قدرت رسیدن در مغرب در سال ۲۹۷/۹۰۹، دو نفر از داعیان خود را برای نخستین بار و بطور متوالی به این مناطق گسیل داشت و آنها در نیشابور فعالیت خود را آغاز کردند. مع ذلك شواهدی در دست است که نشانگر اهمیت فعالیت اسماعیلیان در شرق ایران از همان ایام نخستین می باشد. اینکه فقیه امامی فضل بن شاذان نیشابوری ضرورت نوشتن ردیه ای را بر

قراطمه در نیشابور احساس کرده، بیانگر حضور آنها در آنجا، قبل از سال ۸۷۴/۲۶۰ می باشد.

طالقان در زمان انشقاق، یکی از کانونهای دعوت اسماعیلی بشمار می رفت که داعیانی از آنجا به سایر نواحی شرقی گسیل می شدند. اشاره ای از نویسنده امامی، سعد بن عبدالله قمی در حدود سال ۹۰۳/۲۹۰ نشان می دهد که در این ایام آئین عبیدالله که امامت را از طریق امام جعفر صادق (ع) از آن پسرش عبدالله و نه اسماعیل، می دانست؛ هواداران زیادی در خراسان یافته است. از طرف دیگر غیاث داعی ری که آئین قرمطی را پذیرفته بود در ایام اقامتش در خراسان، امیرحسین بن علی مروزی را در مرو ورود وارد آئین کرد. با اینکار، آئین اسماعیلی در سرتاسر ایالات طالقان، میمنه، هرات، غرjestان و غور، یعنی جائیکه قدرت از آن امیر حسین بود، توسعه یافت. احتمال دارد که در این زمان، هم فاطمیان و هم قرمطیان در شرق ایران نمایندگان و داعیانی داشته باشند.

از حدود سال ۹۱۳/۳۰۰ تا روی کار آمدن المعز خلیفه فاطمی (۹۵۳/۳۴۱)

چنین می نماید که نهضت قرمطی در نخستین دهه قرن چهارم/ ۲۳-۹۱۲ وحدت ایدئولوژیک خود را حاصل کرده و برای فعالیتها، شدیدتر دهه بعد آماده شده است. در این جریان نقش اساسی و مهم از آن کتاب محصول نوشته نسفی داعی ماوراءالنهر بود، تا آنجا که در عرفان (گنوسیسی) اسماعیلی نوعی کیمیاشناسی نوافلاطونی ارائه داد و بار دیگر امامت محمد بن اسماعیل را که قرار بود به عنوان مهدی برگردد، تأیید کرد. چیزی نگذشت که این کتاب در محافل قرمطی مقبولیت زیادی یافت. در کنار اهمیت این کتاب باید از اهمیت فعالیت و تلاش ابوحاتم رازی، یکی از پیروان غیاث، نیز صحبت کرد که طی این دهه رهبریت دعوت را بدست آورد و اعقاب خلف را از صحنه خارج نمود.

ابوحاتم نیرو و توان زیادی از خود نشان داد و به طبرستان، اصفهان، آذربایجان و جرجان داعیان فرستاد و با ابوطاهر رهبر قرمطیان بحرین به مکاتبه پرداخت. چنین می‌نماید که وی ادعا کرده خلیفه، امام غایب و اقتدارش بیش از دعاة دیگر است یعنی مقامی که بعدها داعی ری صاحب آن شد. احمد بن علی حاکم ری (۱۱-۳۰۷/ ۲۴-۹۱۹)، اسفار بن شیرویه رهبر دیالمه و مرداوینج مؤسس سلسله آل زیار، برای مدت محدودی تحت نفوذ وی درآمدند. گرایش سیاه چشم، (مقتول در حدود ۳۱۶/۹۲۸) شاه جیستانی دیلم در الموت، به آئین اسماعیلی، موفقیت دعوت ابوحاتم را در سرزمین دیلمان نشان می‌دهد.

قرمطیان بحرین پس از قتل ابوسعید در سال ۳۰۰/۹۱۳، تا سال ۳۱۱/۹۲۳ در صلح و آرامش بودند. آنها در این سال تحت رهبری ابوطاهر جنابی پسر ابوسعید، به یک سلسله لشکرکشی‌های ویرانگرانه در جنوب عراق دست زدند که طی آن بصره و کوفه را بارها غارت کرده و کاروانهای زوار را به یغما بردند. ابوطاهر نظیر ابوحاتم در این زمان ظهور قریب‌الوقوع مهدی را بشارت داد و اعلام کرد که قران سعدین (نوبت برجیس و تیر) در سال ۳۱۶/۹۲۸ علامت پایان دوره شریعت و آغاز قیامت است.

در سال ۳۱۳/۹۲۵ حدود سی نفر اسماعیلی که داعی آنها با ابوطاهر در مکاتبه بود، در مسجد برائا در بغداد دستگیر شدند. از آنها مهرهای سفیدرنگی کشف شد که بر آنها «محمد بن اسماعیل، امام مهدی، خلیل‌الله» نوشته شده بود. ابوطاهر در سال ۳۱۵-۶/۹۲۷-۹ لشکر جدیدی راه انداخت و بغداد را تهدید کرد تا آنجا که این شهر در آستانه سقوط قرار گرفت.

هنگامی که ابوطاهر به طرف رجبه حمله برد، قبایل عرب بنوذهل، رفاعه و عجل به قرامطه سواد کوفه پیوستند و تحت رهبری دعاة خود که یکی از آنها عیسی بن موسی برادرزاده عبدان بود، قیام کردند. آنان ناحیه واسط را رویدند و با زور وارد کوفه شدند ولی لشکری

ار عباسیان آنها را شکست داد. افرادی که فرار کردند به ابوطاهر که به بحرین برگشته بود، پیوستند. آنان در بحرین ساکن شدند و به عجمیون معروف گشتند. فعالیت نظامی ابوطاهر در تسخیر مکه آنهم در ایام مناسک حج به اوج خود رسید (۳۱۷/۹۳۰). قرامطه مرتکب قتل عام سبعانه‌ای از زوار و ساکنین مکه شدند و حجرالاسود کعبه را ربودند و با اینکارشان پایان شریعت را اعلام داشتند.

ابوطاهر در رمضان ۳۱۹/ سپتامبر-اکتبر ۹۳۱ حکومت را به یک نفر جوان اصفهانی که در سیمای او مهدی منتظر را می‌دید، تفویض کرد. مع الوصف وقایعی اتفاق افتاد که برخلاف وقایع ظهور مهدی (عج) بود. تاریخی که دقیقاً انتخاب شده بود مطابق با گذشت ۱۵۰۰ سال از زمان زردشت (= پایان سال ۱۲۴۲ از دوره اسکندر) بود که در این زمینه پیشگوئی‌هایی به زردشت و جاماسپ نسبت داده می‌شد که بر طبق آن حکومت بدست مغان می‌افتاد. گفته می‌شد که جوان ایرانی يك نفر مغ بود و از اعقاب شاهان ایرانی محسوب می‌شد. اخترگویان از مدتها پیش اعتقاد داشتند که از اصفهان زادگاه جوان مزبور سلسله ایرانی نژادی برخواهد خاست که طومار زندگی خلافت اعراب را درخواهد نوردید. اسفندیار بن آذرید مؤبد موبدان مغان چند سال قبل توسط خلیفه الراضی به جرم رابطه نزدیک با ابوطاهر به قتل رسیده بود. جوان ایرانی دستور داد که تمام پیامبران را سب کنند و آتش را بپرستند. او سپس بعضی از محرّمات را حلال اعلام کرده و برخی از رهبران مهم قرمطی را به قتل رسانید. ابوطاهر پس از حدود ۸۰ روز مجبور شد وی را به قتل برساند و بپذیرد که توسط این شایاد گول خورده است. این واقعه ضربه مخربی به نهضت قرمطیان وارد کرد. قرمطیان عراق بحرین را ترك کردند و تعدادی از آنها که رئیس قبیله عجل، ابوالغیاث بن عبده، در میان آنان بود از آئین قرمطی برگشته و اسرار دعوت را افشاء کردند. قرمطیان قبایل عرب خدمت در قشونهای حکام سنی را پذیرفتند. برای نخستین بار گزارش شده که يك گروه هفتاد نفره از آنها در سال ۳۲۰/۹۳۲ در

قشون مونس فرمانده عباسیان بوده‌اند. بعدها تعداد معتنابه‌یی از قرمعلیان به خدمت عباسیان، بریدیان، حمدانیان، و بویه‌یان درآمدند. داعیان کبیر با واقعه بحرین که شهرت نهضت را با رسوخ بد-نامیه‌ها و افسار گسیختگی‌ها و احساسات ضد عربی با نتیجه‌ای مصیبت بار لکه‌دار کرده بود، ضربه خوردند. گرایشهای ابوحاتم در کتاب الاصلاح که بعضی از جنبه‌های کتاب المحصول نسفی را به نقد کشیده، بهترین شاهده‌ی است که پس از واقعه بحرین برای پرده کشیدن روی بعضی از وقایع نوشته شده است. او بار رد و انکار گرایشهای ضد و نقیض کتاب المحصول تأکید کرد که هزاره ششم که از آن حضرت محمد (ص) و اسلام است با آمدن نخستین امام هفتم محمد بن اسماعیل - بنا به اشاره کتاب المحصول - به پایان نخواهد رسید. فقط پس از بازگشت اوست که هزاره هفتم که هزاره بدون شریعت است آغاز خواهد شد. دعاة دیگری نظیر ابویعقوب سجستانی که در کتاب النصره خود از اکثر نظریات نسفی از جمله اشارات متناقض وی دفاع می‌کند ردیه‌ای به ردیه ابوحاتم بر کتاب المحصول نوشته‌اند. چیزی نگذشت که دعوت علیرغم این اختلافات درونی، از طریق فعالیت‌های ادبی - نه انقلابی - تقویت گردید. عیسی بن موسی که طی سرکوب شورش قرمطیان سواد در سال ۳۱۶/۹۲۸ توسط قشون حکومت، دستگیر شده بود در سال ۳۲۰/۹۳۲ از زندان گریخت و در بغداد اقامت گزید و در آنجا به نوشتن آثار فلسفی پرداخت و آنها را به عبدان منسوب کرد. اینکار را دعاة دیگری نیز در عراق در همین دوره انجام دادند که از آنها می‌توان برادران ابومسلم و ابوبکر بن حماد در موصل و علی بن وصیف مقیم رقه و بعدها مقیم موصل را نام برد. طبق نوشته ابن ندیم، پسران حماد در موصل و ابن نفیس در بغداد از دعاة کبیری بودند که مقام آنها بعد از مقام ابویعقوب - خلیفه امام در ری - بود. ابویعقوب جانشین ابوحاتم (متوفی ۳۲۲/۹۳۴) محسوب می‌شد و گویا همان ابویعقوب سجستانی باشد که در این زمان چنانکه از اثرش کتاب النصره برمی‌آید امامت فاطمیان را

نپذیرفته است. در این دوره فعالیت دعوت اسماعیلیان در شمال غرب ایران با موفقیت قرین بود. مرزبان بن محمد سلاری حاکم آذربایجان (۳۴۶-۳۳۰/۹۵۷-۹۴۱) و برادر او وهسودان حاکم طارم هردو به آیین اسماعیلی گرویدند. مرزبان در زمان جلوس خود، علی بن جعفر یکی از دعاة اسماعیلی را وزیر خود کرد و به او اجازه داد تا این آئین را آشکارا تبلیغ نماید. سکه‌ای از وهسودان به تاریخ ۲۴۳/۵-۹۵۴ مبین هواداری او از آیین اسماعیلی قرمطی است. در این دوره مدرک قاطعی وجود ندارد تا نشانگر دعوت اسماعیلی فاطمیان در شرق و پیشروی آنها در این ناحیه باشد. داستانی را که ابن رزام مجادله‌گر ضد اسماعیلی نقل می‌کند که داعی نسفی در سالهای آخرین عمر خود (مقتول در سال ۳۳۲/۹۴۲) در دربار سامانیان در ماوراءالنهر فعال بود و به نصر بن احمد که به این آئین گرویده بود تکلیف کرد تا کسی را نزد القائم خلیفه فاطمی بفرستد، بایستی با احتیاط قبول کرد.

قرمطیان بحرین نیز به اعتقادات سابق خود برگشتند و ادعا نمودند که طبق دستورات امام غایب عمل کرده‌اند. ابوطاهر حملات ناچیزی به جنوب عراق و سواحل خلیج فارس کرد و بار دیگر زوار را چپاول نمود. او پس از شکست مذاکرات اولیه، بالاخره در سال ۳۲۷/۹۳۹ با حکومت عباسی به توافق رسید و بر طبق آن قول داد از زوار حمایت کند و در عوض از آنها خراج سالانه و عوارض دریافت نماید. تهاجمات قرمطیان در این زمان فروکش کرد. برادران ابوطاهر پس از مرگ وی در سال ۳۳۲/۹۴۴ توأمان به حکومت پرداختند و سیاست صلح‌طلبانه‌ای در پیش گرفتند. آنها بالاخره در سال ۳۳۹/۹۵۱، حجرالاسود کعبه را در قبال مبلغ گزافی که از حکومت عباسی گرفتند و پس از اینکه درخواستهای گوناگون را رد کرده بودند، به مکه برگرداندند.

پس از جلوس المعز خلیفه فاطمی (۹۵۳/۳۴۱)

المعز چهارمین خلیفه فاطمی، از همان آغاز خلافت خود تلاش مبرمی داشت تا حمایت جوامع پراکنده اسماعیلی را در شرق کسب کرده و آنها را تحت نفوذ خلافت فاطمی درآورد. او برای رسیدن به چنین هدفی در آیین اسماعیلی فاطمیان تجدید نظر کرد و بعضی از اصول آنرا ترمیم و اصلاح نمود. از اینرو وی عقیده اصلی قرمطیان را مبنی بر اینکه محمد بن اسماعیل، قائم است و اعمال او بایستی بوسیله خلفایش یعنی ائمه فاطمی که جانشینان وی هستند، انجام شود، بار دیگر مورد تأیید قرار داد. گو اینکه از این تلاشها و اقدامات تفصیلات محدودی باقی مانده، ولی در جای خود کارساز بودند. ابویعقوب سجستانی که حال نماینده عمده فلسفه نوافلاطونی اسماعیلی محسوب می‌شد پیروز گشت و در آثارش که بعد از جلوس المعز تألیف کرد از امامت فاطمی هواداری نمود. المعز اجازه داد تا کیمهان‌شناسی نوافلاطونی وارد آئین اسماعیلی فاطمیان از جمله آثار نمایندگان متقدم آن یعنی آثار نسفی و ابوحاتم الرازی گردد. مع الوصف بعضی از اسماعیلیان در مقابل اقدامات وی مقاومت کردند. ابن‌حوقل که کتابش را در حدود سال ۳۶۷/۹۷۸ نوشته اشاره می‌کند که تعدادی از جوامع اسماعیلی در آذربایجان نظیر بقیلیه، آئین قرمطی خود را حفظ کردند. شریف اخو محسن کمی پس از سال ۳۷۲/۹۸۳ می‌نویسد که مکتب عیسی بن موسی در بغداد، میراث آئینی عبدان را که در زمان وی وجود داشت، همچنان حفظ کرد. مع هذا مهمتر از همه عدم موفقیت المعز در کسب وفاداری قرمطیان بحرین بود.

دانشنامه اخوان الصفا را که در بصره در حدود نیمه قرن چهارم/ حدود ۹۶۰ توسط گروهی از دبیران و دانشمندان نوشته شده بایستی تلاشی دانست که برای سازگاری دگر باره اسماعیلیان غیر فاطمی و ضد ایدئولوژی آنها، انجام شده است. نویسندگان آن در عین حال

که کیهان‌شناسی نوافلاطونی را پذیرفته‌اند سعی کرده‌اند در مورد نکاتی که قبلاً موجب اختلاف بین دعاة بود صحبتی نکنند. آنها تعلیمات خود را درباره امام غایب هفتم که ظهور قریب الوقوعش را بشارت داده‌اند، متمرکز ساختند. آنها تأکید کردند که اعقاب امام هفتم «از صلب او هستند»؛ آنها با اینکارشان ادعای فاطمیان را در خصوص امامت رد کردند. این دانشنامه که در بعضره یعنی پایگاه عمده قرمطیان بحرین تألیف یافته، نسبت به آنها دیدگاه مثبت دارد گرچه نمی‌توان گفت با وعده و وعیدهای آنها تألیف شده است.

اختلاف بعدی بین قرامطه بحرین و فاطمیان پس از فتح مصر بدست فاطمیان در سال ۳۵۸/۹۶۹ به برخورد آشکار و علنی انجامید. قرامطه از قبل کار خود را در سوریه با ایجاد روابط نزدیک با حمدانیها و اخشیدیه‌ها خراب کرده بودند. آنها در ربیع‌الثانی ۳۵۳/۹۶۴ طبریه را غارت کرده بودند. حسن اعصم در سال ۳۵۷/۹۶۸ در رأس لشکری از قرامطه به سوریه حمله آورده، دمشق را گرفته و پس از شکست دادن حسن بن عبیدالله بن طغدی اخشیدی، رمله را غارت کرده بود. اینکه این لشکرکشی از سوی فاطمیان نبوده از سکه‌هایی معلوم می‌شود که بلافاصله پس از خروج اعصم از رمله در آنجا ضرب شده و در آنها مالک الرقابی خلیفه عباسی همراه با حکام قرمطی بحرین برسمیت شناخته شده است. در ذی‌الحجه ۳۵۸/اکتبر - نوامبر ۹۶۹ سه ماه پس از تسخیر مصر بدست نیروهای فاطمی، لشکری از قرامطه تحت فرماندهی پسرعم‌های اعصم بنام کسری و صخر بار دیگر حمله کرده و حسن بن عبیدالله را در رمله شکست دادند ولی صلح بین آنها حایل شد که طبق آن اخشیدیه‌ها پرداخت خراج سالانه را متقبل شدند. هنگامی که لشکریان عمده قرامطه عقب‌نشینی کردند، تعداد محدودی از آنها باقی ماندند و همراه حسن بن عبیدالله در سال ۳۵۹/۹۷۰ از قشون فاطمیان شکست خوردند. اعصم در سال ۳۶۰/۹۷۱ به کمک عزالدوله بویه‌ی و ابوتغلب حمدانی شتافت، دمشق و رمله را بار دیگر تسخیر کرد و قشون فاطمی را از آنجا راند

و در همه جا از مالك الرقابى خلفای عباسى دفاع كرد. او سپس قاهره را به حصار كشيد ولى پس از بوجود آمدن مانع كوچكى در ربیع-الاول ۳۶۱/دسامبر ۹۷۱ در مقابل او عقب نشینی كرد و به احساء برگشت كه گویا به دلیل گرفتن تصمیمات داخلی مهم در آنجا بوده است. او در رمضان ۳۶۱/ژوئن ۹۷۲ بار دیگر رمله را گرفت و یکی از قشونهای قوی فاطمیان را شکست داد. او پس از ورود المعز فاطمی به قاهره (رمضان ۳۶۲/ژوئن ۹۷۳) تصمیم گرفت كه از راه دریا و خشكى در حالی كه یکی از علویان مصر علیا را غارت می کند، به مصر حمله نماید. اعصم پس از شكست در قاهره در رجب ۳۶۳/آوریل ۹۷۴ به احساء برگشت و قرارداد صلحی با فاطمیان منعقد ساخت كه دلیل آن نجات دبیر خود ابوالمنجا بود كه قشون فاطمی او را در دمشق اسیر كرده بود. این قرارداد كه بر طبق آن قرار شد المعز خراج سالانه سابق اخشیدیه را به قرامطه بپردازد، تا مرگ المعز در ربیع الثانی ۳۶۵/دسامبر ۹۷۵ به قوت خود باقی بود ولى بلافاصله پس از جلوس العزیز، یکی از قشونهای قرامطه تحت فرماندهی جعفر كسری و اسحاق پسر عمهای اعصم به قشون شورشى الفتکین (الپتگین) در دمشق پیوست و سپس رمله را تسخیر كرد. پس از پیشروی قشون فاطمیان تحت فرماندهی جوهر، آنها به دمشق عقب نشستند. الفتکین و قشون قرامطه پس از ورود اعصم و تقویت نیروهایشان، جوهر را اول در زیتون الرمله و سپس در عسقلان به مدت هفده ماه محاصره كردند و بالاخره به او اجازه دادند تا به مصر برگردد. آنها در محرم ۳۶۸/سپتامبر ۹۷۸ در نزدیکی رمله از يك قشون قوی فاطمی تحت فرماندهی العزیز شكست خوردند. قرامطیان تحت فرماندهی جعفر كه پس از مرگ اعصم در رجب ۳۶۶/مارس ۹۷۷ فرماندهی او را پذیرفته بودند به احساء برگشتند و قرارداد صلحی بین آنها و فاطمیان برقرار شد كه بر طبق آن قرار شد العزیز خراج سالانه معتنا بهی به آنها بدهد.

قرامطه بحرین پس از مرگ عضدالدوله بویهی (۳۷۲/۹۸۳)

در صدد برآمدند که سلطه خود را بر جنوب عراق اعمال کنند. آنها در سال ۳۷۳/۴-۹۸۳ به بصره هجوم بردند و با گرفتن خراجی از حملات خود دست کشیدند. قشون قرمطیان در سال ۳۷۵/۹۸۵ تحت فرماندهی اسحاق و جعفر کوفه را تصرف کرد. هنگامی که حکومت آل بویه در صدد ایجاد صلح برآمد آنها محصولات و مال این منطقه را مصادره کردند. حکومت آل بویه که مجبور شده بود شدت عمل نشان دهد در نزدیکی الجامعین شکست سختی به این دشمن وحشتناک وارد آورد. قرمطیان مجبور شدند عقب نشینی کنند و از نفوذ خود در عراق محروم بشوند. اصغر رئیس قبیله بنومنطق عقیلی در سال ۳۷۸/۹۸۸ قرمطیان را بشدت شکست داد و احساء را به حصار کشید و قطیف را غارت کرد و غنائم را به بصره آورد. قرمطیان سلطه بر راههای زیارتی و مالیات گیری از کاروانهای زوار را از دست دادند و این کار به دست اصغر و سایر روسای قبایل افتاد و قرامطه به صورت قدرت محلی محدودی درآمدند. در باره تاریخ بعدی آنها اطلاعات کمی در دست است. آنها در سال ۳۸۲/۹۹۲ بار دیگر در صدد برآمدند رابطه عادیشان را با العزیز فاطمی تجدید کنند که گویا بخاطر گرفتن باج و خراج از فاطمیان که بر اثر پیروزی اصغر قطع شده بود، بوده است. این پیوندها زیاد به طول نیانجامید. چیزی از رابطه آنها با فاطمیان متأخر در دست نیست. آنان در زمینه آئین مذهبی باز از دعوت اسماعیلی فاطمی به دور بودند. جوامع قرمطی در خارج از بحرین، پس از زوال و فروپاشی دولت قرمطیان بسرعت در آئین اسماعیلی فاطمیان جذب شدند یا از بین رفتند. با اینکه گزارشهایی درباره يك نفر رهبر فرقه ای بنام شباس (متوفی ۴۴۴/۱۰۵۲-۵) و خانواده او در دست است که در سواد بصره در میان «قرامطه» و قبایل پراکنده پیروان زیادی داشته و همین امر می رساند که بعضی از اسماعیلیان قرمطی در جنوب عراق هنوز وجود داشته اند، ولی پس از سال ۳۷۸/۹۸۸ اطلاعات دقیقی در ارتباط با این جوامع موجود نیست.

قرمطیان بحرین پس از حدود سال ۴۵۹/۱۰۶۷ بعد از شورش ساکنین جزیره اوال و شکست ناوگان قرمطی، سلطه خود را بر این جزیره از دست دادند. کمی پس از آن يك شورش محلی دیگر باعث شد که قطیف نیز از کف آنها برود. عبدالله بن علی العیونسی رئیس قبیله بنومره بن عامر القیس در قسمت شمالی ایالت احساء اقامت گزید و علیه قرامطه بپا خاست. او پس از پیروزی بر قرمطیان و قبایل متحد آنها، احساء را به مدت هفت سال به حصار کشید. او سرانجام با کمک قشون ۲۰۰ نفری از سواران ترك عراق، شهر را در سال ۴۶۹/۱۰۶۷ تسخیر کرد و یکی از شورشهای قرمطی را خواباند و قبیله بنوعامر بن ربیع در سال ۴۷۰/۸-۱۰۷۷ حکومت قرمطیان را به تمامی قلع و قمع نمود. او به احتمال قوی برای تقویت خود در مقابل متحدان ترك نژاد خویش، مالك الرقابی المستنصر خلیفه فاطمی را که در ربیع الثانی ۴۶۹/نوامبر ۱۰۷۶ علی بن محمد صلیحی را به عنوان واسال و حامی خود منصوب کرده بود، برسمیت شناخت.

دولت قرامطه در بحرین

دعوت مذهبی قرامطه گو اینکه بدنبال جایگزینی حکومت عدل و مساوات بجای ظلم و بیعدالتی جامعه جا افتاده اسلامی بود، لیکن برنامه اجتماعی خاصی را به مرحله اجرا نگذارد. بعضی از تجارب متقدم همراه با مالکیت اشتراکی اموال بسیار زودگذر و مستعجل بود. عوامل تاریخی و توجه به رفاه پیروان قرمطی باعث ایجاد دولتی در بحرین شد که نظم و عدالت موجود در آن اعجاب نویسندگان غیر قرمطی چون ابن حوقل، مقدسی و ناصر خسرو را موجب گردید.

ابوسعید جنابی برای اخذ تصمیمات عمده، شورای حاکمه‌ای بنام عقدانیه مرکب از مهمترین و برجسته‌ترین مأموران حکومتی تشکیل داد. معروفترین آنها حسن بن سنبر (یا شنبر) بود که رئیس یکی از خاندانهای معتبر قطیف و حامی اولیه و پدرزن ابوسعید محسوب

می‌شد. پس از مرگ او، هفت فرزند وی به شورای حاکمه پیوستند. طبق تصمیم ابوسعید پسر بزرگ او سعید قبل از همه جانشین رهبر شد و بعد ابوطاهر پسر جوانتر ابوسعید پس از بلوغ در سال ۳۱۰/ ۹۲۲-۲ رهبریت را در دست گرفت. ابوطاهر با کمک برادرانش و شورایی مرکب از هفت وزیر که مهمترین آنها سنبر پسر حسن بن سنبر بود به حکومت پرداخت. پس از مرگ ابوطاهر، رهبریت بدست تعدادی از برادران باقیمانده وی که بنام السادة الرؤسا معروف بودند، افتاد. پسران ابوطاهر گرچه مقام بلند و املاک زیادی داشتند ولی از حکومت محروم شدند. سابور بزرگترین پسر ابوطاهر در سال ۳۵۸/۹۶۹ خواستار جانشینی پدرش شد ولی توسط عموهایش گرفتار شد و احتمالاً به قتل رسید. پس از این واقعه هواداران او در هیأت حاکمه دست به مقاومت زدند؛ گزارش شده که در سال ۳۶۰/ ۹۷۱ خلیفه المطیع درصدد برآمد تا از طریق دیپلماسی روابط حسنه‌ای با آنها برقرار سازد. سکه‌هایی که باقی مانده نشان می‌دهد که پس از مرگ سعید در سال ۳۶۱/۹۷۲، نوادگان ابوسعید به عنوان شورای حاکمه پذیرفته شدند ولی موقعیت ممتاز از آن ابویعقوب یوسف تنها پسر باقیمانده ابوسعید بود. وقتی که یوسف در سال ۳۶۶/۹۷۷ درگذشت، شش نفر از نوادگان ابوسعید به قدرت رسیدند که گویا نماینده اعقاب شش فرزند ابوسعید بودند نه ابوطاهر، چون گمان می‌رود که نوادگان ابوطاهر از حکومت محروم شده بودند. وقتی که ناصر خسرو در سال ۴۴۳/۱۰۵۱ از احساء دیدن کرد، شورای حاکمه از شش نفر عقبه ابوسعید - که احتمالاً انتخابی بوده‌اند - و شش وزیر از اعقاب ابن سنبر (سنابره) تشکیل شده بود. اعقاب ابوسعید که ساده‌نمیده می‌شدند تا اوایل قرن هفتم/ سیزدهم نیز در احساء معروف بودند.

درآمد میوه‌ها و غله بحرین در زمان ابن‌حوقل از آن اعضای جامعه قرمطی (مومنون) بود. احتمال دارد که این تنظیمات به دوره ابوسعید برگردد. درآمد گمرکی که از کشتیهای خلیج فارس در جزیره اوال

گرفته می‌شد بین زنان و مردان اعقاب ابوسعید (حدود ۴۰۰ نفر) تقسیم می‌شد. کل درآمدهای دیگر از گمرکات و عوارض، باج و خراج عمان، عوارض حمایت از زوار و حکومتها، غنائم جنگها، همه و همه با موافقت سنابره از آن پسران حاکم ابوسعید بود. از این درآمدها آنچه که برای مقاصد حکومت بکار نمی‌رفت، سالانه تقسیم می‌شد. یک پنجم (خمس) آن به خزانه مهدی می‌رفت و سه پنجم آن بطور مساوی بین اعقاب ذکور ابوسعید تقسیم می‌گشت و یک پنجم آن به سنبر داده می‌شد تا بین اعضای خانواده (حدود ۲۰ نفر) تقسیم گردد. در ایام آل بویه در دروازه بصره علاوه بر عوارضخانه حکومت آل بویه، یک عوارضخانه هم برای قرمطیان وجود داشت. نمایندگان همیشگی قرمطیان در کوفه و جعفریه، شهری در بیابان نزدیک بصره که به تصرف آنها درآمده بود، وجود داشتند. عزالدوله بویه املاک وسیعی در ناحیه سقی الفرات و عضدالدوله بویه اراضی وسیعی در واسط به قرمطیان واگذار کردند. در زمان حکومت عضدالدوله و آغاز حکومت صمصام الدوله، یکی از نمایندگان همیشگی قرمطیان بنام ابوبکر بن شاهویه در بغداد اقامت داشت و نفوذ سیاسی قابل اعتنایی اعمال می‌کرد.

گروههای مسلح قرمطی که در احساء زندگی می‌کردند از نظر نظامی تربیت خاصی یافته بودند و ستون اصلی ارتش قرمطیان را تشکیل می‌دادند. از اینها گذشته، قشون قبیله‌ای اعراب به‌طور منظم به ارتش قرمطیان می‌پیوستند. آنها عمدتاً به قبیله بنو کلاب - که گویا بتدریج در جامعه قرمطی به تحلیل رفته‌اند - و قبیله بنو عقیل تعلق داشتند. عامر بن ربیع عقیلی در دوره پسین دولت قرمطیان دفاع از بیرون احساء را به عهده داشت و در قبال خدمات خود سهمی از محصولات مزارع قرمطیان را دریافت می‌کرد.

در زمان ناصر خسرو، ۳۰۰۰۰ غلام زنگی از سوی شورا در مزارع کار می‌کردند. اهالی احساء مالیات و عشریه نمی‌پرداختند. هر کسی که به افتقار کشیده می‌شد یا مدیون می‌گشت می‌توانست

برای گذراندن امور خود وامی دریافت کند. از این وامها ربی گرفته نمی‌شد و دادوستد شهر با سرب انجام می‌گشت. هر پیشه‌وری که به شهر وارد می‌شد برای تهیه وسایل و امرار معاش قرضی دریافت می‌کرد. تعمیر خانه‌ها بوسیله غلامان حاکم انجام می‌شد. دولت آسیابهایی تعبیه کرده بود که غلات رعایا را بدون دریافت پولی آرد می‌کرد. از زمان ابوسعید به بعد، نماز و روزه و سایر عبادات اسلامی لغو شده بود. مع الوصف به یکی از تجار خارجی اجازه داده شده بود تا مسجدی برای استفاده مسافرین ایجاد نماید. مردم از شرب مسکرات بشدت منع شده بودند. منسوجات زیبایی تولید می‌شد و به بصره و سایر نواحی صادر می‌گردید.

کتابشناسی

علاوه بر تاریخچه‌های مناسب این دوره، منابع زیر از اهمیت زیادی برخوردارند:

نوبختی، *فرق الشیعه*، چاپ ه. ریتز، استانبول، ۱۹۳۱ م.، صفحات ۴-۶۱؛ سعدبن عبدالله القمی، *المقالات والفرق*، چاپ محمدجواد مشکور، تهران، ۱۹۶۳ م.، صفحات ۸-۸۳؛ مسعودی، *التنبیه والاشراف*، صفحات ۱۰۴ به بعد، ۷-۳۸۰، ۹۶-۳۸۹؛ ابن-حوقل، صفحات ۷-۲۵، ۲۰۵ به بعد، ۳۴۹؛ *الفهرست*، صفحات ۹۰-۱۸۶؛ *مذاکرات فی الحركة المهدی الفاطمی (استتار الامام و سیرة الجعفر العاجب)*، چاپ ایوانف در مجله Bfac. Ar.، جلد ۴ (۱۹۳۶ م.)، Ar. Sec.، صفحات ۱۳۳-۸۹. قطعات عمده‌ای از اثر جدلی ضد اسماعیلی شریف اخومحسن که اطلاعات خوبی درباره نهضت قرمطیان عراق دارد ولی با توجه به سایر شاخه‌های این نهضت غیر مطمئن و ناموثق است در کتاب ابن‌دواداری، *کنز الدرر*، جلد ۶، چاپ صلاح‌الدین منجد، قاهره ۱۳۸۰/۱۹۶۱، صفحات ۱۵۶-۴۴ آمده است؛ مقریزی، *اتعاظ الحنفاء*، جلد ۱، چاپ جلال‌الدین الشیال، قاهره ۱۳۸۷/۱۹۶۷، صفحات ۲۰۲-۱۵۱؛ همان نویسنده، *الخطوط*، بولاق، ۱۲۸۰ ه. ق، صفحات ۷-۳۹۱؛ نویری، *نهاية الارب* که يك قسمت آن توسط دوساسی با عنوان *Exposé de la Religion des Druzes*، پاریس، ۱۸۳۸ م.، جلد ۱، مقدمه، صفحات ۲۳۸-۷۴ چاپ شده است. عبدالجبار الهمدانی، *تثبیت دلائل النبوة*، چاپ عبدالکریم عثمان، بیروت، ۱۹۶۶ م.، صفحات ۹۹-۳۸۶، ۶۱۴-۵۹۴. *تاریخ آثار القرامطة*، چاپ سهیل زکار، بیروت ۱۳۹۱/۱۹۷۱ که قطعات مناسبی از تاریخ ثابت بن سنان و *بغية الطلب* ابن‌عديم و *المقفی* مقریزی دارد. بیرونی، *آثار الباقيه*.

چاپ ای. زاخائو، لایپزیک، ۱۸۷۸ م.، صفحات ۱۴-۲۱۲ دارد؛ ناصر خسرو، *سفرنامه*، چاپ محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۵ شمسی، صفحات ۱۰۹-۱۲؛ محمد بن مالک الحمادی، *کشف اسرار الباطنیة*، چاپ عزت المطار، قاهره، ۱۳۵۷ ه. ق.؛ گزارش ابن خلدون، *العبر*، بیروت، ۱۹۵۸ م.، جلد ۴، صفحات ۹۵-۱۸۱ که رهبران قرمطیان بحرین را واسال فاطمیان توصیف می‌کند از نظر تاریخی ارزش چندانی ندارد. محققین جدید هم درباره رابطه قرامطه و فاطمیان نظریات گوناگونی ابراز داشته‌اند. نگاه کنید به آثار زیر: م. دخویه، *Mémoire sur les Carmathes du Bahrain et les Fatimids*، چاپ ۲، لیدن، ۱۸۸۶ م.؛ برنارد لويس، *The Origins of Ismailism*، کمبریج، ۱۹۴۰ م.؛ و. ایوانف، *Ismailis and Garmatians* در مجله *Jbbras*، جلد ۱۶ (۱۹۴۰ م.)، صفحات ۸۵-۴۳؛ همان نویسنده، *Ismaili Tradition Concerning the Rise of the Fatimids* لندن، ۱۹۴۲ م.؛ حسن ابراهیم حسن و طه احمد اشرف، عبیدالله المهدی، قاهره، ۱۹۴۷ م.؛ آ. ای. برتلس، *Nasir-i Khosrov i Ismailizm*، مسکو ۱۹۵۹ م.، صفحات ۸۰ به بعد؛ ویلفرد مادلونگ، *Fatimiden und Bahrainqarmaten*، در *Der Islam*، جلد ۳۴ (۱۹۵۹ م.)، صفحات ۸۸-۳۴؛ همان نویسنده، *Das Imamut in der Frühen ismailitischen Lehre*، در *Der Islam*، جلد ۳۷ (۱۹۶۱ م.)، صفحات ۱۳۵-۴۳؛ س. م. استرن، *The early Ismaili Missionaries in Northwest Persia and in Khurasan and Transoxania* در مجله *BSOAS*، جلد ۱۳ (۱۹۶۰ م.)، صفحات ۹۰-۵۶؛ همان نویسنده، *Ismailis and Qarmatians* در کتاب *L'élaboration du l'Islam*، پاریس، ۱۹۶۱ م.، صفحات ۹۹-۱۰۸. در مورد مسکوکات قرمطیان نگاه کنید به گت. ت. اسکانلون، *Leadership in the Qarmation sect* در مجله *Bieao*، جلد ۵۹ (۱۹۶۰ م.)، صفحات ۴۸-۲۹. م.؛ دخویه، *La Fin de l'Empire des Carmathes*، در مجله *J.A.*، سری ۹، جلد ۵ (۱۸۹۵ م.)، صفحات ۳۰-۵.

قرمطیان

نوشته : م.ی. دخویه

(M.J. De Goeje)

م. ی. دخویه:

دخویه در سال ۱۸۳۶ م. در شهر «دورن» هلند چشم به جهان گشود؛ ولی اکثر ایام عمر خود را در شهر لیدن این کشور گذراند. در لیدن بود که زبان عربی را در محضر هموطن خود دوزی (Dozy) یاد گرفت. سپس به دانشگاه آکسفورد رفت و در آنجا به تحقیق درباره نسخه‌های خطی پرداخت.

وی در برگشت به لیدن سرپرستی حفاظت از نسخه‌های خطی هلند را بر عهده گرفت و سپس به عنوان استاد زبان عربی به کار پرداخت. در همین زمان بود که درباره جغرافی نگاران جهان اسلام به تحقیق مشغول شد و چندین کتاب جغرافیایی را منتشر ساخت. این کتاب جغرافیایی شامل المسالك و الممالك ابن خردادبه، صورة الارض ابن حوقل، المسالك و الممالك اصطخری، احسن التقاسیم مقدسی، فتوح البلدان بلاذری، نزهة المشتاق ادریسی و رحله ابن جبیر بود. او علاوه بر این آثار، کتاب تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوك)، عجائب المخلوقات قزوینی، تجارب الامم ابن مسکویه و السيرة النبویه ابن هشام را منتشر ساخت.

دخویه تاریخ التمدن الاسلامی جرجی زیدان را به زبان اروپایی ترجمه کرد و تعدادی تقویم جغرافیایی و تاریخی و فهرستهایی برای نسخه‌های خطی عربی در دانشگاه لیدن وضع کرد. دخویه در ۱۷ ماه

مه ۱۹۰۹ م. چشم از جهان فرو بست.
کار دخویه منحصر به چاپ آثار خطی جغرافیایی و تاریخی جهان اسلام نبود؛ بلکه او در این زمینه به تألیف بررسیها و مقالاتی نیز دست زد که مهمتر از همه، کتاب تاریخ قرامطه بحرین وی است که در لیدن به چاپ رسید. او در تکمیل این اثر خود نیز مقاله‌ای در مجله *Journal Asiatique* نوشت. وی چکیده عقاید خود را درباره قرامطه در مقاله «قرمطیان» در دایرةالمعارف ادیان و اخلاق^۱ عرضه کرد که ترجمه آن در اینجا از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد.

1) Encyclopaedia of Religion and Ethics

قرمطیان

قرمطیان یکی از فرقه‌های سیاسی - مذهبی شیعه بودند که در حدود اواسط قرن سوم هجری قمری ظهور کردند و چنان قدرت وحشتناکی بهم زدند که قبل از هر چیز قدرت خلافت بغداد را به تحلیل بردند. نام قرامطه بوسیله دشمنانشان به آنها اطلاق شده است. آنها خود را به اسامی زیر می‌نامیدند: فاطمی که از نام فاطمه دختر پیامبر و همسر علی (ع) گرفته شده است؛ اسماعیلی که از نام اسماعیل بن جعفر یکی از اعقاب حسین بن علی (ع) و فاطمه (س) منشعب شده که جد آنها نیز (همسر امام حسین [ع]) دختر آخرین شاه ایران بود؛ از اینرو اینان نه تنها نماینده خاندان پیامبر بلکه نماینده خاندان شاهی ایران نیز بوده‌اند. (۱)

سیستم مذهبی این گروه‌ها که ویژگیهای آن هنوز هم در درویشها دیده می‌شود، در نظر اول بسیار خارق‌العاده می‌نماید. با یک بررسی دقیق معلوم می‌شود که این سیستم مرکب از عناصری است که از منابع مختلف گرفته شده است. گویار در مقاله خود می‌گوید: (۲)

«در فضای شرق که وجود هر چیزی در آن امکان دارد مفاهیم مختلفی با یکدیگر جوش خورده‌اند؛ هیچ چیزی گم نشده است؛ آنها در جایی پراکنده شده‌اند و در جای دیگری

حول محور عنصر دیگری گردد آمده‌اند. آئین زردشتی، یهودی، مسیحی، گنوستیسیسم و فلسفه، بعضی از عناصر خود را به فرقه‌هایی بخشیده‌اند که هر یک از علویان از آن خود می‌پندارند.»

مردی که این سیستم را پی‌ریزی کرد یا دست‌کم برای اهداف خود راه انداخت شخصی بنام عبدالله بن میمون، از نژاد ایرانی و با شغل قداحی (چشم‌پزشکی) بود. او بیشتر به القداح معروف است. وی در نیمه قرن سوم هجری قمری در عسکر مکرم یکی از شهرهای خوزستان می‌زیست و در آنجا دارای علقه و املاك بود؛ نوشته‌اند که او از اعراب و مذهب آنها بشدت بیزار بود. چنین می‌نماید که هدف نهایی وی از میان برداشتن خلافت بغداد، به تحلیل بردن اسلام و عودت مذهب کهن ایران یعنی مذهب نور بود. خود او و پسرانش رهبران این حرکت بودند و پس از اجرای مقاصد خودشان، حاکم دولت جدید گردیدند.

اساس این آئین فلسفه نوافلاطونی خالص بود. خداوند متعال که در حیطه تفکر بشری نمی‌گنجد کائنات را بوجود آورد و از آن روح جهانی (نفس)، خالق ذات نخستین و زمان و مکان نشأت گرفت. اینها پنج عنصر اصلی کائنات همراه انسان، کوچکترین ذرات جهانند. ولی از آنجا که جوهره هر چیزی رو به سوی ذات خود دارد و به طرف آن برمی‌گردد، ماده انسان نیز در حیات خود، وحدت کاملی با ذات باریتعالی دارد. لیکن این امر جز با کمک الهی، حاصل انسان نمی‌شود. از اینرو ذات باریتعالی و روح جهانی در وجود انسان این جسم یافته‌اند که یکی از آنها پیامبرانست و دیگری حامیان و اصحاب آنها می‌باشد. از اینرو آدم و شیث، نوح و سام، ابراهیم و اسماعیل، موسی و هارون، عیسی و پطرس، محمد و علی در کنار هم بوجود آمده‌اند. پس از وفات پیامبر، حامی و صحابه او به کارش ادامه داد و امام یا رهبر تنها مفسر واقعی کلام الهی شد. پس از امام علی (ع) شش امام دیگر آمدند و پس از فوت آخرین آنها، تجسم

جدیدی رخ نمود. پس از علی (ع)، حسن (ع) جانشین او شد؛ جانشین وی نیز برادرش حسین (ع) بود؛ سپس علی بن حسین (ع) و محمد بن علی (ع) و جعفر بن محمد (ع) و اسماعیل بن جعفر به ترتیب جانشین یکدیگر شدند. محمد پسر اسماعیل - امام مهدی - می باشد. صحابه او عبدالله بن میمون القداح است که همراه پیروانش آئین او را تبلیغ می کند تا آن زمان که بار دیگر آخرین اینها به عنوان مهدی ظاهر شود و به حیات انسانی پایان ببخشد. تمام این شرایع، گو اینکه هر کدام بهتر از دیگری است، تا آنجا که آخرین آن کاملترین آنها می باشد، همه واقعیت دارند و فقط برای درك و فهم انسان هر دوره بکار گرفته شده اند. از اینها گذشته همیشه همان وجود است که خود را در اشکال مختلف مجسم می سازد؛ حتی روح هر يك از ائمه به جسم جانشین خود وارد می شود.

مسئله عمده این سیستم مذهبی، پایگاه قدرت نامحدودی بود که به عبدالله بن میمون و اعقاب او عرضه شده بود. اسماعیل پسر امام جعفر صادق (ع) در زمان حیات پدرش درگذشت. امام جعفر صادق (ع) در سال ۱۴۸ ه. ق. وفات یافت و پسر دیگر او محمد طبق نوشته اسماعیلیان از ترس هارون الرشید به هند رفت و در حدود سال ۱۸۰ ه. ق. در آنجا فوت شد. بنا به اعتقاد اسماعیلیان او غیبت کرد و تا ایام ظهورش به صورت مهدی باقی می ماند. ضمناً امام قدرت عالیه را به قائم مقام و دعاة خود واگذار نمود. آنچه که طرح نهایی عبدالله بن میمون بود، این بود که پیروانش کورکورانه از او پیروی نمایند و دستورات او را مجری دارند و برای پیشرفت دعوت همیشه آماده و مهیا باشند. بنابراین هر کسی که عضویت فرقه را می پذیرفت سوگند یاد می کرد که به جامعه سری آنها هرگز خیانت نکند و اسرار را فاش ننماید. آنها قبل از اینکه اعتقاد و ایمان خود را به ثبوت برسانند به عضویت این فرقه پذیرفته نمی شدند. به همین دلیل گفته می شد که خود امام غیبت کرده و فقط از راه قائم مقام خود با پیروانش ارتباط دارد و قائم مقام او نیز در واقع خود امام یا پسر

او است و کسی است که با این قدرت مرموز پشتیبانی می‌شود و می‌تواند با قاطعیت تصمیم بگیرد. این او بود که دعا را انتخاب می‌کرد و تعلیم می‌داد.

گفته شده که عبدالله بن میمون برای ورود به فرقه هفت درجه تعیین نمود. گزارشهایی که درباره درجه آخری در دست است بسیار مغشوش است و اظهار در خصوص کاربرد عملی آخرین افراد هنوز هم مشکل است ولی چیزی که یقین است اینست که حتی داعی الدعاة هم آنها را نمی‌شناخت. آنها بدون تردید افراد پرچده‌ای بودند که به اعتقادات خود ایمان کامل داشتند. عبدالله بن میمون دعا خود را به صورت يك نفر تاجر یا پزشك از میان مردم انتخاب می‌کرد تا با توده مردم ارتباط برقرار سازند؛ توده مردمی که وی قبل از همه سرسپردگی، صداقت، خیرخواهی آنها را می‌خواست. او که دارای دانش وسیعی بود توانست تدابیر عملی گسترده‌ای را به کار بندد و از این طریق اطمینان مردم را بخود جلب نماید؛ دو سه عدل حیرت‌انگیز وی نیز باعث گردید که به او کرامات و مناقب زیادی را نسبت دهند. دعا فاطمیان افراد نیرنگ‌بازی بودند که می‌دانستند چه اعمالی باید انجام دهند. مثلاً آنها با استفاده از کبوتران نامه‌بر، چند روز قبل، از حوادث و رویدادهای سرزمین‌های مختلف باخبر می‌شدند. از اینرو آنها می‌توانستند از این طریق صحت واقعه‌ای را پیش‌بینی کنند. از اینها گذشته، آنها معمولاً با علم اخترگویی آشنا بودند. لیکن قدرت و نیروی اصلی آنها در اعتقادشان به تمام مؤمنان و خاندان پیامبر نهفته بود که از ایام شهادت امام حسین (ع) در سرتاسر خلافت عباسی به نحوی از انحاء توسط علویان و عباسیان احیاء می‌گردید. علاوه بر این وسایلی که آنها برای تحلیل و زوال خلافت عباسی بکار بردند. با موفقیت قرین شد و از این زمان به بعد روشن شد که خلافت عباسیان هم نمی‌تواند عدل و برابری را در جامعه برقرار سازد. عباسیان برای خلع قدرت امویان، اعلام کردند که تنها نیروی واقعی برای حکومت، افراد خاندان پیامبراند و لذا

امویان غاصب می‌باشند. علویان نیز با اینکه عباسیان پسر عمهای پیامبر بودند، آنها را غاصب قدرت اعلام کردند (به دلیل انحراف از آرمانهای اصیل اسلامی و بسط ظلم و جور و ستم و بیعدالتی در جامعه اسلامی - م.)، از اینرو علویان با استفاده از بعد مهدویت (مهدی کسی است که دارای قدرت الهی است و تنها فردی است که صراط مستقیم را نشان خواهد داد و عدل و عدالت جهانی برقرار خواهد کرد) مردم را به مبارزه با بی‌عدالتی موجود جامعه فراخواندند و ظهور مهدی را بشارت دادند. بدین ترتیب راه برای اعلام ظهور مهدی به عنوان تنها قدرت واقعی و تنها کسی که بایستی همه از او اطاعت می‌کردند، هموار شد. نتیجه این بود که نبایستی به مرجعیت قرآن حمله‌ای شود؛ تفسیر شفاهی و زبانی آن رد شد و جای آنرا تأویل گرفت که طبق آن همه فرایض مذهبی دارای ارزش سمبولیک بود. جای تمام این مسایل را می‌توانست مرجعیت آئینی امام بگیرد چون او نسبت به دیگران آشنایی کاملی به مسایل مذهبی داشت. یکی از اولین استفاده‌هایی که امام فاطمیان از مرجعیت خود نمود این بود که آنها را برای انجام کارهای بزرگ آماده ساخت و پیروانش فداکاری در راه او را جزو فرایض خود به حساب آوردند.

يك نفر فرمانده عالیرتبه ایرانی که می‌گفتند از اعقاب شاهان باستانی ایران است هزینه مورد لزوم سازماندهی دعوت را متقبل گردید. ولی چیزی نگذشت افرادی که وارد این آئین می‌شدند به کمک آن شتافتند و از نظر مادی آنها مستغنی ساختند. دو نهاد مهمی که آنها در وهله اول نیازمند ایجادش بودند یکی ایجاد دارالهجیره و خزانه‌ای برای کمک به فقرا و مساکین و دیگری خزانه‌ای از آن امام بود که خمس تمام دارایی و خمس تمام درآمدی را شامل می‌شد که سالانه پرداخت می‌شد. مومنین با این کمک در گروههای وسیعی در ارتباط با امام مهدی قرار می‌گرفتند که پیروزی او فقط از راه فداکاری در راه وی حاصل می‌شد.

ولی پرداخت خمس و همیاریه‌ها تنها عمل فداکارانه‌ای نبود که

از مؤمنان انتظار می‌رفت. وظیفه عمده و تکلیف اساسی آنها زندگی خالصانه و عشق برادرانه بود. بایستی گفت که اخلاقیاتی که توسط دعاة فاطمی تبلیغ و وعظ می‌شد، مایه‌ای از اعتراض در خود داشت. آنها توسط تعدادی از افراد برجسته خود، فریبندگی و جذبه‌ای را تبلیغ می‌کردند که در آئینشان مستتر بود و در واقع جوامع و دولتهای قرمطی از نظر سازماندهی و اداره در سطح بسیار والایی قرار داشتند. نوشته‌ای که تحت عنوان *Fragments relatifs à la doctrine des Ismaélis* بوسیله گویار چاپ شده، حاوی دلایل قاطعی در باره آن چیزهایی است که در زمینه اخلاقیات به آنها تهمت زده‌اند.

نخستین داعی عراق حمدان نام داشت که معروف به قرمط بود از اینرو پیروان وی به قرمطیان معروف شدند. همانطور که طبق آئین آنها هر پیامبری دارای صحابه‌ای و هر امامی دارای قائم مقامی بود، هر داعی نیز برای خود یآوری داشت. یاور حمدان قرمط نیز شوهرخواهر او عبدان بود که کتب چندی در باره این آئین نوشته است. ناحیه‌ای که آنها تبلیغ خود را در آن آغاز کردند در ایالت کوفه واقع در بابل باستانی بود که در سال ۲۷۷ ه. ق. دارالهجره‌ای در آن برپا شد. نویسنده الفهرست در صفحه ۱۸۷ می‌گوید که حمدان قرمط در سال ۲۶۱ ه. ق. در کلواذه بین بغداد و مدائن مستقر شد. احتمال دارد که این کتاب مربوط به سالهای بعد باشد؛ ولی چیزی که یقین است اینست که قرمطیان بعدها اهمیت زیادی کسب کردند. چون در زمانیکه قیام زنگیان در جنوب عراق در اوج خود بود (یعنی قبل از سال ۲۶۷ ه. ق.) حمدان قرمط با رهبر زنگیان (علی بن محمد علوی - م.) ملاقات کرد، لیکن رهبر زنگیان او را علوی ندانست و از همکاری و همیاری با او سر باز زد. (۴) گزارش زیر از حمدان قرمط در این خصوص است:

«من پیش رهبر زنگیان رفتم و به وی گفتم که [من صاحب آئین ویژه‌ای هستم و صد هزار نفر تحت فرمان من هستند. اصول و عقاید ما را بسنجید و ارزیابی کنید. اگر مورد

موافقت شما قرار گرفت با همه مردان خود به شما می-پیوندم، اگر نه، تو درخواستت را بکن و موضع خود را مشخص کن تا من از موضع خود برگردم]. او قبول کرد و ما تا صلوٰۃ ظهر با یکدیگر به بحث نشستیم و بالاخره معلوم شد که با وی به توافق نخواهم رسید. او سپس برای ادای نماز ظهر رفت و من از نزد او بیرون آمده و راهی کوفه شدم.»

حکومت بغداد گرفتار شورش زنگیان بود و توجه چندانی به قرمطیان نداشت. حاکم غرب عراق پس از اینکه قیام وحشتناک زنگیان را سرکوب کرد، بر هر یک از اعضای قرمطیان یک دینار مالیات وضع کرد؛ و از آنجا که این مبلغ رویمهرفته درآمد قابل توجهی بود، لذا از ابراز دشمنی و خصومت نسبت به قرمطیان خودداری کرد. تا سال ۲۸۴ ه.ق. طولی نکشید که حکومت بغداد از نهضت قرمطیان متوهم گردید و دریافت که در خود بغداد نیز هوادارانی از آنها به فعالیت مشغول هستند. همین مسأله باعث تعقیب و آزار قرمطیان گردید و تعدادی از رؤسای آنها به قتل رسیدند (۲۸۸ ه.ق.) ولی طولی نکشید که اینکار متوقف گردید و حاکم بغداد از تخریب این نواحی متوهم شد چون اکثر این افراد جزء زارعین و کارگران بودند. چنین می نماید که در همین زمان خلیفه، رئیس واقعی این فرقه را کشف کرده باشد. در سال ۲۷۰ ه.ق. به حکومت بغداد گزارش شد که در عسکر مکرم خوزستان مرد خطرناکی بنام عبدالله بن میمون قداح زندگی می کند؛ از اینرو حکومت فرامینی برای دستگیری وی صادر کرد. عبدالله به بصره فرار کرد و چندی را در خفا در آنجا گذراند. او از آنجا راهی سلمیه در شمال سوریه شد که پسرش نیز در سال ۲۵۵ ه.ق. در آنجا اقامت گزیده بود؛ وی تا سال ۲۸۷ ه.ق. ریاست خانواده را برعهده داشت تا اینکه در این زمان عبیدالله نوه عبدالله بن میمون از آنجا به مصر و از مصر نیز به ناحیه غربی شمال آفریقا فرار کرد و در سال ۲۹۷ ه.ق. در قیروان

پایتخت آفریقا اقامت گزید و با عنوان مهدی، نخستین خلیفه خلافت فاطمی گردید. دعوت قرامطه در یمن که در سال ۲۶۶ ه.ق. در عراق متشکل گردید و در سال ۲۶۸ ه.ق. تبلیغ را شروع نمود، از موفقیت زیادی برخوردار شد. در سال ۲۹۳ ه.ق. به بغداد خبر رسید که قرمطیان کل ناحیه یمن را گرفته‌اند و اهالی مکه را هول و وحشت فراگرفته است. تصرف صنعا پایتخت یمن در سال ۲۹۹ ه.ق.، یمن را کاملاً در اختیار قرامطه قرار داد. دعوت از یمن تا شمال آفریقا را پوشانده بود. در سال ۲۸۰ ه.ق. ابو عبدالله ملقب به المحتسب (چون مقام احتساب بازارها را در اختیار داشت) وارد شمال آفریقا شد و در عرض چند سال خلافت فاطمی را پی نهاد. در بین سالهای ۲۸۰ ه.ق. و ۲۹۰ ه.ق. ابوسعید جنابی، دولت دیگر قرامطه را در بحرین، ایالت شمال شرقی عربستان که خارج از دسترس و خطر خلافت بغداد بود، ایجاد کرد. ابوسعید در سال ۲۸۷ ه.ق. قشونی را که از سوی خلیفه علیه او راه افتاده بود، قلع و قمع کرد، ولی دنبال این موفقیت را نگرفت چون تمام هم و غم خود را مصروف کرد که ارباب عربستان مرکزی، عمان و راههای بیابانی شود. نصیبت عظمایی که خلافت عباسی را در آستانه سقوط قرار داد بین سالهای ۳۱۱ ه.ق. و ۳۲۰ ه.ق. اتفاق افتاد. در سال ۳۱۵ ه.ق. قشون عظیمی از سوی خلافت بغداد برای سرکوبی قرامطه رهسپار گردید، لیکن از ابوطاهر سلیمان پسر ابوسعید شکست خورد و خود بغداد در معرض خطر قرار گرفت. یک سال بعد مکه تصرف شد و به تاراج رفت؛ حتی حجرالاسود نیز به احساء، پایگاه روسای قرمطیان برده شد؛ حجرالاسود تا سال ۳۳۹ ه.ق. در آنجا بود تا اینکه در همین سال به مکه برگردانده شد.

در این زمان افسانه خداوندگار سلمیه راجع به امام غایب‌چندان مورد قبول قرار نگرفته بود. هنگامی که وی بخاطر حفظ جانش فرار کرد، بدون اینکه امور مربوط به خود را سر و سامانی بدهد، این عدم تقبل و پذیرش شدیدتر شد، خاصه اینکه وی رابطه‌اش را با

دعاة قطع کرده بود. زکرویه رئیس جاه طلب دعوت قرامطه در غرب عراق و بیایان سوریه پسرش را وادار کرد تا دست از امام بکشد. تا زمانیکه خلیفه المعتضد زنده بود وی جرأت انجام کاری را نداشت. لیکن او و پسرانش از سال ۲۸۹ ه.ق. تا ۲۹۴ ه.ق. سوریه و کرانه های فرات را به ویرانی کشاندند و سالها طول کشید تا این ویرانی تبدیل به آبادانی گردید. در این ایام اطلاعاتی در دست است که حمدان قرمط و عبدان از عبیدالله جدا شده اند؛ لیکن این قضیه گویا بعدها اتفاق افتاده است یعنی زمانیکه عبیدالله خود را امام مهدی اعلام کرده است. طبق شریعت قرمطیان و نیز طبق شرع اسلامی، ارتداد و برگشت از دین مکافات مرگ به دنبال داشت. ابو عبدالله که خلافت فاطمی را به نام عبیدالله پی ریزی کرده بود همراه برادرش به قتل رسید چون این هدایت وی با آرمانهای قرامطه نمی خواند؛ از اینها گذشته آنها در خصوص اینکه این مرد (عبیدالله) مهدی باشد، تردید داشتند. این قضیه در حوالی سال ۲۹۸ ه.ق. اتفاق افتاد. وقتی که قاتل سلاح برکشید تا ابو عبدالله را به قتل برساند، وی گفت: «پسرم اینکار را نکن.» قاتل جواب داد: «آن کسی که تو به وی اعتماد داری دستور داده تا از فرامینش اطاعت کنم و آن کسی را که تو خلافت بدو بخشیده ای، به من فرمان داده تا ترا به قتل برسانم.» عبیدالله سپس به پیروان خود در شرق نوشت که: «شما اطلاع داشتید که ابو عبدالله و ابوالعباس چه مقامی در اسلام (یعنی دین واقعی قرامطه) داشتند ولی شیطان آنها را گول زد و من با شمشیر ادبشان کردم. مواظب خود باشید» در همین ایام عبدان - و احتمالا حمدان قرمط نیز - به قتل رسیدند.

مشابه این قضیه در یمن اتفاق افتاد. ابن فضل رئیس قرمطیان این ناحیه از اطاعت عبیدالله دست کشید و خود را امام خواند. او در سال ۳۰۳ ه.ق. توسط غریبه غریبی مسموم شد. در خصوص مرگ ابوسعید حاکم قرمطی بحرین نیز سند موثقی در دست نیست، لیکن واقعیت اینست که وی در سال ۳۰۱ ه.ق. همراه چند نفر از فرماندهان

عمده خود به قتل رسید؛ درواقع وی به عنوان يك نفر فرمانده عالیرتبه از احترام زیادی برخوردار بود و رهبر قرامطه یمن نیز از رفتار و کردار وی تقلید می‌کرد (۵) و همین مسأله می‌رساند که او نیز عبیدالله را به عنوان امام مهدی به رسمیت نشناخته است. مع الوصف از این زمان به بعد (از مرگ ابوسعید به بعد) تا تصرف مصر توسط فاطمیان در سال ۳۵۸ ه.ق.، قرامطیان بحرین از طرفداران سرسخت عبیدالله و جانشینان وی شدند.

مراوده و رابطه بین دو گروه (قرمطیان بحرین و فاطمیان) گویا بسیار مخفیانه بوده است. اگر مسایل خلیفه فاطمی تردیدی را در بین مسلمین ایجاد می‌کرد (مسلمین طرفدار فاطمیان) و مثلاً غارت مکه توسط ابوطاهر (که در خلال آن کعبه غارت گردید و حجرالاسود ربوده شد) بنام خلیفه فاطمی تمام می‌شد، وی نمی‌توانست حتی یکسال هم بر سریر قدرت باشد. بالعکس، خلافت فاطمی مجبور شد صریحاً اینکار دوستان قرامطی خود را محکوم کند. از اینرو است که مثلاً ابن حوقل، سیاح معروف و طرفدار شدید فاطمیان، با علم به اینکه قرامطیان، فاطمیان را امام خود می‌دانند، درباره ابوطاهر با خشم و غضب صحبت می‌کند (ص ۲۱۱) و بخاطر گناهانش وی را سرزنش می‌نماید؛ او کمترین تردیدی نداشت که ابوطاهر از دستورهای اربابان خود اطاعت کرده و از فرامین آنها سرپیچی نکرده است. نویسنده الفهرست (ص ۱۸۹) می‌گوید که وی نمی‌تواند این واقعیت را درك بکند که چرا در مصر، در خود خلافت فاطمیان، آئینی که توسط دعاة آنها تبلیغ می‌شود، اصلاً به مرحله اجرا در نمی‌آید؟ بعدها شاعر معروف و سیاح مشهور ناصر خسرو که از صمیم قلب به آئین فاطمیان اعتقاد داشت و مدتها در مصر گذراند و وقتی که به ایران برگشت عنوان حجت را دریافت کرده بود، از روابط بین قرامطیان و فاطمیان بی‌اطلاع بود با اینکه از پایتخت قرامطیان یعنی احساء نیز دیدن کرده بود (۶).

لیکن با اینکه این رابطه اسرارآمیز به نفع فاطمیان بود، ولی

بهر حال این رابطه نمی‌توانست تأثیر بدی در هماهنگی بین این دو گروه داشته باشد. هنوز در بین رؤسای بحرین افرادی وجود داشتند که فاطمیان را از ذریهٔ محمد بن اسماعیل نمی‌دانستند و از خود سؤال می‌کردند که آیا قیام فاطمیان برای تحقق آرمانهای آنها بوده است؟ پیروزی این گروه در سال ۳۵۸ ه.ق. - گرچه چند سال بعد سرکوب گردید - برای مدتی وحدت و اتحاد را در بین قرامطیان از بین برد و لطمه زیادی به قدرت آنها وارد ساخت. آنها بار دیگر در نیمه اول قرن پنجم هجری قمری برای مدت کوتاهی تجدید قوا کردند و در سال ۴۵۰ ه.ق. المستنصر خلیفه فاطمی با کمک آنها خود را در بغداد خلیفه نامید. لیکن قدرت آنها در سال ۴۷۴ ه.ق. فروپاشید، گرچه عقاید قرامطی مدت‌ها پس از آن همچنان پائید و ادامه یافت.

دولت قرامطه بحرین، تنها دولتی است که اطلاعات موثقی راجع به آن وجود دارد. این دولت دارای پیوندهای سلطنتی نبود. ابوسعید دارای شورایی بود بنام عقدانیه که هواداران عمدهٔ وی در رأس آن بودند. این شورا بعدها مرکب از دوازده نفر بود که شش نفر از آنها به خانواده حاکمه تعلق داشتند و دارای عنوان سید بودند و شش نفر دیگر به خانواده‌های معتبر دیگر مربوط می‌شدند. در زمان جنگ‌یکمی از سادات فرماندهی نظامی را برعهده می‌گرفت. مع‌الوصف اگر این فرد از خود شخصیت قوی و سازنده نشان می‌داد نظیر خود ابوسعید و پسرش ابوطاهر، قدرت فرماندهی کل را از آن خود می‌کرد. دولت قرامطه در زمان ابوطاهر دارای درآمد و عایدات زیادی بود چنانکه خمس امام بالغ بر سیصد هزار دینار گردیده بود. احتمال دارد که این خمس جای مالیاتهای اعضای فرقه را گرفته باشد. چون ناصر خسرو می‌گوید (ص ۲۲۷) که اهالی هیچ نوع باج و خراجی نمی‌پرداختند. بالعکس، فقرا و مقروضین از سوی دولت قرامطه کمک می‌شدند. کشاورزی و کارهای صنعتی به‌عهده غلامانی بود که تعداد زیادی از آنها در اختیار دولت قرار داشتند. خود اهالی شهر برای کارهای نظامی تربیت می‌شدند. چنین می‌نماید که مونوگامی (تک-

همسری) قاعده کلی بوده و زنان نیز حجاب نداشته‌اند. همین مسایل باعث شده که دشمنان آنها انواع و اقسام تهمتها را به آنان وارد سازند. شرب شراب بشدت ممنوع شده بود، فرایض مذهبی - نظیر نماز، روزه و نماز جماعت - برگزار نمی‌شد. حتی گوشت حیواناتی که اسلام رأی به حرمت آنها داده بود، در دكاكین خرید و فروش می‌شد. از اینروست که يك ضرب المثل اسلامی می‌گوید: «بی‌دوام‌تر از پر زنبور، مذهب قرمطیان است». صحبت در باره آداب و رسوم مذهبی قرامطه مشکل است. البته آنها طبق تجویز حمدان قرمط نمازهای پنجگانه روزانه را برگزار نمی‌کردند. فقط می‌دانیم آنها برای تعلیم آئین اسماعیلی بطور منظم دور هم گُرد می‌آمدند. قرآن برای آنها بسیار عزیز و گرامی بود؛ ولی آنها در خواندن آن تفسیر به رأی می‌کردند. لباس آنان سپید بود و پرچم سپید داشتند که سمبولی از مذهب نور آنها و نیز زندگی صادقانه پیروانشان بشمار می‌رفت. البته نباید فراموش کرد که صحبت در باره حیات مذهبی و اجتماعی قرمطیان مشکل و ناممکن است. در این زمینه جز قطعات مجادله‌ای چندی، چیز دیگری در دست نیست. گزارشهایی که از آنها در دست است از آن دشمنان سرسختشان می‌باشد و پر از تهمت‌های آشکار است. لیکن قطعات چندی از نویسندگانی چون ابن‌حوقل و ناصر خسرو وجود دارد که جهت‌گیری کمتری دارد و تصویر جالب توجهی می‌توان از وضع اجتماعی و مذهبی قرامطه عرضه کرد. آنها برای تحقق آنچه که برایشان جان می‌فشاندند دارای آرمان ویژه‌ای بودند و همین مسأله تمام موجودیت آنها را تحت تأثیر قرار داده بود. هریك از اعضای جامعه قرمطی بایستی دارای زندگی صادقانه می‌بودند. ابن‌حوقل و ناصرخسرو در زمینه وضع اجتماعی قرامطه، از اتحاد و وحدت آنها صحبت می‌کنند و تشکیلات عالی و نهادهایشان را که به منظور دفاع از فقرا بوده، می‌ستایند. لیکن غیر از این گزارشها، نمی‌توان به تفصیلات بیشتری در این زمینه دست یافت.

چند سالی از فروپاشی امپراتوری قرامطه در بحرین نگذشته بود

که شاخه دیگری از اسماعیلیان تحت نام حشاشین ظهور نمودند و جهان اسلام را در عرض دو قرن با اعمال صادقانه خود پر کردند، گرچه این اعمال آنها به صورت بسیار منفی منعکس شده است. نخستین پایگاه آنها الموت در جوار قزوین، جنوب دریای مازندران محسوب می‌شد؛ دومین پایگاه آنها نیز در مصیاف لبنان قرار داشت. متصرفات آنها توسط هلاکوخان مغول و فاتح بغداد از بین رفت و این تنها کاری بود که تاریخ در خصوص آن مدیون هلاکو است. از آن زمان به بعد نشانی از قیام اسماعیلیان دیده نشد. ولی هواداران آنها در قسمتهای مختلف شهرهای شرق زندگی می‌کنند و در ایران، سوریه، عربستان، زنگبار، کرمان و هند با عنوان خوجه معروف هستند. آنها در ارتباط با یکدیگر هستند و دارای رئیس مشترکی می‌باشند. رئیس آنها آقاخان معروف است که در بمبئی یکی از ثروتمندان بزرگ بشمار می‌رود و پدر و جد وی نیز يك زمانی حکام کرمان و نیز داماد شاه ایران بودند. شجره‌نامه وی به حکام اسماعیلی الموت برمی‌گردد که خود حکام الموت نیز ادعا می‌کردند از ذریه یکی از شاهزادگان فاطمی هستند. بارون فون اوپنهایم که گزارشهایی درباره خوجه‌ها عرضه کرده (۷) می‌نویسد که یکی از فرستادگان سلمیه سوریه برای تقدیم خمس اسماعیلیان سالانه به نزد آقاخان در بمبئی می‌رود.

توضیحات

- ۱- براون، A Literary History of Persia ، ص ۱۳۰.
- ۲- مجله Joral Asiatique ، سال ۱۸۷۷ م.، جلد ۱، ص ۳۲۷.
- ۳- نگاه کنید به بررسی گلدزیهر درباره امرالمی در مجله REJ ، جلد ۴، صفحات ۳۲-۴۱.
- ۴- طبری، جلد ۳، ص ۲۱۳۰.
- ۵- اماره، تاریخ الیمن، چاپ کی، ۱۸۹۲ م.، ص ۲۰۲.
- ۶- سفرنامه، چاپ شفر، ص ۲۲۵ به بعد.
- ۷- بارون فون اپنهایم، Vom Mittelmeer Zum Persischen Golf ، ۱۸۹۹ م.، جلد ۱، ص ۱۳۳.

کتابشناسی

- جی. ول، Gesch. der Chalifen ، ۱۸۵۱-۱۸۴۶ م.؛ ر. دوزی، Het Islamisme ، ۱۸۶۳ م. (چاپ دوم، ۱۸۸۰ م.؛ در فرانسه، سال ۱۸۷۹ م.)؛ آ. موللر، Der Islam ، ۱۸۸۷-۱۸۸۵ م.؛ ف. ووستفند، Chalifen Gesch der im Morgen-und Abendland ، ۱۸۸۱ م.؛ آ. فون کرممر، Gesch. der herrschenden Ideen ، ۱۸۶۶ م.؛ ت. و. آرنولد، The Preaching of Islam ، ۱۸۹۶ م.؛ ای. کت. براون، A Literary History of Persia ، ۱۹۰۲؛ سیلوستر دوساسی، Exposé de la religion des druses (مقدمه)، ۱۸۳۸ م.؛ س. گویار، Fragments relatifs à la doctrine Ismaélis ، ۱۸۷۴ م. و نیز «und Grand Maitre des Assassins» در مجله JA ، ۱۸۷۷ م.؛ ی. دخویه، Memoire sur les Carmathes du Bahrain et les Fatimids2 ، ۱۸۸۶ م.؛ و نیز «La Fin de l'empire des Carmathes du Bahrain» در مجله J.A. ، ۱۸۹۵ م.

قراامطه

نوشته: لوئی ماسینیون

(L. Massignon)

لویی ماسینیون:

لویی ماسینیون خاورشناس فرانسوی در ۲۵ ژوئیه ۱۸۸۳ م. در نوژان سورمارن (ایالت سن) متولد شد. در اوان جوانی به تلمذ در نزد اساتید فن و خاورشناسان معروفی چون سیلون لوی^۱ و سنوک هورگرونیه پرداخت و پس از تحصیلات وسیع به درجه دکترای ادبیات نائل آمد.

از آنجا که ماسینیون به تصوف اسلامی بیشتر از دیگران پرداخته و خصوصاً قسمت اعظم آثار او اختصاص به بررسی احوال و آثار حلاج دارد، لذا او را متخصص تصوف اسلامی می‌شناسند. ماسینیون چندی را به مطالعه در زمینه بغداد و بین‌النهرین و باستانشناسی و لهجه‌شناسی آن سامان پرداخت و به تحقیق درباره مقدسات و رجال اسلام مشغول شد. او چنان شیفته منصور حلاج گردید که به تأمل و تحقیق درباره احوال او برخاست و محصول آن نیز آثاری بود که در این زمینه منتشر ساخت که معروفترین آنها کتاب *La Passion d'Alhallâj, Martyr Mystique de l'Islam* بود.

ماسینیون علاوه بر این کار، به بررسی جنبه‌های مختلف جهان اسلام از نظر جامعه‌شناسی و تاریخی پرداخت که ثمره آن انتشار

1) Sylvain Levi

مقالات و رسالاتی درباره حرفه‌ها و اصناف اسلامی بود. او مجله‌ای بنام «مجله مطالعات اسلامی»^۲ تأسیس نمود و به مدیریت مجله جهان اسلام^۳ برگزیده شد.

ماسینیون از سال ۱۹۲۰م. به بعد پس از جنگ اول جهانی به بحرانه‌های سیاسی و اجتماعی کشورهای اسلامی علاقمند گردید. کتاب «مقدمه‌ای بر بررسی مطالعات ملل اسلامی» وی مطالعه مهمی درباره تاریخ و ریشه‌های تحولات و بحرانه‌های سیاسی و اجتماعی کشورهای عرب است.

از آثار ماسینیون می‌توان به سلمان پاک، مباحله، کتابشناسی قرامطه، اصناف مراکش، قوس زندگی حلاج و مقالات متعدد وی در دانشنامه اسلام^۴ چاپ اول، اشاره کرد.

2) Revue des Etudes Islamiques

3) Revue du Mande Musulman

4) Encyclopaedia of Islam

قرامطه

مدخل

اصطلاح قرامطه به معنی اخص کلمه، به گروههای متمریدی از اعراب و «نبطیان» اطلاق می‌شد که پس از قیام صاحب‌الزنج، از سال ۲۶۴/۸۷۷ در بین‌النهرین سفلی پا گرفت و بر نوعی سیستم‌اشتراکی که تشریفات خاصی برای ورود بدان وجود داشت، متکی بود؛ این جامعه سری با دعوت و تبلیغات وسیعی که راه انداخت پایگاه گسترده‌ای در بین توده مردم خاصه دهقانان و پیشه‌وران بدست‌آورد؛ آنها در احساس بحرین دولت مستقلی از خلافت عباسی تشکیل دادند؛ در خراسان، سوریه و یمن نیز با تبلیغات خود پایگاههای نارضایتی مردم را متشکل ساختند.

اصطلاح قرامطه در مفهوم عام کلمه، نهضت عظیم اصلاحات و عدالت اجتماعی را بر اساس برابری و مساوات دنبال می‌کرد؛ این عدالتخواهی آنها جهان اسلام را از قرن سوم هجری قمری تا قرن ششم هجری قمری دربر گرفت. چیزی نگذشت که نهضت قرامطه تحت نظارت خلافت اسماعیلی فاطمی که در سال ۲۹۷/۹۱۰ خلافت ضد عباسی خود را متشکل کردند، درآمد و توسط همین خلافت هم، قبل از شروع جنگهای صلیبی، عقیم شد و از هم پاشید.

نمضت قرامطه در حیطة دانش، زبان عربی را برای پیشرفت‌ها و تحولات فنی از نوع خارجی خصوصاً هلنی (نوشته‌های نوافلاطونی، شبه هرمسی و «صابئی») بکار گرفت؛ در حیطة سیاست نیز، با استفاده از سنت حقانیت خاندان علی (ع)، یک حرکت بسیار سری راه انداخت که در آن نام رهبر اصلی هرگز فاش نمی‌شد؛ در قلمرو عبادت نیز، با سودگیری از شیوه‌های مذهبی متکی به قرآن، تمام مذاهب، نژادها و طبقات اجتماعی را زیر چتر خود گرفت. نمضت قرامطه متکی بر عقل، تسامح و برابری بود که در آن تشریفات و رودی تدریجی و آئین عبادی خاصی که ظهور حرکت‌های تجاری و صنفی و دانشگاهی را موجب گردید، وجود داشت و گویا همین مسأله به غرب هم رسیده و تشکل اصناف و فراماسونری اروپایی را تحت تأثیر خود قرار داده است.

۱- تاریخ متقدم قرامطه

واژه قرمط از نظر لغوی جای بحث زیادی دارد. این واژه گویا در جلو اسامی رهبران نخستین نمضت یعنی حمدان قرمطی (علی بن قرمط که این اسم را میمون طبرانی نویسنده نصیری به روی او گذاشته است) حالت صفت دارد. و لرس^۱ این واژه را با یکی از کلمات یونانی مترادف دانسته است ولی احتمال دارد که این اصطلاح مشتق از گویش محلی آرامی شهر واسط باشد یعنی در جایی که واژه قرمطا^۲ معنی مدلس (از گویش عربی آرامی میدان) (۱) می‌داده است. این واژه از سال ۲۵۵/۸۶۸ به بعد همراه واژه فراتیبه به همان معنی اصلی بکار رفته و به قرمطیانی اطلاق شده که در بین قشون صاحب‌الزنج بوده‌اند (۲).

اصطلاح قرمط^۳ از نظر خط‌شناسی، به خطی اطلاق می‌شد که خط نسخی نام داشت؛ گریفینی^۴ در ضمن مطالعه متون یمنی به‌الشبای ویژه قرمطی برخورد کرده که سری بوده است.

1) Vollers
2) kurmatä

3) karmaz
4) Griffini

حمدان نهضت قرامطه را در مجاورت شهر واسط شروع کرد؛ او در سال ۲۷۷/۸۹۰ برای هواداران خود که داوطلبانه نوعی صندوق مالی تعاونی ایجاد کرده بودند، در شرق کوفه دارالهمجره‌ای ساخت: کمکهای مالی آنها شامل زکوة الفطره - بخاطر استفاده از پناهگاه - خمس - بخاطر شرکت در بلغه - بوده است؛ تمام پیروان جامعه از محصولات عمومی (الفه) به یکسان استفاده می‌کردند. این تفصیلات که همه از روی منابع اهل تسنن است شاید صحیح باشد؛ آنها در بلغه «نان بهشت» می‌خوردند؛ این نان بهشتی که در همین زمان در قضیه حلاج هم شاهد آن هستیم، شاید تغییر یافته نان خاص (پهته)^۱ ماندائیهای واسطه (مغتسله=ناسواریا) بوده باشد (۳).

عبدان (متوفی ۲۸۶/۸۹۹) شوهر خواهر حمدان که نویسنده کتابی در خصوص آداب ورود به سلك قرامطه (بلاغات سبعة) بود، در کنار او قرار داشت. چنین می‌نماید که هر دوی این افراد از رهبرانی تمشیت می‌کردند که هویتشان معلوم نبود و در سواد زندگی می‌کردند، یعنی صاحب الظهور که گفته می‌شد حمدان را منصوب کرده و صاحب الناقه که عبدان را از کار برکنار کرد و بجای او زکرویه دندانی را گماشت. زکرویه در سال ۲۸۸/۹۰۰ در بیابان سوریه، ظهور قرامطه را در بین قبیله بنوعلیص اعلام داشت (زمینه از مدت‌ها پیش آماده شده بود و حتی این ظهور در خراسان در سال ۲۹۰/۹۰۲ اعلام گردید) و ادعا نمود که رهبرشان صاحب الناقه است که با نام اسماعیلی ابو عبدالله محمد، با سلسله فاطمی همراه می‌باشد. او در سال ۲۸۹/۹۰۱ در محاصره دمشق کشته شد و برادرش صاحب الخال که با نام ابو عبدالله احمد معروف بود، جانشین او گردید و او هم در سال ۲۹۱/۹۰۳ در بغداد دستگیر شد و به قتل رسید. نهضت قرامطه که در بین‌النهرین سفلی با خون و خشم آغاز شده بود، با مرگ زکرویه و در خلال تحولات سیاسی سال ۲۹۴/۹۰۶ از تکاپو افتاد.

1) Pehta

از سوی دیگر نهضت قرامطه در احسای بحرین تقویت شد و صاحب الناقه، ابوسعید حسن بن بهرام جنابی را در سال ۸۹۴/۲۸۱ به عنوان نماینده و داعی خود بدانجا گسیل داشت؛ جنابی با کمک قبیله عبدالقیس ربیعه، احساء را تسخیر کرد (۸۹۹/۲۸۶) و دولت مستقلی در آنجا تشکیل داد که خلافت بغداد را در وحشت و ترس فرو برد. ابوطاهر سلیمان (۳۳۲-۳۰۱/۴۳-۹۱۴) پسر و جانشین وی، بین النهرین سفلی را به آتش و خون کشید و راههای زیارتی را بست و سرانجام مکه را در هشتم ذی الحجه ۳۱۷/۱۲ ژانویه ۹۳۰ تسخیر کرد و شش روز بعد حجرالاسود را به احساء منتقل نمود. ابوطاهر مانند پدرش یکی از مأموران تشکیلات سری بود که در واقع «مأمور امور خارجی» شهر احساء محسوب می شد؛ او در عین حال که در انتظار امام منتظر بود، شورایی بنام ساده (یعنی ریش سفیدان قبیله) را برای اداره امور سیاسی داخلی انتخاب کرد. این تشکیلات در سال ۴۲۲/۱۰۳۰ یعنی پس از فروپاشی قدرت نظامی قرامطه، هنوز وجود داشت؛ چنین می نماید که این تشکیلات به صورت نوعی تشکیلات خودمختار محلی تا قرن هیجدهم میلادی ادامه یافته باشد چون در این زمان دعوت در کسوت يك سلسله جدید اسماعیلی (مکرمیه) احیاء گردید. پایتخت در مؤمنیه (اسم جدید هجر در جای هفوف امروزی) قرار داشت.

دعوت قرامطه در یمن توسط منصور الیمن (ابن حوشب) در سال ۸۷۹/۲۶۶ در دارالهجره ای نزدیک عدن لایحه ادامه یافت ولی در مقابل ایستادگی رؤسای زیدی محل ناکام ماند و فقط توانست بعضی از امارت نشین های کوچک نظیر صلیحی های صنعا و مکرمیه های نجران را ایجاد نماید (متون توسط گریفینی مورد بررسی قرار گرفته است). نهضت قرامطه خراسان در سال ۸۷۳/۲۶۰ توسط خلف در شهر ری آغاز شد؛ دامنه این نهضت بعدها به مروالرو و طالقان در جوزجان که حاکم و امیر آن به قرمطیان گروید، کشیده شد. دیلمستان که بعدها پایگاهی برای دولت اسماعیلیان نزاری گردید، سرانجام

تحت نفوذ محمد نسفی برذعی (متوفی ۹۴۲/۳۳۱) درآمد و وی حکام سامانی را به نهضت قرامطه فراخواند. قتل او امیدهای سیاسی قرامطه را خنثی کرد؛ مراکز كوچك قرامطه در شرق خراسان (البته اگر آثار ناصر خسرو را مستثنی کنیم) فقط به صورت مراکز فعالیت متوسط ادبی درآمد (متون توسط ایوانف بررسی شده است). مرکز قرامطه در سوریه گویا شهر سلمیه بوده است؛ ولی شواهدی جز آثار جهت دار اهل تسنن، راجع به چگونگی رویدادهای آنجا پس از نهضت قرامطه در سال ۲۸۸/۹۰۱ در دست نیست و معلوم نیست که قرامطه پس از عبیدالله (نخستین خلیفه فاطمی) در اینجا چه نقشی داشته اند. نهضت قرامطه سوریه بدون اینکه فعالیتی از خود نشان دهد و یا با دروزیها که بهر حال رابطه دوری با یکدیگر داشتند، برخوردی داشته باشد، به صورت ایستا درآمد.

گروههای كوچك محلی که در میان آنها نسخ خطی قرامطه تا به امروز باقی مانده (۴)، به جز نوشته های راشدالدین سنان سوری (قرن هشتم هجری قمری)، دبستان محمود فانی هندی (موبدشاه = قرن یازدهم هجری قمری) و متون ترکی و فارسی حروفیه (قرون نهم و دهم هجری قمری)، چیزی از فعالیتهای آئینی فرقه قرامطه را عرضه نمی کنند.

۲- موضع قرامطه در مقابل فاطمیان

گرایش عمومی قرامطه در تأکید بر مسأله حقانیت علویان، البته نه به عنوان يك هدف بلکه به عنوان يك وسیله نهفته بود. آنها معتقد بودند که امامت يك چیز انحصاری نیست که به يك سلسله منتقل گردد؛ امامت دارای يك ویژگی فکری، يك واگذاری الهی، يك صورة الامر و يك تفویض بود که برای يك نفر عاقل و عالم در میان پیروان اختصاص داشت و همین مسأله او را «پسر خوانده» یا «پسر روحانی» سلف خود می کرد. این قضیه با توجه به فرمول ورودیه این آئین در آثار دروزیها، در مورد آنهاپی که دارای نسب نامه «غصبی» بودند یعنی در تاریخچه قرامطه از عبدالله بن میمون گرفته تا حسن علی ذکرة السلام، يك امر عادی بود و نوعی توجیه بشمار می رفت.

همین مسأله مفهوم امامت بود که توسط مقلدینی چون ابن مسره، روعینی، ابن هانی و اخوان الصفا مطرح گشت. در واقع وقتی که صاحب الناقه در سال ۲۸۸/۹۰۰ و عبیدالله در سال ۲۹۷/۹۰۹ لقب سلسله فاطمی را اتخاذ کردند، هیچکدام بروشنی دلیلی بر ارتباطشان با خط علویان اسماعیلی نداشتند (۵). و اگر این ادعا در افکار عمومی و در اذهان دشمنان آنها مهم بود، پس چنین می نماید که این ادعا برای آنهایی که در صدد ورود به این آئین بودند و نیز منتظر رهبری بودند که دارای تفویض خاص الهی و «فرمان و حکم عقلی و نقلی» - چه علوی و چه غیر علوی - باشد، اشکال زیادی داشته است.

گزارش رسمی خاندان عبیدالله را قاضی مالکی آنها، نعمان بن ابی حنیفه تمیمی (متولد ۲۵۹ ه.ق.، متوفی ۳۶۳ ه.ق. در سن ۱۰۴ سالگی) نوشته که يك اثر تملق آمیز و رسمی است و در جواب حملات آل بویه تألیف شده است. دو گزارش از دو نفر اهل تسنن و ضد قرمطی یعنی رسالات و گزارشهای محمد بن رزام طایی رئیس مظالم بغداد در سال ۳۲۹ ه.ق. و محمداخو محسن بن عابد یکی از علویان دمشق (متوفی در حدود ۳۷۵ ه.ق.) نیز از ارزش چندانی برخوردار نیست. دوساسی، گویار و دخویه معتقدند که ابن ندیم، نویسی و مقریزی در آثارشان از این گزارشها استفاده کرده اند. لیکن مقایسه عبارات آثار طبقات محدثان امامی که قرامطه متقدم در آنها تأثیر زیادی بجا گذاشته اند، نشان می دهد که در گزارشهای این دو جناح مخالف، اشتباهات زیادی وجود دارد. میمون قداح (متوفی حدود ۱۸۰ ه.ق.) يك نفر «باردیسایی» نبود؛ او از قبیله مخزومی (قریش) و از اهالی مکه، از الهیون بنام و راوی رسمی محمد باقر (ع) و جعفر صادق (ع) بشمار می رفت (هجویه ابوالعلاء معری را درباره او نباید زیاد جدی گرفت)؛ پسر او در سال ۲۵۰ ه.ق. فوت نکرده، بلکه در اواخر سال ۲۱۰ ه.ق. «در زندان کوفه زمان مأمون» از دنیا رفته است؛ دندان (البته نه زیدان) یکی از نویسندگان بنام امامی بوده است.

احمد بن حسین اهوازی در حدود سالهای ۲۷۰-۲۵۰ ه.ق. در گذشته است. با این تفاسیل، عبارات منابع سنی در ارتباط با قتل عبدان و ناحق بودن عبیدالله و غصب نام «پسر خواندگی» زکویه در سال ۲۹۱-۲۸۸ ه.ق. بایستی با احتیاط تلقی شود.

گرایش و برخورد عمومی قرامطه در احساء، یمن و خراسان پس از اعلام خلافت فاطمی در مغرب، قابل پیش‌بینی بود و قتل صاحب‌البذر (۲۶۷/۹۰۹) هم توسط عبیدالله مسأله را توجیه کرد. در اینجا فقط احساء را در نظر می‌گیریم: ابوسعید از همان آغاز کار خود به صاحب‌الناقه خمس می‌پرداخت؛ ابوطاهر پس از بهانه‌های گوناگون که دسایس در بار خلافت بغداد را هم نباید از نظر دور داشت، خمس را برای قائم فرستاد؛ ولی ابوطاهر با رضایت کمتری از حقانیتش در سال ۳۱۹/۹۳۱ با عنوان امام منتظر به قدرت رسید. بدستور منصور خلیفه فاطمی، حجرالاسود در سال ۳۵۰/۹۵۱ به مکه برگردانده شد؛ لیکن حسن بن احمد رئیس قرامطه در سال ۳۶۰/۹۷۰ به این نتیجه رسید که اگر سندی را به متحد خود آل بویه عرضه کند تا در دمشق خوانده شود و غصب حکومت دنیایی را از سوی نخستین خلیفه فاطمی اعلام دارد، هیچ نوع خدشه‌ای در اعلام وفاداری‌اش به آئین خود بوجود نخواهد آمد. مقتنی نویسنده دروزی در سال ۴۲۲/۱۰۳۰ به عبث کوشید تا قرامطه ساده احساء را وادار سازد که بر حقانیت حاکم خلیفه فاطمی صحه بگذارند.

از سوی دیگر دلایل زیادی در دست است که خلافت فاطمی، آئین قرامطه را اقتباس کرده است. صاحب‌البذر قرمطی، اکیجان (قوجل) را در دارالهجرة مغرب ایجاد کرد و عبیدالله قبل از اعلام خلافت در آنجا پناه گرفت. خطابه‌های المعز (که گویار منتشر ساخته) همه از نظر سبک قرمطی است و نیز محول (که امروزه در ماسونری محفل خوانده می‌شود) سبک و سیاق قرمطی دارد و در قاهره برپا می‌شد. مذهب دروزی نوعی آئین قرمطی است. رواج صلوٰة علی‌النبی در آخر اذان (۶) بوسیله عبیدالله، قسمتی از ناطق بود که قرامطه در وجود

پیامبر خلاصه کرده بودند.

۳- آئین قرامطه

بایستی دانست که در مورد آئین قرامطه نمی‌توان به آثار ضد قرمطی اهل تسنن اعتماد کرد؛ مسعودی با توجه به مسائل کلامی می‌گوید که نویسندگان اهل تسنن گرفتار نقیضه‌گویی هستند و حتی خود قرمطیان هم آئین خود را از لابلای منابع آنها درک نمی‌کنند. در اینجا به جز چند قطعه محدود کتاب تنبیه ملطی (متوفی ۲۷۷/۹۸۷)، مجبوریم به گفته‌های نویسنده قرن ششم/دوازدهم یعنی شهرستانی اعتماد بکنیم که قطعات جالب و مورد اعتماد و موثقی درباره قرامطه دارد و بعضی از آنها (خاصه درباره میمون قداح و احمد کیال) از منابعی گرفته شده که اسمی از آنها برده نشده است. لیکن فخررازی (در مسائل عشر) آنها را با مطالب فصول اربعه حسن صباح (۷) و صوان‌الحکمه ابوجعفر سجزی بن بویه (متوفی ۳۷۰/۹۸۰) (۸) یکی می‌داند.

برای بررسی دقیق این مسأله باید ادبیات کلامی ائمه و بویژه رسالات مختلف فرقه‌های افراطی را که با استفاده از اصطلاحات فنی عمومی‌شان درصدد جلب دیگران به کیش خود بوده‌اند، مورد بررسی قرار داد. بالاخره مجموعه دانشنامه اخوان‌الصفا هم که تاکنون به صورت ناقص توسط دتریسی Dieterici بررسی شده، برای درک تفکر قرامطه بسیار مفید و راهگشا است.

طبق نظریه قرامطه، جهان مرکب از پدیده‌هایی است که مکرر به دور خود می‌چرخند و این عمل را همیشه و در هر حال انجام می‌دهند - این عمل با عقول متعددی نشان داده می‌شود که با محور تدریجی ستر مادی (که برای احساسات ما قابل درک است) نوعی سراب متعددالشکل و ناپایدار را عرضه می‌کند؛ سپس این عقول پس از کسب شناخت خالص فکری و اندیشه غیر انسانی که ذاتاً الهی است، خلق ثانی می‌شود.

در خارج از این ذات الهی چیزی وجود ندارد و ملاک و معیار،

فقط نوعی عقیده واحد و عقل خالص و تهی از هر نوع محتواست؛ در اینجا تنزیه قرامطه شدیدتر از تعطیل جهمیه بود و همه منسوبات الهی را رد می‌کرد و به نوعی توحید مطلق اندیشه‌گرایی بنیادی چنگ می‌زد.

عبادت واقعی در نظر قرامطه، درك چگونگی شناخت مراحل تکامل خلاقه جهان در وجود خداوند بود - با همین شناخت بود که ورود تدریجی به آئین قرامطه صورت می‌گرفت؛ وارد شونده به آئین از راه برگشت و کشف و شهود عرفانی، مراحل مختلف را فراموش می‌کرد و به خدا می‌پیوست.

الف - تکامل خلاقه

ذات الهی یا نور علوی ازلی است، چون در ابد قبل از همه نور شمعشعانی و نور قاهر خواهد آمد و بعداً تبدیل به عقل کل و نفس خواهد شد؛ نفس حالات گوناگون عقل انسانی است (عقل پیامبران، ائمه و اصحاب؛ و عقل دیگران سایه‌ای بیش نیستند). نور شمعشعانی در وهله دوم نور ظلمانی را منتشر می‌کند؛ در اینجا مقهور منفی الزاماً از بین می‌رود؛ این مسأله شبیه حالات مختلف ستارگان در افلاك و محو ابدان در روی زمین است.

ب - برگشت عرفانی

عقول پیامبران و ائمه و اصحاب آنها، جرقه‌های نور مشعشع است که در میان نور ظلمانی و در ماده کور و غیر واقعی مثل انعکاسی در آئینه، به ناگهان بازمی‌تابد و به دنبال فواصل دورانی، تنویر ابتدایی حاصل می‌گردد؛ این جرقه‌های عقل که دارای ماهیت الهی است، با تابش خود شعور و بصیرت را رها می‌سازد و تمام تفرد خود را از کف می‌دهد و خود را آزاد از پنج جبار می‌یابد: - آسمان (فلك) که شب و روز را موجب می‌شود، طبیعت که اشتیاق و غفلت را به دنبال دارد، دولت که سلطه دارد و گوشمالی می‌دهد، ضرورت که فرد را برای کار روزانه آماده می‌سازد.

ج - نقله و تفویض

تنویر ابتدایی، عقول مجزایی را ایجاد می‌کند و جرقه‌های الهی را متمایز می‌سازد و دو ردیف سلسله مراتب زیر را می‌نمایاند: کاهش داخل شونده به آئین (ناطق، صامت، باب)؛ و افزایش داخل کننده به آئین (داعی، حجت، امام). فهرست القاب آنها از نظر تاریخی در تعدادی از ادوار محدود طبقه بندی شده است؛ عقول با تعداد بیشمار، دوره به دوره، منتقل می‌شود (بدون اینکه شخصیت خود را باز یابد چون آنها فقط ظاهر شخصیت است).

د - اکوار، ادوار، قرانات

ادوار مذکور از روی حجاب و ستر مادی نامگذاری شده یعنی اکوار، ادوار و قرانات. اینها را باید بخوبی درک کرد. قرامطه طرفدار فلسفه صوری بودند؛ آنها معتقد نبودند که «نام» مبین چیز-هاست و می‌گفتند که سیارات تأثیری در عقول ندارد؛ ولی کون که نور ازلی را قطع می‌کند عقول را ناگزیرانه با ادوار سیاره‌ای تطبیق می‌دهد - (تغییر ملل امپراتوریهای ۲۴۰ ساله در هر ۹۶۰ سال، تغییر پادشاهان در هر ۲۰ سال و بیماریهای مسری در هر سال و تغییر مسایل جدولهای زمانی در هر ماه و هر روز). زمانیکه ایام نقص نهایی هر عملی فرا رسد (بیکار=دیجور حدیث، صیهور) ادوار با یکدیگر متوقف می‌شود.

ه - درجات ورود افراد به آئین

نور ازلی با درجاتی به تازه وارد منتقل می‌شود (نظیر آئین ورود ایام قدیم [یونانی، مانوی] و آئین ورود ایام جدید در فراماسونری). این نور از کون که تحت تبعیت نوعی قدرت لایزال است مایه می‌گیرد (تعلیم، از اینرو غزالی قرامطه را تعلیمیه می‌نامد). وارد شونده به آئین قرامطه خود را با اجرای وعظ طلاق مطلق تسلیم آن می‌کرد (در چهار مرحله) که بر طبق آن اگر افشای سر می‌نمود، زن شرعی‌اش به او حرام می‌شد (قرامطه افشای سر را زنا می‌نامیدند). گلدزیهر این فرمول را به تفصیل بررسی کرده است (۹). این کار اول بار در

زمان قیام صاحب‌الزنج صورت گرفت (۱۰) و اسامه نیز در کتاب اعتبار خود بدان اشاره کرده است. نحله‌نویسان اهل تسنن برای ورود به آئین قرامطه از سه، پنج و هفت (عبدان و ابن عبدان) و یا نه مرحله صحبت کرده‌اند؛ ولی نامهایی که عبدالقادر بغدادی به این مراحل اطلاق کرده، جای تأمل و تردید دارد: تفرس (که برای آینده وارد شونده به آئین سودمند بود) که به صورت زمین بارور و یا زمین سترون توصیف شده است؛ تأنیس؛ تشکیک؛ تعلیق (ابراز سوگند وفاداری)؛ ربط؛ تدلیس؛ تأسیس؛ خلع؛ سلخ. برنامه پنج مرحله‌ای سری شناخته نشده است. «نامه عبیدالله به ابوطاهر» را که دارای نوعی کنجکاوی شکاکانه است (و یادآور بعضی از نوشته‌های ضد-ماسونی جدید است) عبدالقادر بغدادی تحلیل کرده و در آن به بعضی از اصول شکاکانه اشاره نموده است (۱۱). مقریزی با اشاره به محول^۱ قاهره نشان می‌دهد که ورود به آئین قرامطه مستلزم تمام تشریفات ظاهری آئین‌های آشکار بود و معادل آن نوعی مفهوم باطنی نیز داشت (در اینجا است که قرامطه را باطنی نیز می‌گویند) و بیشتر منفی و بدون رمز و راز بود؛ ورود به آئین، تعلیم استفاده از تحلیل باطنی فلسفی را کاهش می‌داد و مفاهیم متضاد توحید و تلحید را بدون اختلاف عملی آنتی‌تز مطرح می‌ساخت (۱۲). ولی چنانکه متوجه شدیم این مسأله فقط یکی از جنبه‌های فکری اساسی توحید فلسفی قرامطه بشمار می‌رفت.

۴- اصطلاح فنی امام؛ نقادی آن از سایر فرق افراطی شیعه (غلاة) نحله‌نویسان اهل تسنن که از گسترش سریع آئین‌های قرامطه در سرزمینهای با فرهنگ اسلامی به وحشت افتاده بودند، در صدد برآمدند تا آنها را با انتساب به مذاهب بیگانه (مزدکی [خرمیه]، مزدایی، مانوی) و پیش کشیدن نفرت نژادی ایرانیان در مقابل اعراب و در رویی قبیله ربیعه با قبیله مضر (شعوبیه)، بی‌اعتبار سازند. آنها در این زمینه دست به تطبیق‌ها و مقایسه‌هایی زدند که

۱. ترجمه دوساسی و کازانوا.

زیاد قانع‌کننده نبود.

نظریه ریشه صابئی قرامطه در میان این نظریات قابل توجه است. چنین می‌نماید که این نظریه توسط خود قرامطه تبلیغ شده باشد تا آنها در دولت اسلامی تسنن صاحب پایگاه‌های شوند و سینکرتیسم خود را به عنوان میراث ابراهیم (خلیلیه) از «صابئین» رموزی که در قرآن نیز ذکر آن رفته، نشان دهند. این نظریه احتمالاً در داستان صابئی‌ها عقیده مهمی بوده تا آنجا که شهرستانی در میان نخله-نویسان دیگر، بدون اینکه بداند، چندین صفحه از نوشته حسن صباح را به عاریه گرفته است. اسناد و مدارك اجازه نمی‌دهد تا قرامطه را با قاطعیت تمام در ارتباط با صابئین قلابی حران یا واسط بدانیم. بررسی اصطلاحات فنی قرامطه نشان می‌دهد که این آئین قبل از پایان قرن دوم هجری قمری در حوزه‌های امامی کوفه شکل گرفته است. قرامطه در سیستم خودشان، يك سلسله از اصطلاحات ویژه امامی داشتند که در سایر فرقه‌های افراطی نیز دیده می‌شود یعنی در فرقه‌های اسحاقیه، شریعیه، نمیرییه (نصیرییه)، خسکیه و حلاجیه؛ این اصطلاحات عبارت بودند از: نورانی، نفسانی، روحانی، جسمانی، شعشعانی، وحدانی، ناموس، لاهوت، ناسوت، جبروت، فیض، حلول، ظهور، جولان، تقوین، تلویح، تأیید؛ و مفهوم عرفانی بیست و هشت حرف بر حسب علم جعفر. محدثان متأخر امامی که به اسناد قرامطه دست یازیدند عبارت بودند از: مفضل بن عمر و محمد بن سنان ظاهری (که نصیریها هم قبولش دارند).

نخستین نویسنده آشکار قرمطی ابوالخطاب محمد بن ابی‌زینب اسدی کاهلی (متوفی ۱۶۷/۷۸۳ در کوفه) بود؛ او از تفسیر قرآن به جای يك تفسیر ملموس شیعیان متقدم نوعی تفسیر «تمثیلی و رمزی» مطلق ایجاد کرد؛ او در مسأله پیدایش کاینات از حروف با تطبیق ارزشهای شمارشی‌شان (مفهوم رمزی علم جعفر) استفاده نمود؛ گویا او نخستین کسی بوده که سوگند وفاداری و ورود به آئین سری را پی نهاد: یعنی برای پیروان خود بنام خطابییه که تنها فرقه امامی

بودند که شافعی (در کتاب الشهادت) به آنها اجازه نداده بود تا سوگند وفاداری به عدم تقیه‌شان بخورند.

پس از او ابوشاکر میمون قداح مخزومی (متوفی ۱۸۰/۷۹۶) به آئین قرمطی نوعی قالب جزمی عرضه کرد؛ او سه اصل مطلق نخستین را برای پنج *aitam* (شخصیتهای خدا شده تاریخی) جهان آفرینان غلاة متقدم، ایجاد کرد. او صفات ذات باریتمالی را انکار نموده و قرآن مجید را نور خالص الهی تعریف کرد.

اگر کسی جزمیت قرامطه را با سیستم‌های امامی سابق و عقاید ساده تجسیم و تشخیص و آرمان‌گرایی‌شان درباره حضرت علی (ع) و خاندان او مورد مقایسه قرار دهد، قبل از همه با نوعی درهم ریختگی مواجه می‌شود یعنی آنها در اینجا با نوعی عقل‌زدگی و تجسم تجربی‌ها برخورد می‌کنند. اگر نقش ظاهری قرامطه را در نظر بگیریم متوجه می‌شویم که آنها حضرت محمد (ص) را بر حضرت علی (ع) ارجح می‌شمارند. البته آنها حضرت محمد (ص) را به درجه خدایی نرسانده‌اند بلکه آنها فقط به نبوت و نقش ناطق او توجه کرده‌اند. آنها محمدیه نبودند (در کاربرد مفهوم واقعی آن) بلکه میمیه^۱ بودند؛ اینها در مقابل عینی^۲ قرار داشتند که از آنها می‌توان دوسی و نخعی را نام برد.

نویسندگان قرمطی نظیر ابوالخطاب، فیاض و نهیقی در طول مباحثی که بین نویسندگان امامی کوفه تا قرن سوم هجری درگرفته بود، جزو میمیه بودند؛ آنها حضرت محمد (ص) (ناطق=عقل=قائم=نبی) را بالاتر از حضرت علی (ع) (صامت=نفس=ولی=وصی) می‌دانستند. خسیبی نصیری آئین عینی^۲ را تدوین کرد تا با شرایط مباحثه و مناظره مناسب باشد؛ او ابراز داشت که علی (ع) (معنا=

۱. حرف میم در جعفر مفهوم ایسم = *Ism* را دارد، یعنی توان گفت که تبلیغ و دعوت ناطق در خصوص حضرت محمد (ص) توسعه یافته است.

۲. حرف عین در جعفر مفهوم اصلی معنا را می‌دهد و حال آنکه مفهوم باطنی آن یعنی نقش صامت تلویحاً درباره حضرت علی (ع) بکار رفته است.

امام) بالاتر از حضرت محمد(ص) (حجاب=حجة) و سلمان (ایسم=باب) است. حضرت محمد(ص) در مباحث نصیری «حجابی» بود که تجلی خدایی را که حضرت علی(ع) بود می پوشاند و دروزیها با منطق مناسب قرمطی جواب می دادند که «حجاب» فقط می پوشاند و حضرت محمد(ص) نسبت به حضرت علی(ع) که دارای صفت صامت بود در کلمات و گفتارش شهود کامل خدایی داشت. تقدس باطنی در پرتو هبه نبوت کنار گذاشته شد و صامت نیز به دلیل معصومیت، ندیده گرفته شد.

این همان گرایش مجادله ای بود که به میمون قداح القاء شد، سیستمی که در آن وی دو اصل اولیه خود را قرار داد (که بعدها توسط کیال، برذعی، دروزیها و حسن صباح پی گرفته شد)؛ اصل اول فکر (عقل = نفس = نطقه = اول = سابق) و اصل دوم روح (نفس = نفس حیوانی = تانی = تالی = لاحق) بود.

پیش از دومین اصل از اصول دوگانه که قبل از همه در میان دروزیها (عقل و نفس) و نیز توسط حسن صباح (فتح و خیال) بکار گرفته شد، کون یا نشان اصلی دخالت الهی مطرح می شد. تطبیق پنج اصل نخستین قرامطه با اصول فلاسفه یونانی مثل همان کاری که رازی پزشک معروف انجام داد (عقل، روح، ماده، مکان و زمان) يك اصل ابتدایی نبود بلکه یکی از تلاشهای متأخر برای تطبیق سینکرتیکی محسوب می شد.

قرامطه از نظر روانی همه افراد بشر را از کل حقیقت معلوم، محروم می کردند؛ آنها معتقد بودند که جسمشان مثل يك حجاب نامرئی تغییر یافته و چیزی که باقی مانده، پوششی از شخصیتی است که نمی توان بر آن اسم روح، نور، معنا (که توسط امامیها بکار می رفت) گذاشت؛ آنها اصطلاح عقل را بر آن می نهادند که نشانگر علت و معلول ساده ای در خصوص خدا و درواقع نقش بیننده ای بود که در آنچه که می دید هیچ نوع نقشی نداشت.

قرامطه از ماتریالیسم نابهنجار غلاة نخستین (نصیریها) انتقاد

می‌کردند و معتقد بودند که روح در ابدان ستاره‌ای آنهم از يك فلك عالی (که خورشید و ماه از آن نشأت گرفته‌اند) حلول می‌کند و مقدر است که با همان جذبه ضروری که باعث پرستش منظر الهی می‌شود - به صورت ناقص در تناسخ به چشم می‌خورد - عودت نماید. در نظر قرامطه هیچ نوع تناسخ جسمانی، حتی برای نفرین شدگان (که فقط خیالی بودند) به صورت جسم حیوانی وجود نداشت از اینرو نمی‌توان حتی از تناسخ واقعی روحانی برای اصحاب نیز صحبت کرد، چون نامیرایی عقل، چه به صورت حالات انوار آن و چه غیر آن، صرفاً شخصی نبود.

قرامطه برخلاف نصیریها که از ورود زنان به آئین خود جلوگیری می‌کردند (و نامیرایی آنها را انکار می‌نمودند) به آنها اجازه ورود به آئین خود را می‌دادند (رسالة النساء در عقاید دروژی). قرامطه معتقد به فلسفه صوری بودند؛ در نظر آنها حروف الفباء فقط سمبولهای عقلانی بودند؛ «نام» حجاب هر چیزی بود نه مظهر آن (نظریه نصیریها نیز بهمین منوال است)؛ هر سمبولی بایستی فنا می‌شد تا اجازه تحصیل عقیده خالص بدست می‌آمد. تکالیف مذهبی و غیره تدابیر شاقی بود که نقش آزادانه‌ای به استعدادهای کل بشری عرضه می‌کرد (اباحه).

۵- رابطه عقاید قرامطه با فلسفه یونان

آئین قرمطی در زادگاه خود اصطلاحات اسلامی زیادی از قرآن گرفته بود که قبل از قرن سوم هجری دارای مفهوم ویژه‌ای بود (یعنی امر، طول، عرض، کون، سمع، شاهد، بلاغ، غایة، یقین، استقامه، اخلاص، رضا و تسلیم). این آئین از همان دوره نخستین خود بعضی از مسایل را ندیده گرفت و این مسایل بعدها پس از ابن حکم در میان امامیه‌ها و پس از نظام در بین سنیان مطرح گردید نظیر درك احساس، جریان تصور و خیال، چگونگی هماهنگی بین اعمال دست و نیت دل. قرامطه در این سه نکته تعصب، فرصت‌طلبی کورکورانه - چیزی نظیر عقاید جهم - اتخاذ کردند.

قرامطه از سوی دیگر مثل معتزله از برخورد فکری با فلسفه یونانی نوعی بازتاب فکری فلسفی در میان مسلمین ایجاد نمودند. آنها اینکار را با بکارگیری عقل برای تعیین شخصیت انسانها، انجام دادند. این کار نه تنها آنها را به سوی تفسیر تمثیلی و تأویلی مطلق کشاند که در آن دیالکتیک جای خود را به منطق داد، بلکه آنان را به پذیرش پایگاههای علمی هدایت کرد - یعنی توجه به تناسبهای ریاضی (اعداد ۳، ۵، ۷، ۹ و غیره)، محاسبه تقویم نجومی (جشنهای ماه جدید در مقابل سنیان) و چهار عنصر اصلی طبیعت و طبایع و عقاقیر و پی‌ریزی و بنیاد علم طب.

قرامطه بدون اینکه زیاده‌روی کنند یا کل فلسفه یونانی را اقتباس نمایند - یعنی کاری که اخوان‌الصفا انجام دادند - اذهان را برای درک آن آماده ساختند؛ فلاسفه باستانی یونان در نزد آنها از احترام خاصی برخوردار بودند: افرادی مثل پیتاگوراس، امپدوکلس و افلاطون، استادان کیمیا (آگاتودومون و غیره)؛ پیروان آنها با آزادی کامل آثار این فلاسفه را مورد مطالعه و بررسی قرار دادند. منابع فارسی^۱ و بعدها آثار هندی نیز در میان قرامطه از احترام خاصی برخوردار شد.

۶- نقش قرامطه در تکوین اسلام

تأثیر نویسندگان قرمطی مخصوصاً دانشنامه‌نویسان رسائل اخوان‌الصفا در متفکران اسلامی از سنی گرفته تا شیعه قابل توجه است.

آنها در حوزه فلسفه، به نظریه سیاسی آرمانی امامی (استعداد للنبوه) فارابی و ابن‌سینا (رازی در این‌مسأله با کیال سر جدل داشت) و نظریه تنویر ده عقول (ابن‌سینا) الهام بخشیدند. تمثیل معروف زنده بیدار (حی بن یقظان) نیز ریشه قرمطی دارد.

قرامطه در ایدئولوژی جزمی نیز يك چنین نفوذی داشتند: یعنی تفسیر تمثیلی و تأویلی مطلق از قرآن مثل تناسخ ابن حابط و ابن

۱. کتابهای جاماسب، «امشا سپندان» که آنها را نبی می‌دانستند.

ینوش و نور محمدی.

تأثیر قرامطه در حوزه عرفان نیز از سهل تستری تا سهروردی حلبی (نور قاهر) دیده می‌شود. عرفایی که به قرامطه حمله می‌کردند از واژگان خود آنها سود می‌بردند (حلاج، توحیدی، غزالی)؛ ابن تیمیه اشاره می‌کند که نفوذ و تأثیر قرامطه در آثار مکتب عرفای سنی اندلسی از ابن برجان و ابن قیسی گرفته تا شاگرد بزرگ آنها و عارف وارسته ابن عربی مشهود است. وقتی که ابن عربی پنج‌دوره تکامل و پیچیدگیهای عرفانی (همان تعداد در فرغانی نیز هست؛ و در نزد عبدالکریم جبلی سه دوره است) را تعریف می‌کند و زمانیکه او در توصیفات فلسفه وجودش از وحدت وجود با مراجعه به مضامین قرآنی میثاق و قاب قوسین، روح را با عقل یکی می‌شمارد در واقع از تفسیر قرامطه در يك قالب تعدیل شده استفاده می‌نماید. تشکیلات تجارت و امر تجارت و اصناف اسلامی نیز به قرامطه برمی‌گردد.

توضیحات

- ۱- نگاه کنید به: آستاز در مجله Machriq، جلد ۱۰، شماره ۱۸، ص ۸۵۷.
- ۲- طبری، جلد ۳، ص ۱۷۵۷؛ جلد ۳، ص ۱۷۴۹؛ راشد قرمطی.
- ۳- طبری، سال ۲۷۸/۸۹۱ درباره فرج بن عثمان نصرانه قرمطی؛ یا اینکه با عنوان نصیریه اشاره شده است.
- ۴- در خصوص فهرست آنها نگاه کنید به: Encyclopaedia of Islam (چاپ اول)، جلد ۲، مقاله «اسماعیلیه»، ص ۵۴۹ به بعد.
- ۵- مقریزی، اتعاض، چاپ بونتس، صفحات ۱۱-۷.
- ۶- ابن حماد، در مجله J.A، سال ۱۸۵۵ م.، ص ۵۴۲.
- ۷- جلد ۲، صفحات ۱۵۵-۴۷، چاپ قاهره، ۱۳۱۷ ه. ق.
- ۸- جلد ۲، صفحات ۱۵۵-۹۳، چاپ قاهره، ۱۳۱۷ ه. ق.
- ۹- Encyclopaedia of Islam (چاپ اول)، مقاله «سراجیه»
۱۰- طبری، جلد ۳، ص ۱۷۵۰.
- ۱۱- رجوع کنید به مجله R.H.R.، سال ۱۹۲۰ م.
- ۱۲- Encyclopaedia of Islam (چاپ اول)، مقاله «دروزیها».

کتابشناسی

در مورد منابع عمومی قرامطه نگاه کنید به: لویی ماسینیون، کتاب *The Oriental* Studies Presented to E.G. Brown، کمبریج، ۱۹۲۲ م.، صفحات ۳۸ - ۳۲۹. در مورد منابع تخصصی آنها نگاه کنید به: رسائل اخوان الصفاء، بمبئی، ۱۳۰۳ ه. ق.، جلد ۲، صفحات ۶۰-۹۱، ۸۸-۹۱؛ جلد ۴، صفحات ۲۷-۱۸۲؛ حمزه دروزی، رسالة المستقیمه؛ همان شخص، رسالة دامغه (در عقاید دروزیها)؛ مقتنی دروزی، رسالة السفر الی الساده (در عقاید دروزیها)؛ نظام الملك، سیاستنامه، ترجمه و چاپ شفر، ۱۸۹۳ م. فصل ۴۷؛ غزالی، مستظهری Streitschrift gegen die Batinijja-Sekte، چاپ گلدزیهر، ۱۹۱۶ م.؛ همان نویسنده، قسطاس مستقیم، قاهره بدون تاریخ؛ دوساسی، Essai sur les Druzes، پاریس، ۱۸۳۸ م.؛ گویار در مجله N.E، جلد ۲۲، شماره ۱، پاریس، ۱۸۷۴ م.؛ گریفینی، Die Jüngste ambrosianische Sammlung، در مجله ZDMG، ۱۹۱۵ م.، جلد ۴۹، صفحات ۸۸-۸۰؛ ایوانف، در مجله JRAS، سال ۱۹۱۹ م. و ۱۹۲۴ م.؛ دخویه Memoire sur les Carmathes (چاپ اول، ۱۸۶۲ م.؛ چاپ دوم، ۱۸۸۰ م.)؛ همان نویسنده، Fin des Carmathes de Bahrayn در مجله Ja.، ۱۸۹۵ م.؛ فرایدلندر در مجله Jaos، ۱۹۰۷ م.؛ آسین پلاسیوس، Abenmasarra y su escuela، مادرید، ۱۹۱۳ م.

ملحقات

- ۱- «صفت لحساء» از سفرنامه ناصر خسرو
- ۲- درباره قرامطه بحرین، از صورةالارض ابن حوقل

۱- «صفت لحساء» از سفرنامه ناصر خسرو

صفت لحساء لحساء شهری است که همه سواد و روستای او حصاری است. و چهار باروی قوی از پس یکدیگر در گرد او کشیده است از گل محکم. و میان هر دو دیوار قرب يك فرسنگ باشد. و چشمه های آب عظیم است در آن شهر، که هريك پنج آسیا گرد باشد. و همه آب در ولایت بر کار گیرند، که از دیوار بیرون نشود.

و شهری جلیل در میان این حصار نهاده است با همه آلتی که در شهرهای بزرگ باشد. در شهر بیش از بیست هزار مرد سپاهی باشد. و گفتند سلطان آن مردی شریف بود، و او مردم را از مسلمانی بازداشته بود و گفته نماز و روزه از شما برگرفتم. و دعوت کرده بود آن مردم را که مرجع شما جز با من نیست. و نام او ابوسعید بوده است. و چون از اهل آن شهر پرسند که «چه مذهب داری؟» گویند که «ما بوسعیدی ایم.» نماز نکنند و روزه ندارند ولیکن بر محمد مصطفی، صلی الله علیه وسلم، و پیغامبری او مقررند. ابوسعید ایشان را گفته است که «من باز پیش شما آیم.» یعنی بعد از وفات. و گور او به شهر لحساء اندر است. و مشهدی نیکو جهت او ساخته اند. و وصیت کرده است فرزندان خود را که مدام شش تن از فرزندان من این پادشاهی نگاه دارند، و محافظت کنند رعیت را به عدل و داد و مخالفت یکدیگر نکنند تا من باز آیم.

اکنون ایشان را قصری عظیم است که دارالملک ایشان است. و تختی که شش ملك به يك جای بر آن تخت نشینند و به اتفاق یکدیگر

فرمان دهند و حکم کنند. و شش وزیر دارند. پس این شش ملک بر تخت بنشینند و شش وزیر بر تختی دیگر و هر کار که باشد به کنکاج یکدیگر می سازند.

و ایشان را در آن وقت سی هزار بنده درم خریدۀ زنگی و حبشی بود. و کشاورزی و باغبانی می کردند. و از رعیت عشر چیزی نخواستند. و اگر کسی درویش شدی یا صاحب قرض، او را تعهد کردند تا کارش نیکو شدی. و اگر زری کسی را بر دیگری بودی بیش از مایۀ او طلب نکردندی. و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند، چندانکه کفاف او باشد، مایه بدادندی تا او اسباب و آلتی که در صنعت او به کار آید بخریدی، و به مراد خود زر ایشان همان قدر که ستده بودی، باز دادی. و اگر کسی از خداوندان ملک و آسیاب را، ملکی خراب شدی و قوت آبادان کردن نداشتی، ایشان غلامان خود را نامزد کردند که بشدندی و آن ملک و آسیاب آبادان کردند، و از صاحب ملک هیچ نخواستندی. و آسیابها باشد در لحسا که ملک سلطان باشد و به سوی رعیت غله آرد کنند که هیچ نستانندی. و عمارت آسیا و مزد آسیابان از مال سلطان دهند. و آن سلاطین را سادات می گفتند، و وزرای ایشان را شائره.

و در شهر لحسا مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز نمی کردند، الا آنکه مردی عجمی آنجا مسجدی ساخته بود نام آن مرد علی بن احمد، مردی مسلمان حاجی بود و متمول. و حاجیان بدان شهر رسیدندی، او تعهد کردی.

و در آن شهر خرید و فروخت و داد و ستد به سرب می کردند. و سرب در زنبیلها بود، در هر زنبیلی شش هزار درم سنگت. چون معامله کردند، زنبیل شمردندی و همچنان برگرفتندی. و آن نقد کسی از آن بیرون نبردی و آنجا فوطه های نیکو بافند، و به بصره برند، و به دیگر بلاد.

اگر کسی نماز کند او را باز ندارند ولیکن خود نکنند. و چون سلطان بر نشیند، هر که با وی سخن گوید، او را جواب خوش دهد و

تواضع کند. و هرگز شراب نخورند. و پیوسته اسبی تنگ بسته با طوق و سرافسار به در گورخانه ابوسعید به نوبت بداشته باشند، روز و شب. یعنی چون ابوسعید برخیزد، بر آن اسب نشیند.

و گویند ابوسعید گفته است فرزندان خویش را، که «چون من بیایم و شما مرا باز نشناسید، نشان آن باشد که مرا با شمشیر من گردن بزنید: اگر من باشم، در حال زنده شوم.» و آن قاعده بدان سبب نهاده است تا کسی دعوی بوسعیدی نکند.

و یکی از آن سلطانان در ایام خلفای بغداد با لشکر به مکه شده است، و شهر مکه سته و خلقی مردم را در طواف در گرد خانه کعبه بکشته، و حجرالاسود از رکن بیرون کرده و به لحسا برده، و گفته بود: «این سنگ مقناطیس مردم است که مردم را از اطراف جهان به خویشتن می کشد.» و ندانسته که شرف و جلالت محمد مصطفی، صلی الله علیه وسلم، بدانجا می کشد، که حجر از بسیار سالها باز آنجا بود، و هیچ کس بدانجا نمی شد. و آخر حجرالاسود از ایشان باز خریدند و به جای خود بردند.

و در شهر لحسا، گوشت همه حیوانات فروشنند، چون گربه و سگ و خر و گاو و گوسپند و غیره. و هرچه فروشنند، سر و پوست آن حیوان نزدیک گوشتش نهاده باشد تا خریدار بداند که چه می خورد. و آنجا سگ را فربه کنند، همچون گوسپند معلوف، تا از فربهی چنان شود که رفتن نتواند. بعد از آن می کشند و می خورند.

و چون از لحسا به جانب مشرق روند، هفت فرسنگی دریاست. اگر در دریا بروند، بحرین باشد. آن جزیره ای است پانزده فرسنگ طول آن و شهری بزرگ است، و نخلستان بسیار دارد. و مروارید از آن دریا برآورند. و هرچه غواصان برآوردند، يك نیمه، سلاطین لحسا را بودی.

و اگر از لحسا سوی جنوب بروند، به عمان رسند. و عمان بر زمین عرب است، ولیکن سه جانب او بیابان و بر است که هیچ کسی آن را نتواند بریدن.

۲- درباره قرامطه بحرین، از صورة الارض ابن حوقل

دیگر از صاحبان مذاهب حسن مکنی به ابوسعید بن بهرام جنابی از مردم جنابه (گناوه) و آردفروش بود. وی - که لعنت خدا بر او باد - دعوت قرمطیان را پذیرفت و به عبدان کاتب داماد (یا شوهر خواهر) حمدان بن اشعث معروف به قرمط گروید و در نواحی خود یعنی جنابه و سینیز و توج و مهر و بان و گرمسیرات فارس به جانشینی قرمط به دعوت پرداخت و مالهای فراوانی از مردم گرفت اما دشمنانی برای او پیدا شدند و درباره وی سخن چینی کردند و در نتیجه همه مالهایی که از مردم گرفته و گنجینه‌ها و ساز و برگ فراهم ساخته بود از وی گرفته شد و خود او نیمه‌جان رهایی یافت و پیوسته در نهان می‌زیست تا آن‌گاه که حمدان بن اشعث معروف به قرمط از «کلواذی» نامه نوشت و او را برای اقامت در نزد خود فراخواند و قبلاً او را ندیده بود. چون فهمید که شخص شایسته‌ای است و گرفتاری وی بر اثر سوء سیاستش نبوده بلکه مخالفان و منکران از پیش آمده‌ای ضرور استفاده کرده و پیروز شده بودند، از این رو باز هم وی را همراه عبدان به بحرین فرستاد و به دعوت مردم آنجا برگماشت و با اموال و نامه‌ها و جز آن وی را نیرومند ساخت. جنابی به بحرین آمد و با زنی از آل سبز ازدواج کرد و به نشر دعوت در میان عربهای آن

ناحیه پرداخت و ایشان گرویدند و شهرها را فتح کرد و قبایل و
 عشایر به رغبت یا ترس دعوت او را اجابت کردند و «هجر» را در
 محاصره گرفت و با انواع حيله و کید و رنجها آنها را گشود و مردان
 را کشت و فرزندان او را چه پسر چه دختر برده گردانید و زنانشان
 را مباح شمرد. در این هنگام دعوت او برای شخص مقیم در «مغرب»
 بود و بدو انتساب داشت تا آنکه دوستش عبدان کشته شد و ابوسعید
 جنابی از عهدی که با او داشت برگشت و ابوزکریای طمامی را که
 قبل از او داعی مردم بحرین برای «مغرب» بود کشت و شوکتش افزود
 و مستقل شد و اقدامات بسیاری کرد که شرح آن به درازا می کشد.
 سرانجام جنابی به دست یکی از خادمانش در حمام «احساء» کشته
 شد. وی به فرزندان بزرگ خود وصیت کرده بود که چون پسر کوچک
 بالغ شود از او پیروی کنند و به امر و نهی او گردن گذارند. و از
 جمله این ملعونان ابوطاهر سلیمان بود که فاتح بصره و کوفه و
 صاحب قافله های حاجیان در راه مکه و کشنده آل ابی طالب و بنی هاشم
 بود. همو بود که جان و مال و ناموس ایشان را حلال شمرد و مکه را
 خراب کرد و حجرالاسود را برداشت و هر نوع گناه بزرگ و حرام را
 مرتکب شد تا آنکه خدای او را نابود ساخت. پس از او خانواده و
 فرزندان در دعوت اختلاف کردند و با حيله و مکر به کشتن ناگهانی
 یکدیگر پرداختند. کارهای ناروایی که ابوطاهر انجام داد چنان
 مشهور است که نیازی به ذکر آنها نیست. رفتارش با مسلمانان و
 ممانعت او نسبت به حاجیان و کشتار آنان و اهانت هایی که به حرم
 کعبه روا داشت از قبیل غصب گنجینه های کعبه و کشتن مجاوران و
 پناهندگان آن نیازمند تفصیل بیشتر است. سرانجام عموی ابوطاهر
 برادر ابوسعید و خویشاوندان و افراد خانواده اش گرفتار و در
 شیراز مدتی زندانی شدند و چون اینان خود با ابوطاهر در مذهب
 مخالف بودند از این رو به برائت آنان از قرامطه شهادت داده شد و
 رهایی یافتند.

فهرست اعلام

۱- نام کسان

۲- نام مکان

نام کسان

ابن حماد ۹۵
 ابن حوشب ۴۱، ۴۲، ۸۲
 ابن حوقل ۱۱، ۱۷، ۱۸، ۳۰، ۳۱، ۴۸، ۵۲،
 ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۷۰، ۷۲
 ابن خرداذبه ۵۹
 ابن خلدون ۵۶
 ابن رزام ۷، ۲۹، ۳۰، ۴۷
 ابن سنبر ۵۳
 ابن سینا ۱۷، ۹۴
 ابن عبدان ۸۹
 ابن عدیم ۵۵
 ابن عربی ۹۵
 ابن فضل ۴۲، ۶۹
 ابن قیسی ۹۵
 ابن مسره ۸۴
 ابن مسکویه ۵۹
 ابن ندیم ۷، ۱۷، ۴۶، ۸۴
 ابن نفیس ۴۶
 ابن هانی ۸۴
 ابن هشام ۵۹
 ابن ینوش ۹۴
 ابوالحسن اشعری ۱۷
 ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اسدی ۶، ۷، ۹۰،
 ۹۱
 ابوالعباس ۶۹

آ

آدم [ع] ۱۲، ۶۲
 آرنولد ۷۴
 آریانپور، یحیی ۱۷
 آزند، یعقوب ۱۷، ۱۸
 آسین پلاسیوس ۹۶
 آقاخان ۷۳
 آگاتودومون ۹۴
 آل بویه ۳۷، ۴۶، ۵۶، ۸۴، ۸۵
 آل زیار ۴۴
 آل عباس ← بنی عباس
 آل علی [ع] ۱
 آل محمد [ص]: ۳، ۴
 آل مسافر ۳۲

الف

اثمه مستودع ۸
 اثمه مستوره ۸، ۹، ۲۹
 ابراهیم [ع] ۱۲، ۲۷، ۶۲، ۹۰
 ابراهیم عباسی ۳، ۴
 ابن برجان ۹۵
 ابن تیمه ۹۵
 ابن جبیر ۵۹
 ابن حائط ۹۴
 ابن حکم ۹۳

اسفندیار بن آذرد ۴۵
 اسکاتلون ۵۶
 اسکندر ۴۵
 اسماعیل [ع] ۱۲، ۶۲
 اسماعیل بن جعفر صادق [ع] ۵-۸، ۲۴، ۴۳، ۶۳، ۶۱
 اسماعیلیه ۷، ۸، ۱۵، ۲۲، ۲۴، ۳۸، ۹۵
 اسماعیلیان ۵، ۶، ۱۰-۱۲، ۱۶، ۱۷، ۲۱
 ۲۹-۲۳، ۳۳، ۳۲، ۳۸، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۶۳، ۷۳-۸۲
 اصطخری ۵۹
 اصغر ۵۱
 اشم ۴۹، ۵۰
 افلاطون ۹۴
 اقبال، عباس ۱۷، ۱۸
 البتکین ۵۰
 الرازی ۴۵
 العزیز ۵۰، ۵۱
 المنصور ۴۷
 المحتسب = ابو عبدالله شیمی
 امام، سید کاظم ۱۷
 امپدوکلس ۹۴
 امویان = بنی امیه
 امیر حسین بن علی مروزی ۴۳
 امیر کبیر ۱۷
 اهل ثنویت ۷
 اهل تسنن ۳۳، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۴
 ایرانیان ۸۹
 ایوانف ۱۵، ۱۷، ۵۵، ۵۶، ۸۳

ب

باردیسائی ۷
 بارون فون اوپنهایم ۷۳
 باسورث ۱۷
 باطنیان ۲۴
 باطنیه ۱۱
 بدره‌ای، فریدون ۱۷
 براون ۷۳، ۷۴
 برتلس ۱۷، ۵۶

ابوالاعمری ۸۴
 ابوالغیاث بن عبده ۴۵
 ابوالمنجا ۵۰
 ابوبکر ۴۶
 ابوبکر بن شاهویه ۵۴
 ابوتغلب حمدانی ۴۹
 ابوجعفر سجزی بویه ۸۶
 ابوحاتم ۴۶
 ابوحاتم الزطی ۴۰
 ابوحاتم رازی ۴۳، ۴۴، ۴۸
 ابو زکریا ظلمانی ۴۱
 ابوسعید جنبی ۱۴، ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۴۱، ۴۲، ۵۵-۵۲، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۸۲، ۸۵
 ابوسفیان ۹
 ابوسلمه خلال ۳، ۴
 ابوشاکر میمون قداح مخزومی ۹۱
 ابوطاهر سلیمان (جنبی) ۱۴، ۳۱، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۳، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۸۲، ۸۵
 ابو عبدالله شیمی ۹، ۲۵، ۶۸، ۶۹
 ابوغافم نصر ۴۰
 ابو کالیجار بویی ۲۲
 ابومسلم خراسانی ۲، ۴، ۴۶
 ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه ۱
 ابویعقوب سجستانی ۳۲، ۴۶، ۴۸
 ابویعقوب یوسف بن حسن جنبی ۱۴، ۵۳
 اجل ۴۴، ۴۵
 احمد بن حسین اهوازی ۸۵
 احمد بن علی ۴۴
 احمد کیال ۸۶، ۹۲، ۹۴
 احمد مسمی محمد ۱۷
 اخشیدیها ۴۹، ۵۰
 اخوان الصفا ۳۳، ۴۸، ۸۴، ۹۴، ۹۶
 اخومحسن ۷۰
 ادریسی ۵۹
 اسامه ۸۹
 استرن، ساموئل میکلس ۱۵، ۲۱، ۵۶
 اسحاق ۵۱
 اسحاقیه ۹۰
 اسعد بن ابی یعفور ۴۲
 اسفارین شیرویه ۴۴

برذعی ۹۲

بریدیان ۴۶

بقلیه ۴۱، ۴۸

بلاذری ۵۹

بنواسبغ ۳۹

بنوذهل ۴۴

بنوعامر بن ربیعہ ۵۲

بنوعقیل ۵۴

بنوعلیص ۳۹، ۸۱

بنوکللاب ۵۴

بنوکلپ ۳۹، ۴۰

بنومرۃ بن عامر القیس ۵۲

بنومتفق عقیلی ۵۱

بویہیان ← آل بویه

بنیامیه ۲-۴، ۶۴، ۶۵

بنیعباس ۲، ۵، ۱۰، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۶۴، ۶۵

بنیہاشم ۳۶، ۳۹

بیرونی، ابوریحان ۵۵

پ

بطروس ۱۲، ۶۲

ت

تامر، عارف ۱۷

تجدد، رضا ۱۷

تعلیمیه ۸۸

ث

ثابت بن سنان ۵۵

ج

جاماسب ۴۵

جرجیدان ۵۹

جعفر بن منصورالیمین ۲۸

جعفر صادق [ع] ۳، ۶، ۸، ۱۰، ۲۴، ۲۸

۴۳، ۶۳، ۸۴

جعفر کسری ۵۰، ۵۱

جلالالدین الشیال ۵۵

جوهر ۵۰

ح

حروفیه ۸۳

حسن ابراہیم حسن ۵۶

حسن بن احمد بن بہرام ۱۴، ۸۵

حسن بن سنبر (شنبر) ۵۲، ۵۳

حسن بن عبیداللہ بن طغدی اخشیدی: ۴۹

حسن بن علی [ع] ۳، ۴، ۱۰، ۲۸، ۶۳

حسن صباح ۸۶، ۹۰، ۹۲

حسن علی ذکرہ السلام ۸۳

حسین بن علی [ع] ۱۰، ۲۸، ۶۱، ۶۳، ۶۴

حسین ہمدانی ۳۴

حلاج ۴۲، ۷۲، ۷۸، ۸۱، ۹۵

حلاجیہ ۹۰

حلوانی ۹

حماد ۴۶

حمدان بن اشعث قرمطی ۸، ۲۴، ۳۱-۲۹، ۳۸

۳۹، ۴۱، ۶۶، ۶۹، ۷۲، ۸۰، ۸۱

حمدانیہا = حمدانیان

حمدانیان ۴۶، ۴۹

حمزہ اصفہانی ۱۷، ۹۶

حمزہ دروزی ۹۶

حنیفہ بن طیم ۱

حی بن یقظان ۹۴

خ

خاندان عباسی ← بنیعباس

خاندان قداح ۸

خسکیہ ۹۰

خسیبی نصیری ۹۱

خطابیہ ۶، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۹۰

خلیفہ فاطمی ← فاطمیان

خلیلیہ ۹۰

خولہ دخت جعفر بن قیس ۱

د

دانش پڑوہ، محمدتقی ۱۷

دبیرسیاقی، محمد ۵۶

دقرسی ۸۶

دخویہ ۱۵، ۱۶، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۷۴، ۸۴، ۹۶

دروزی ۸۳، ۸۵، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶

دفتري، فرهاد ۱۶، ۱۷

دندان ۷، ۸۴

دوزي، ۱۵، ۵۹، ۷۴

دوساسي، سيلوستر ۱۵، ۵۵، ۷۴، ۸۴، ۸۶، ۹۶

ش

شباس ۵۱

شريعيه ۹۰

شريف اخومحسن ۴۸، ۵۵

شريك بن شيخ ميري ۴

شعار، جعفر ۱۷

شعوبيه ۸۹

شمعون الصفا < پطروس

شهرستاني ۱۷، ۹۰

شيث [ع] ۱۲، ۶۲

شيعه، شيعيان ۱، ۲، ۶-۴، ۲۴، ۶۱، ۸۹، ۹۰، ۹۴

شيعه آل عباس ۲

ژ

رازي ۹۲

راشدالدين سنان سوري ۸۳

راشد قرمطي ۹۵

ربيعه ۸۹

رشيدالدين فضل الله ۸، ۱۷

رضازاده لنگرودي، رضا ۱۶، ۱۷

رفاعه ۴۴

روعيني ۸۴

ص

صاين، صائبي ۸۰، ۹۰

صاحب البذر ۸۵

صاحب الخال ۸۱

صاحب الزنج ۵، ۷۹، ۸۰، ۸۹

صاحب الشامه ۳۹، ۴۰

صاحب الفخ ۴

صاحب الناقه ۳۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵

صخر ۴۹

صلاح الدين منجد ۵۵

صمصام الدوله ۵۴

ز

زردشت ۴۵

زكويه ۳۹، ۴۰، ۶۹، ۸۵

زنگيان ۵، ۶۶، ۶۷

زيد بن علي ۲

زيديان ۳۷

زيديه ۲

س

سام ۱۲، ۶۲

سابور ۵۳

سابور بن سليمان ۱۴

سامانيان ۴۷، ۸۳

سعد بن عبدالله قمي ۴۳، ۵۵

سفاح ابوالعباس ۴

سلمان ۷۸، ۹۲

سنابره ۵۴

سنبر ۵۳، ۵۴

سنوك هورگرونيه ۷۷

سهروردي ۹۵

سهل تستري ۹۵

سهيل ذكار ۵۵

سيلون لوي ۷۷

ط

طارم ۴۷

طبري، محمد بن جرير ۳۹

طه احمد شريف ۵۶

طهري ۱۷

ع

عامر بن ربيعه عقيلي ۵۴

عباس (عم پیامبر [ص]) ۲

عباسيان < بني عباس

عبد الجبار همداني ۵۵

عبد القادر بغدادی ۸۹

عبدالقيس ربيعه ۸۲

٤٦
سوريه ٩، ١١، ١٤، ١٦، ٢٩، ٣٩، ٤٠، ٤٩،
٦٧، ٧٣، ٧٩، ٨١، ٨٣
سيسيل ١٠

ش

شام ٨
شيكاگو ٣٧

ص

صنعا ٤١، ٤٢، ٦٨، ٨٢
صوان ٤٠

ط

طالقان ٣٩، ٤٣، ٨٢
طبرستان ٤٤
طبريه ٤٠، ٤٩

ع

عراق ٢٧-٢٣، ٣٠، ٣٧، ٤٧-٤٤، ٥١، ٥٢،
٥٥، ٦٦، ٦٧، ٦٩
عربستان ٦٨، ٧٣
عسقلان ٥٠
عسكر مكرم ٦٢، ٦٧
عمان ٢١، ٦٨

غ

غرجستان ٤٣
غور ٤٣

ف

فراش ٦٩
فرانسه ٧٤

ق

قادسيه ٤٠
قاهره ٩، ٣٤، ٣٧، ٥٠، ٥٥، ٥٦، ٨٥، ٩٥
قزوين ٧٣
قطيف ٥١، ٥٢
قندهار ٨

ح

حاران ٩٠
حلب ٣٩
حماة ٣٩
حمص ٣٩

خ

خاورميانه ٢١، ٣٧
خراسان ٢، ٤، ٢١، ٣٢، ٤٢، ٤٣، ٧٩، ٨٣-
٨١، ٨٥
خليج فارس ٤٧، ٥٣
خوزستان ٦٢، ٦٧

د

دماوند ٨
دمشق ٣٩، ٤٠، ٤٩، ٥٠، ٨١، ٨٤، ٨٥
دورن ٥٩
ديلم ٤٤، ٨٢

ر

رحبه ٤٤
رقاده ٩
رقه ٤٦
رمله ٤٩، ٥٠
ري ٨، ٢٥، ٤٤-٤٢، ٤٦، ٨٢

ز

زنگبار ٧٣
زيتون الرمله ٤٩

س

سقى الغرات ٥٤
سلميه (ده) ٨
سلميه ٩، ٢٩، ٣٠، ٣٩، ٤٠، ٦٧، ٦٨، ٧٣،
٨٣
سن ٧٧
سند ٨، ٢١، ٢٢
سواد بصره ٥١
سواد كوفه ٧، ٢٧-٢٥، ٣٠، ٣٨، ٤٠، ٤٤

مادنونگ، ویلفرد ۱۶، ۳۴، ۵۶، ۳۷
ماسینیون، لوئی ۱۵، ۷۷، ۷۸، ۹۶
مأمون ۷، ۸۴
مبارک ۶
مبارکیه ۶، ۷

محمد[ص] ۲، ۴، ۱۲، ۲۷، ۳۱، ۴۶، ۶۲
۶۴، ۶۵، ۹۱، ۹۲
محمد اخو محسن ۸۴
محمد باقر[ع] ۶، ۱۰، ۲۸، ۶۳، ۸۴
محمد بن اسماعیل ۶، ۱۲، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۴-
۴۱، ۴۶، ۴۸، ۷۱

محمد بن حنفیه ۱

محمد بن رزام طایی ۸۴

محمد بن سنان ظاهری ۹۰

محمد بن عبدالله بن محمد بن حنفیه ۴۱

محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ۲

محمد بن مالک الحماری ۵۶

مدرسی زنجانی ۱۷

مذیخره ۴۲

مرتضی بن حسن رازی ۱۸

مردآویج ۴۴

مرزبان بن محمد سلاری ۴۷

مروانیان ۴

مسنصر ۵۲، ۷۱

مسعودی ۵۵، ۸۶

مشکور، محمدجواد ۱۷، ۱۸، ۵۵

مضر ۸۹

مطیع ۵۳

معاویه ۲

معتزله ۹۴

معتضد ۶۹

معز ۹، ۳۲، ۴۳، ۴۸، ۵۰، ۸۵

مغ، مغان ۴۵

مقتسله ۸۱

مفضل بن عمر ۹۰

مقتنی ۸۵، ۹۶

مقدسی ۵۲، ۵۹

مقریزی ۵۵، ۸۴، ۸۹، ۹۵

منصور الیمین ۵۲، ۸۲

موسی[ع] ۱۲، ۲۷، ۶۲

موسی کاظم[ع] ۵، ۸

مولر ۷۴

مونس ۴۶

مؤیدی، محسن ۱۷

م. بدی موعود[ع] ۵، ۲۸، ۳۳-۳۱، ۴۵-۴۱،

۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۰

میمن القداح ۷، ۸، ۸۴، ۸۶، ۹۲

میمن طبرانی ۸۰

میمنیه ۷

میمه ۹۱

ن

ناسورایا ۸۱

ناصر خسرو ۱۷، ۱۸، ۵۴-۵۲، ۵۶، ۷۲-۷۰،

۸۳

ناووس ۵

ناووسییه ۵، ۶

نبطی ۷

نبطیان ۷۹

نزاریان ۵، ۱۶

نسفی ۳۲، ۴۳، ۴۸-۴۶، ۸۳

نصر بن احمد ۴۷

نصر بن سیار ۲

نصیرییه، نصیریها ۹۳-۹۰، ۹۵

نظام الملك ۹۶

نعمان بن ابی حنفیه تمیمی ۸۴

نفس الزکیه، محمد ۴

نمیرییه ۹۰

نوبختی ۵، ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۵۵

نوح[ع] ۱۲، ۲۷، ۶۲

نویری ۵۶، ۸۴

و

ولرس ۸۰

ولید بن عبدالملك ۲

ووستنفلد ۷۴

و هسودان بن علی ۳۲، ۴۷

هـ

هارون الرشيد ١٢، ٦٢، ٦٣

هاشميان ← بني هاشم

هرمسي ٨٠

هشام بن عبد الملك ٢

هولاكو خان مغول ٧٣

ي

يحيى بن زناد ٢

يوسف بن عمر ثقفى ٢

يوشع ١٢

نام مکان

بصره ۴۸، ۵۴، ۵۵، ۶۷
 بعضره ۴۹
 بعلبك ۳۹
 بغداد ۲۶، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۴، ۶۱،
 ۶۲، ۶۸-۶۶، ۷۱، ۷۳، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۴،
 ۸۵
 بمبئی ۷۳، ۹۶
 بیروت ۱۷، ۵۵، ۵۶
 بین‌النهرین ۸، ۲۵، ۴۴-۴۲، ۴۶، ۸۲

پ

پاریس ۲۲، ۵۵، ۵۶، ۹۶

ث

تب ۲۱
 تبریز ۱۵
 تگزاس ۳۷
 تهران ۱۷، ۱۸، ۵۵

ج

جبال ۸
 جرجان ۴۴
 جعفریه ۵۴
 جوزجان ۲، ۸۲

آ

آذربایجان ۴۴، ۴۷، ۴۸
 آفریقا، ۹، ۲۵، ۳۲-۳۰، ۶۷، ۶۸
 آلمان ۳۷
 آمریکا ۳۷
 آمریکای شمالی ۳۷
 آمل ۲۲

الف

احساء ۵۴-۵۰، ۶۸، ۷۰، ۷۹، ۸۲، ۸۵
 اذرعات ۴۰
 استانبول ۵۵
 اشتوتگارت ۳۷
 اصفهان ۷، ۴۴، ۴۵
 الموت ۴۴، ۷۳
 اورال ۵۲، ۵۳
 ایران ۱۴، ۱۶، ۲۱، ۲۵، ۴۰، ۴۲، ۴۷، ۶۲،
 ۶۵، ۷۰، ۷۳

ب

بابل ۶۶
 بحرین ۱۱، ۱۴، ۱۸، ۲۳، ۲۵، ۳۲-۳۰، ۳۴،
 ۴۱، ۵۳-۴۴، ۵۶، ۶۰، ۶۸-۶۲، ۷۹، ۸۲
 براتا ۴۴

عبدالکریم جبلی ۹۵

عبدالکریم عثمان ۵۵

عبدالله بن جعفر ۴۳

عبدالله بن علی العیونی ۵۲

عبدالله محض، عبدالله بن حسن ۳

عبدالله بن میمون القداح ۷، ۲۸، ۳۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۸۳

عبدان ۲۴، ۲۶، ۳۱-۲۹، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۶

عبدالله مهدی ۹، ۳۰، ۳۱، ۴۳-۳۹، ۵۶، ۶۷

عجمیون ۵۲، ۷۱

عزالدوله بویه ۵۴

عزت العطار ۵۶

عضدالدوله بویه ۴۹، ۵۰، ۵۴

عقدانیه ۵۲، ۷۱

علویان ۲-۵، ۳۷، ۵۰، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۸۳، ۸۴

علی [معل] ۹

علی بن ابطالب [ع] ۱، ۱۰، ۱۲، ۲۹-۲۷، ۳۳

علی بن جعفر ۴۷

علی بن حسین [ع] ۱، ۱۰، ۲۸، ۶۳

علی بن فضل ۲۵، ۴۱

علی بن محمد صلیحی ۵۲

علی بن محمد علوی ۶۶

عیسی [ع] ۱۲، ۲۷، ۶۲

عیسی بن موسی ۶، ۴۴، ۴۶، ۴۸

عینه ۹۱

غ

غالب، مصطفی ۱۷

غزالی ۸۸، ۹۵، ۹۶

غیاث ۴۲، ۴۳

ف

فارابی ۹۴

فاطمه [س] ۱، ۶۱

فاطمیان ۱۱-۹، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۳۴-۲۹، ۴۳

فخر رازی ۸۶، ۹۴

فخرایی ۱۶

فراید لندر ۹۶

فرج بن عثمان نصرانه قرمطی ۹۵

فرغانی ۹۵

فضل بن شاذان نیشابوری ۳۸، ۴۲

فون کرمر ۷۴

ق

قائم آل محمد [ص] ← مهدی موعود [ع]

قائم بامر الله ۹، ۳۱، ۴۷، ۸۵

قاضی عبدالجبار ۴۱

قراظه ۵، ۷، ۸، ۱۸-۱۰، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۸

قراطمه ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۵۲-۴۰، ۵۶

قراطمه ۵۴، ۶۰، ۶۱، ۷۲-۶۶، ۹۶-۷۸

قرمط ۲۶، ۲۷، ۳۸، ۶۶، ۸۰

قرمطویه ۷، ۲۶، ۳۸

قرمطیان ← قراطمه

قریش ۸۴

قسطاس ۹۶

قعقاع ۴۲

قمی ۱۷

ک

کاترمر ۱۵

کازانوا ۸۹

کسری ۴۹

کلوازه ۶۶

ک

کریفینی ۸۰، ۸۲ و ۹۶

کلندزیر ۷۳، ۸۸، ۹۶

کنوسیسی ۴۳

کویتین ۲۱

گویار ۱۵، ۶۱، ۶۶، ۷۴، ۸۴، ۸۵، ۹۶

کیب، هامیلتون ۲۱

ل

لوئیس، برنارد ۱۶، ۱۷، ۵۶

قبروان ۶۷، ۹

ک

کربلا ۱

کرت ۱۰

کرج ۷

کرمان ۷۳

کوفه ۲، ۳، ۶، ۷، ۴۰، ۴۴، ۵۱، ۵۴، ۶۶،

۸۱، ۸۴، ۹۰، ۹۱

ل

لبنان ۷۳

لندن ۵۶

لیدن ۵۹

م

مادرید ۹۶

مازندران ۳۷، ۷۳

ماوراءالنهر ۲۱، ۳۲، ۴۲، ۴۳، ۴۷

مجارستان ۲۱

محمدآباد (ری) ۸

مدائن ۶۶

مراکش ۷۸

مرو الرود ۴۳-۸۲

مسکو ۵۶

مسور ۴۱

مصر ۹، ۱۰، ۴۹، ۵۰، ۶۷، ۷۰

مضیاف ۷۳

معرةالنعمان ۳۹

مغرب ۸، ۴۲

مکه ۱۱، ۴۰، ۴۵، ۴۷، ۶۸، ۷۰، ۸۲، ۸۴،

۸۵

موصل ۴۶

میمنه ۴۳

ن

نجران ۸۲

نوزان سورمارن ۷۷

نیشابور ۴۲، ۴۳

و

واسط ۴۴، ۵۴، ۸۰، ۸۱، ۹۰

ه

هامبورگ ۳۷

هرات ۴۳

هلند ۵۹

هند ۶۳، ۷۳

هیت ۴۰

ی

یونان ۹۳

یمن ۲۸-۲۶، ۴۱، ۶۸، ۶۹، ۷۹، ۸۲، ۸۵